

جزوه حکومت مهدوی و وظایف منتظران

فناوری اطلاعات
دانشگاه آزاد اسلامی
تهران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان بحث ما دکتربن انتظار است و وظایفی که منتظرین باید داشته باشند.

در این جلسه تلاش می‌کنیم که ابتدا یک چارچوبی از کل مباحثی که تا آخر این سلسله برنامه‌ها خواهیم داشت را تقدیم حضورتان بکنیم و یکی یکی سرفصل‌ها را پیش خواهیم رفت.

چارچوب کلی بحث ما این است که ابتدا خود عنوان دکتربن انتظار را با هم مرور خواهیم کرد که ببینیم دکتربن انتظار چیست و اجزاء آن چیست و چه هدفی را دارد دنبال می‌کند. مفهوم انتظار و مفهوم مهدویت را بررسی می‌کنیم. در فصل بعدی به اهداف خواهیم پرداخت، یعنی اهدافی که در دکتربن انتظار ترسیم می‌شود که مباحث بسیار مهمی در این بخش مطرح خواهد شد. هدف نهایی مطرح می‌شود هدف میانی و هدف اولی یا هدف مقدماتی. در فصل بعدی، موضوع منابع دکتربن انتظار را با هم بررسی خواهیم کرد که ببینیم که این مباحث منبع اصلیشان چی هست و این دیدگاه از کجا برخاسته است. در فصل بعدی مبانی نظری دکتربن انتظار را مطرح خواهیم کرد و در فصل بعد مبانی عملی انتظار را اشاره می‌کنیم. و همچنین یکی از فصل‌ها را به بحث رهبری در دکتربن انتظار اختصاص خواهیم داد و در فصل دیگر ویژگی‌ها و ابعاد انتظار، منتظر و منتظران را بررسی خواهیم کرد. در فصل دیگری موانعی را که در دکتربن انتظار پیش بینی شده و شناسایی شده و بررسی شده برای تحقق اهداف، این موانع را با هم بررسی خواهیم کرد. در بحث نهم به بحث فرآیند تحقق و اهداف خواهیم پرداخت و نهایتاً در فصل دهم نتیجه‌گیری و جمع‌بندی خواهیم داشت. بعضی از سرفصل‌ها ممکن است کمتر از یک برنامه و بعضی دیگر ممکن است چندین برنامه را به خود اختصاص دهد.

ما در این برنامه تلاش می کنیم که کلتی از مباحثمان را ارائه دهیم.

واژه دکتربن که در عنوان برنامه و درس ما آمده، در کتاب لغت، دکتربن به معنای نظریه و آموزه‌های علمی، فلسفی و سیاسی، مذهبی و مجموعه‌ای از سیستم‌های فکری آمده که مبتنی بر پایه اصول معینی هستند. واژه دکتربن از واژه لاتینی دکتربنام به معنای مکتب، آیین، اصول عقیده، سیاست، آموزه و نظریه آمده. در زبان یونانی به معنای درس گفتن و تعلیم دادن است. دکتربن در حقیقت یک نوعی از جهان بینی است که برنامه‌های سیاسی را معمولاً بر اساس آن پایه و بنیاد می گذارند. لذا عنوان دکتربن شاید بیشتر در حوزه‌های سیاسی به گوش بخورد. اما در حقیقت دکتربن صرفاً اختصاص به مباحث سیاسی ندارد، این واژه که از یونان به سایر نقاط اروپایی انتقال پیدا کرده در واقع در 2 سطح عام و خاص مطرح شده، اصطلاح عام آن در حوزه‌های مختلف معرفتی و فکری و اعتقادی به کار می‌رود و اصطلاح خاص آن به حوزه‌های علوم سیاسی و اجتماعی اختصاص دارد. در اصطلاح عام به معنای اعتقادات یا اندیشه‌هاییست که در یک مکتب فکری و یا در یک مذهب اقتصادی یا سیاسی جایگاه برجسته‌ای داشته باشد. حتی اگر برخی از عقاید یک دین، مذهب برجسته‌تر باشد و جنبه محوری پیدا کند به آنها نیز دکتربن گفته می شود. مثلاً در مسیحیت موضوع تثلیث که یک محور است، گاهی کلمه دکتربن را درباره آن هم به کار می برند و به آن دکتربن تثلیث می‌گویند این اصطلاح عام که حتی در عقاید، ادیان و مکاتب مذهبی به کار می‌رود بیشتر همان طور که عرض کردیم به آن مباحث برجسته و محوری در آن مکتب اطلاق می‌شود. با این بیان دکتربن تقریباً مساوی با تئوری است. البته تئوری خاصی که تلاش ویژه‌ای نسبت به آن می شود. بنابراین در مفهوم نظری یا در کاربرد نظری دکتربن را می‌شود به همان معنای تئوری و نظریه دانست. اما در اصطلاح خاص دکتربن عبارت است از یک ویژگی خاصی، نظریه و مجموعه افکاری است که جنبه کاربردی

گسترده و وسیعی داشته باشد در اصطلاح خاص دکترین ناظر به عمل است یعنی صرفاً یک بحث نظری صرف نیست که فقط ما در مباحث نظری بخواهیم بکار بگیریم. بلکه دکترین آن نظریه هایی هستند که جنبه عملی هم داشته باشند و به نوعی تکلیف را در عمل مشخص کنند. بنابراین دکترین هایی که بر اساس اصطلاح دوم مثل دکترین های اقتصادی یا دکترین های سیاسی گفته می شوند یک اندیشه و مجموعه افکار خاصی هستند که باید در عمل پیاده شوند.

حالا با این توضیحاتی که دادند ما وقتی که می گوئیم دکترین انتظار منظورمان یک نظریه کلی است در عرصه دین و در عرصه اجتماع و در عرصه سیاست یعنی یک پهنه بسیار گسترده ای را ما در نظر داریم که این نظریه ناظر به نوع عمل و رفتار ما خواهد بود. یعنی می خواهد برنامه عملی ما را هم تبیین بکند. یعنی در بُعد نظر می خواهد جهان بینی ما را ترسیم بکند و روشن بکند که نگاه ما در این نظریه به جهان چیست؟ به خدا چیست؟ به انسان چیست؟ و به روابط بین انسان ها چه نگاهی خواهیم داشت؟ و اساساً تاریخ بر چه مبنایی حرکت می کند و نهایتاً از این مجموعه دیدگاه ها و نظریات می خواهیم برنامه عملی خودمان را پیدا کنیم. که تکلیف ما چیست؟ وظیفه ما چیست؟ بنابراین دکترین می تواند به بسیاری از سوال های ما در عرصه های مختلف پاسخ دهد و نه تنها اینکه می گوئیم بسیار می توانیم بگوئیم که یک نظریه بسیار کلی است که می تواند بسیاری از سوالات بشریت را پاسخ گو باشد و ناظر به عمل هم خواهد بود.

اما اصطلاح انتظار، انتظار به معنای منتظر بودن است ولی ما منظورمان از انتظار این نیست که بنشینیم و منتظر یک واقعه ای باشیم بلکه منظور ما از انتظار تلاشی است برای حاکمیت حق بر تمام جامعه بشری از طریق ترویج و تحقق احکام الله از این جهت انتظار را در بطن خودش ما یک نهضت می دانیم، یک نهضت دینی که در واقع تلاشی است برای بازگشت دولت فراگیر حق. نهضت انتظار در حقیقت یک نهضتی است

دیرین غایت‌مند، رشد‌یابنده و بدون انقطاع و به اعتقاد ما اصلی‌ترین بخش تاریخ همین بحث انتظار است،

محور اصلی حرکت هویت بخش تاریخ و حیات اجتماعی آدم همین نهضت انتظار است.

متأسفانه در مباحث آکادمیک تاریخی، تاریخ را به گونه‌ای دیگر برای ما ترسیم کرده‌اند و ما در این نظریه

یعنی در دکترین انتظار کوشش می‌کنیم که اصول تاریخ حقیقی و واقعی را و دیدگاه‌های کلی را ارائه

دهیم.

ما در این درس کلیاتی را راجع به همهٔ مباحثی که مطرح خواهیم کرد ارائه کردیم و به تبیین دو اصطلاح که

عنوان بحث ما را تشکیل می‌دهد یعنی دکترین و انتظار پرداختیم و در درس‌های بعدی اصطلاحات دیگر

را باز می‌کنیم و وارد بحث‌های دیگر می‌شویم.

«جلسه دوم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بحث قبلی اشاره‌ای کردیم به کلیت مباحثی که در این سلسله برنامه‌ها خواهیم گفت. و بعد به تبیین 2 اصطلاح دکترین و انتظار پرداختیم. در تبیین دکترین گفتیم که دکترین از نظر لغت به نظریه، آموزه‌های علمی، فلسفی، سیاسی و مذهبی و مجموعه‌ای از سیستم‌های فکری گفته می‌شود که مبتنی بر پایه‌ی اصول معینی باشد و گفتیم که در مفهوم خاصش دکترین آن نظریه‌هایی است که ناظر بر عمل باشد و بتواند مبانی عملی را به ما ارائه بکند و مبنایی باشد برای برنامه‌ریزی‌های عملی ما. و از این جهت دکترین انتظار، یک سیستم فکری منسجم است که اولاً جهان بینی ما را ترسیم می‌کند و نگاه ما را نسبت به دنیا، نسبت به آفریدگار هستی، نسبت به انسان‌ها روشن می‌کند. و آینده‌ی جهان را به ما معرفی می‌کند و پرسشهایی که انسان می‌تواند داشته باشد در حوزه‌های مختلف، این پرسش‌ها را، این نظریه، پاسخ می‌دهد و مبتنی بر یک عمل است. و آنچه که عمل را در این دکترین بیشتر نمود می‌دهد اصطلاح دوم است که دکترین به آن اضافه شده می‌گوییم دکترین انتظار. گفتیم که انتظار در مباحث ما یک رفتار است و یک عمل است، بی‌عملی نیست. انتظار یک تلاش است یک کنش است، مجموعه‌ی فعالیت‌ها و مجاهدت‌هایی است که انبیاء و انسان‌های صالح و اوصیاء الهی در چارچوب تکالیف دینی و به منظور قدرت یافتن در زمین و تشکیل دولت حق، این فعالیت‌ها را از خودشان ظهور و بروز می‌دهند و به دنبال ایجاد عدالت در پهنه‌ی جهان هستند. این مفهوم از انتظار همان طور که ملاحظه کردید ناظر بر عمل است، لذا این نگاه به انتظار یک دکترین است که این دکترین مباحث متنوعی را برای ما پاسخ خواهد داد از جمله در عرصه‌ی تاریخ، انتظار در حقیقت، انتظار

دولت حق است و انتظارِ دولت الهی است و این انتظار یک حالت و وضعیتی است که همهٔ انسان‌های صالح این حالت را به خودشان می‌گیرند برای آنکه این حکومت الهی را در جهان محقق می‌کند.

می‌خواهیم مفهوم انتظار را باز بکنیم و از بیانات یکی از شخصیت‌هایی که در این عرصه صاحب نظر است و نگاه او کارگشا است استفاده کنیم، معنای انتظارِ فرج به معنای عبارت اخرای انتظار ظهور این است که مؤمن، مؤمن به اسلام، مؤمن به مذهب اهل بیت علیه السلام وضعیتی را که در دنیای واقعی وجود دارد عقده و گره در زندگی بشر می‌شناسد، امام زمان علیه السلام برای این که فرج برای همهٔ بشریت به وجود بیاورد ظهور می‌کند که انسان را از فرو بستگی نجات دهد، جامعهٔ بشریت را نجات دهد، بلکه تاریخ آیندهٔ بشر را نجات دهد، انتظار فرج یعنی قبول نکردن و رد کردن آن وضعیتی که بر اثر جهالت انسان‌ها بر اثر اقراض بشر بر زندگی انسانیت حاکم شده. این معنای انتظار فرج است.

انتظار یعنی دل سرشار از امید بودن نسبت به پایان راه زندگی بشر. ممکن است کسانی آن دوران را نبینند و نتوانند درک کنند، فاصله است، اما بلاشک آن دوران وجود دارد. لذا ما آنوقتی می‌توانیم حقیقتاً منتظر بحساب بیایم که زمینه را آماده کنیم برای ظهور مهدی موعود. زمینه باید آماده شود و آن عبارت است از عمل کردن به احکام اسلامی و حاکمیت قرآن و اسلام است. اولین قدم برای حاکمیت اسلام و برای نزدیک شدن ملت‌های مسلمان به عهد ظهور مهدی موعود به وسیلهٔ ملت ایران برداشته شده و آن ایجاد حاکمیتِ قرآن است. امام زمان (س) رمز عدالت و مظهر قسط الهی بر روی زمین است. به همین جهت است که همهٔ بشریت به شکلی انتظارِ ظهور آن حضرت را می‌کشند. موضوع امام زمان (عج الله) با این دید نه مخصوص شیعه و نه حتی مخصوص مسلمین، بلکه انتظاری است در دل همهٔ قشرهای بشر و ملت‌های عالم. امیدی است در دل بنی آدم که تاریخ بشریت به سمت صلاح حرکت می‌کند این امید به بازوان قوت می‌بخشد و

دل ها را نور می دهد و معلوم می کند که هر حرکت عدالت خواهانه ای در جهت قانون و گردش طبیعی این عالم و تاریخ بشر است.

اصطلاح بعدی که به آن خواهیم پرداخت اصطلاح مهدویت است. آنچه که همراه با واژه مهدی به ذهن می آید این است که کسی در آخر زمان ظهور می کند و زمین را از قسط و عدل پر می کند. یملاء الله الأرض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً ما جوامعی داریم که در همه عالم پراکنده هستند. پیش فرض این اعتقاد این است که این جوامع از وضعیت جهانی بودن برخوردار خواهند شد. یعنی این جوامع باید به شکلی در بیایند که امکان گسترش قسط و عدل در آن جوامع وجود داشته باشد بر همین اساس عده ای معتقدند که تئوری مهدویت با تئوری جهانی شدن تلازم دارد البته جهانی شدن، شکل های مختلفی دارد که یکی از شکل های آن، شکلی است که با مهدویت تحقق پیدا می کند. در مهدویت علاوه بر جهانی شدن به معنای ارتباطات اقتصادی و ارتباطات علمی یا ارتباطات تکنولوژیک باید یک نوع وحدت سیاسی هم وجود داشته باشد، یعنی حکومت واحدی باید تشکیل شود که در راس آن حکومت حضرت مهدی (ص) قرار دارد. در مهدویت یک عنصر سومی هم وجود دارد که یک عنصر محوری و کلیدی است. یعنی این حکومت به دست یک پیشوای معصوم که خطا ناپذیر است اداره می شود، چنین عصمتی از افراد عادی بشر بر نمی آید، این شخص باید از جانب خداوند تأیید شده باشد و این همان امام معصوم است. بنابراین می توانیم بگوییم که مفهوم مهدویت برآیندی از یک مولفه ای و آن این است که جوامع جهانی با هم ارتباط پیدا کرده و حکومت واحدی بر جهان حاکم می شود که در رأس آن حکومت یک مرد الهی که مورد تایید است و امام معصوم نامید می شود حکومت خواهد کرد. این آن 3 عنصری بود که مطرح کردیم. پس عنصر اول این پیوند و ارتباطی است که جوامع جهانی با هم پیدا می کنند. عنصر دوم یک پیوند سیاسی است که

حکومت واحدی بر همهٔ جهان حاکم می‌شود و عنصر سوم اینکه در رأس این حکومت یک مرد الهی که مورد تایید خدای تبارک و تعالی است و یک امام معصوم است وجود خواهد داشت.

حجت خدا در بین مردم زنده است، موجود است، با مردم زندگی می‌کند، مردم را می‌بیند، با اونهاست، دردهای آنها، آلام آنها را حس می‌کند و انسان‌ها هم، آنهایی که سعادتمند باشند، ظرفیت داشته باشند، در مواقعی می‌توانند او را به طور ناشناس زیارت کنند. او وجود دارد، یک انسان واقعی مشخص با نام معین با پدر و مادر مشخص و در میان مردم است و با اونها زندگی می‌کند. این خصوصیتِ عقیدهٔ ما است در بارهٔ مهدویت.

این جملات اخیری که تقدیم شد بخشی بود از بیانات رهبر انقلابمان که در سال 69 بیان کرده بودند. تا بحال ما سه اصطلاح دکترین، انتظار و مهدویت را مورد بررسی قرار دادیم و تقریباً شما می‌توانید یک چارچوب و یک چشم انداز کلی از مباحث ما در موضوع دکترین انتظار داشته باشید.

«جلسه سوم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس امروز در بحث دکترین انتظار، اهداف دین در دکترین انتظار است. همان طور که قبلاً وعده کرده بودیم یکی از سرفصل های ما این است که اهداف را در دکترین انتظار تبیین بکنیم.

اساساً خدای تعالی دین را برای چه چیزی فرستاده؟ و انسان را برای چه خلق کرده؟ این بحث می خواهد به این سؤال کلی پاسخ دهد منتهی از منتظر دکترین انتظار. معمولاً هدف از بعثت انبیاء و آمدن ادیان را اموری مثل تکمیل اخلاق، بندگی خدا، تکامل انسان ها، رشد عقلانیت، آزادی انسان ها و از این قبیل معرفی می کنند که همه اینها هم صحیح است. اما در یک نگاه کلی ما می توانیم این اهداف را به سه بخش تقسیم کنیم. یکی هدف نهایی دین است، هدف نهایی آفرینش انسان ها است. دوم هدف میانی و متوسط و سوم هدف اولی و مقدماتی است. یعنی ما باید اول ببینیم که هدف نهایی چیست؟ آن چشن انداز نهایی چیست؟ دین برای چه آمده؟ ما برای چه به این دنیا آمده ایم؟ آخرش به کجا می خواهیم برسیم؟ این می شود هدف نهایی، چگونه باید به آنجا برسیم؟ یک هدف میانی دارد و الان باید چه بکنیم؟ تکلیفمان الان چیست؟ این می شود هدف اولی و مقدماتی.

اما اون هدف نهایی که دین در حقیقت برای آن آمده اصطلاح قرآنی آن، عبودیت است. یعنی دین آمده انبیاء آمده اند برای این که انسان ها به مقام عبودیت و بندگی خدای تعالی برسند. همین خودش ابتدای کار یک سوال است. یعنی چی که انسان به عبودیت خدای تعالی برسد؟ به بندگی برسد، مقام بندگی مگر چیست؟ باید بگوییم که اگر مفهوم عبودیت و مقام عبودیت برای انسان روشن شود آنوقت خواهیم دید که هیچ هدفی برای بشر بهتر، واقعی تر، دست یافتنی تر و سعادتمندانه تر از این هدف نخواهد بود.

عبودیت ظاهرش تزلزل است که انسان خودش را کوچک کند، حقیر کند، خوار کند. اما در حقیقت این کوچک کردن و این تزلزل به معنای رها شدن از قیدها و بندهایی است که دست و پای پرواز انسان را بسته است. انسان هنگامی می‌تواند پرواز کند و به اوج انسانیت و آن هدفی که خلقت برای او در نظر گرفته، هنگامی می‌تواند به آن اوج برسد که دست و پایش باز شود و زنجیرها از دست و پای او کنار گذاشته شود و چنین فضایی تنها در سایه عبودیت محقق می‌شود، عبودیت یعنی متصل شدن به عظمت بی‌انتها. یعنی رسیدن به بی‌کران هستی، یعنی رسیدن به صرف وجود و صرف حقیقت. یعنی انسان وصل شود با حقیقت هستی و عظمت بی‌انتهای آفریدگار مهربان. تنها از طریق عبودیت می‌شود به آنجا رسید. چون هر چه جز خدا است این قید است، این بند است و این پوچ و باطل است.

انسان موقعی می‌تواند به حقیقت برسد که از این قید و بندها رها شود و عبودیت انسان را به آنجا می‌رساند، لذا در قرآن کریم تصریح می‌فرماید به اینکه ما خلقت الجن و الانس الی‌عبدون، جن و انس را من خلق نکردم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند. این عبادت نه به خاطر اینکه خدا نیاز دارد کسی در برابر او اظهار ذلت کند، بلکه این عبودیت باعث می‌شود که انسان به مقامی می‌رسد که کسی را جز خدا نمی‌تواند ببیند یعنی در هستی انسان می‌رسد به مقام خلافت الهی، یعنی می‌رسد به آنجایی که جانشین خدای تعالی شود. می‌رسد به آنجایی که تمام صفات و ارزش‌هایی که در آفریدگار جهان هست در وجود این انسان تجلی پیدا کند. اگر خدای تعالی رحیم است، اگر غفور است، اگر مهربان است، اگر مدیر است، اگر قدرت دارد، اگر علم دارد. تمام این ویژگی‌ها و تمام این صفات که همه آنها صفات کمال هستند در وجود این انسان تجلی پیدا کند و این انسان در هستی جانشین خدای تعالی بشود.

«جلسه چهارم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جلسه گذشته اهداف دین را در دکترین انتظار تبیین کردیم که گفتیم ما سه هدف کلی در دکترین انتظار داریم، هدف نهایی این است که همه انسان‌ها به مقام عبودیت برسند، به مقام خلیفه الهی برسند. هدف میانی برای اینکه همه انسان‌ها به این هدف برسند لازم است که دین و امنیت در همه جهان مستقر شود. برای این که به این هدف میانی هم برسیم یک هدف مقدماتی دیگر لازم است که هدف اولی ماست و آن ایجاد نظام واحد مدیریت جهانی است که دکترین انتظار در حقیقت تبیین کننده همین موضوع است که چگونه به چنین نظامی برسیم. حقیقت این است که در این مفهوم پیامبر کسی است که خدا او را با روشی جدید برای زندگی و آرمانی نوین، برای روابط اجتماعی و رسالتی جدید برای انسانیت می‌فرستد و او همه زندگیش را در مبارزه‌ای طولانی و تلاشی پیگیر برای رسیدن به هدف و رسالتش طی می‌کند. این رسالت در دکترین انتظار که مطرح کردیم عبارت از ساختن جامعه‌ای بر پایه توحید، عدالت اجتماعی، کرامت و آزادی انسان و ایجاد برابری در حقوق و مساوات در برابر قانون، در میان همه افراد و گروه‌ها و از میان بردن استبداد و بزرگی و چپاول ثروت عمومی و باز کردن میدان برای شکوفایی استعدادها و نیروهای انسان‌ها و رشد علم و تفکر در میان آنها.

قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: لَقَدْ ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط در سوره حدید آیه 25 است.

این کلمات را می‌توانید در کتاب پیشوای صادق رهبر معظم انقلاب دنبال کنید و در آنجا یک مقداری مفصل‌تر این بحث را تعقیب بکنید.

رسیدن به این هدف عالی و ساختن جامعه‌ای موعود اگرچه محور اصلی تلاش همهٔ انبیاء و اوصیا و انسان های صالح در طول تاریخ بوده، اما هرگز سنت الهی بر آن نبوده که برگزیدگان الهی به هر شکلی که ممکن باشد چنین جامعه‌ای را تشکیل دهند. اساساً ساختن چنین جامعه‌ای با روش‌های معمول بشری در ایجاد حاکمیت‌ها و تصاحب قدرت ممکن نیست. تنها راه برای برپایی چنین جامعه‌ای قیام عمومی است و حرکت همهٔ انسان‌ها است برای ایجاد عدالت. همان‌طور که در آیهٔ 25 سورهٔ حدید به آن اشاره می‌کند. از همین روست که برگزیدگان الهی هرگز از راه غلبه و کودتا و جنگ و خونریزی و حتی از راه اغواء و فریب توده‌ها، برای این هدف وارد نمی‌شوند. بلکه یگانه راه آنها آگاهی بخشی است، بالا بردن سطح فهم، آگاهی و شعور انسان‌هاست، معرفی دین حقیقی است. تا انسان‌ها خودشان آن هدف را بفهمند و بشناسند و آرزو کنند و طلب کنند و برای رسیدن به آن تلاش بکنند. اگر خدای تعالی می‌خواست که از طریق قهر و غلبه و زور و اجبار چنین کاری را بکند اصلاً لازم نبود پیامبری را بفرستد، لازم نبود دینی را بفرستد. همان‌طور که مثلاً در بین بعضی از حیوان‌ها مثلاً مثل زنبور عسل، خوب چنین جامعه‌ای را فراهم کرده، همه چیز منظم و مرتب سر جای خودش قرار گرفته و بر اساس غریزه این اتفاق می‌افتد. اما زنبور عسل نمی‌تواند خلیفه الله باشد، چرا؟ برای اینکه آن نمی‌تواند همهٔ انوار صفات الهی را منعکس بکند، ظرفیت چنین وجودی را ندارد. در وجود او ظرفیت تدبیر وجود ندارد، ظرفیت مبارزه وجود ندارد، ظرفیت رویارویی در برابر وسوسه‌ها وجود ندارد، ظرفیت کمک به ضعیفان وجود ندارد، ظرفیت به دلسوزی وجود ندارد. ظرفیت مدیریت بر مبنای عقل و شعور که خود فرد بتواند تصمیم‌گیری کند وجود ندارد، ظرفیت‌ها در انسان وجود دارد. لذا خدای تعالی بنایش بر این است و دکترین انتظار می‌خواهد این را بیان کند که انسان‌ها باید خودشان با عقل خودشان و با فهم خودشان به این نیاز برسند و چنین توانی را دارند و اگر با وجود اینکه خدای تعالی

به آنها قدرت فهم و درک داده و ظرفیت رسیدن به این جایگاه رفیع را داده این ظرفیت را با دست خودشان بخواهند نابود کنند، نادیده بگیرند، این چشم حقیقت بینی را که خدا به آنها داده بخواهند خودشان ببندند، این گوش حقیقت شنویی را که بخواهند خودشان ببندند. و این دل حقیقت فهمی که خدا به آنها داده بخواهند این را نابود کنند و این زبان حقیقت گویی را که خدا به آنها داده بخواهند در مسیر باطل بکار ببرند آنوقت این انسان ها از حیوان هم پست تر خواهند بود. چرا که آنها چنین ظرفیتی را ندارند ولی انسان این ظرفیت را دارد. لذا قرآن می فرماید: وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ، ما بسیاری از انسان ها را خلق کردیم که عاقبتشان جهنم است. چرا ما آنها را می خواهیم به جهنم ببریم؟ نه، لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ ما به اونها دلی که بفهمند دادیم ولی با این دلشان حقیقت را نمی خواهند بفهمند. بِهَا لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ اینها مانند چهارپایان هستند بله اذل بلکه پست تر از اونها. أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ کسانی هستند که خودشان را به خواب زدند، خودشان را به غفلت زدند. اینها دیگر هدایت پذیر نیستند. بنابراین انبیاء آمده اند برای اینکه انسان ها را آماده بکنند برای تحقق این هدف، یعنی ساختن جامعه الهی و حکومت الهی. این هدف مقدماتی و اولی است در دکترین انتظار.

اما منابع دکترین انتظار چیست؟ منبع یعنی اون سرچشمه ای که این تئوری، این نظریه و این دیدگاه و این برنامه عملی، این دکترین از اون منابع گرفته شده. این منابع چه چیزهایی هستند؟ این منابع عبارتند از قرآن کریم و عترت (ع) یعنی قرآن کریم منبع ما است، ما آنچه که می گوییم مبنای ما قرآن کریم است. این دیدگاه را یعنی این دکترین را از قرآن ما گرفته ایم. و همچنین از سنت پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت بزرگوار آن حضرت. هر دوی این منابع قابل بررسی هستند، قرآن کریم یک جهان بینی را به ما ارائه می

کند. که ما در دکترین انتظار، جهان بینی را از قرآن کریم می گیریم. قرآن کریم راه را برای ما روشن می کند. اما قرآن کریم برای اینکه بتوانیم ما از آن استفاده کنیم، نیاز به این دارد که یک مبنایی را در برداشت از قرآن کریم بپذیریم و الی قرآن کریم یک نوشته ای است که اگر در دست نااهل بیفتد همین قرآن که به جای اینکه باعث هدایت انسان ها شود، و به جای اینکه باعث شود که ما بتوانیم مبنای درستی را در بیاوریم خودش ممکن است موجب گمراهی شود.

در آیه 7 سورة آل عمران آمده است که هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ

آیات قرآن یک بخش آن محکمت است که مرجع به ام الكتاب است و یک بخش هم متشبهات است. فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ إِنَّ هُمْ لَشَرٌّ مُجَرَّبُونَ در دلشان انحراف دارند اینها به دنبال متشابهات می گردند، ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ برای اینکه در جامعه فتنه و تفرق ایجاد بکنند و برای اینکه از جانب خودشان آنها را تعبیر و تفسیر کنند. در حالی که وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ جَزَ خُدا و راسخون در علم، کسی تعبیر آن را نمی داند. بنابراین قرآن کریم به تنهایی اگر کسی منهای بیان پیامبر و اهل بیت بخواهد وارد آن شود در خطر بزرگی قرار می گیرد. پس منابع دکترین انتظار عبارتند از قرآن کریم و عترت اهل بیت علیهم السلام .

«جلسه پنجم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آخرین جلسه بحث اهداف دین را در نهضت انتظار تبیین کردیم و وارد بحث منابع شدیم و ببینیم که منبع دکترین انتظار چیست؟ گفتیم که 2 منبع داریم، یکی قرآن کریم و دیگری هم بیان پیامبر علیه السلام، اینها منبع ما در دکترین انتظار هستند. قرآن کریم کتابی است که خداوند فرستاده است یعنی آفریدگار هستی، آفریدگار جهان و آفریدگار انسان خودش کتابی را فرستاده، که در این کتاب هم خودش را معرفی کرده، هم هدفش را از خلقت انسان بیان کرده و هم راه رسیدن انسان به کمال مطلوبش را بیان کرده و هم سرشار از داستان ها (داستان نه به معنای قصه گویی) بلکه سرگذشت های واقعی که این ها می توانند راه را برای ما روشن کنند، که دیگران راه را چگونه طی کردند، چه کسانی به مقصد رسیده اند؟ چه کسانی به مقصد نرسیده اند؟ آنهایی که رسیده اند چگونه رسیده اند؟ و آنهایی که نرسیده اند چرا نرسیده اند؟ و همچنین احکام و قوانینی که برای زندگی اجتماعی و فردی ما لازم است و همچنین راه هایی که برای ساختن و آمادگی پیدا کردن برای حرکت در این مسیر همه اینها را قرآن کریم برای ما تبیین کرده.

راه را در در دکترین انتظار، قرآن کریم به ما نشان می دهد و ما این دکترین را از قرآن می گیریم. چون در این سلسله بحث ها، فرصت نیست که این بحث را به طور کامل باز بکنیم، چون باز کردن این بحث شاید یک سال، دو سال زمان ببرد که هر روز بحث بکنیم درباره این که قرآن کریم چگونه راه را نشان داده است.

لذا فقط به نمونه ای بسنده می کنیم. مثلاً ابتدا که قرآن کریم را باز می کنیم، مثلاً می بینیم که در ابتدا یک دیباچه ای دارد به نام سورة حمد، که این سورة حمد خودش به قدری معارف بلند دارد، که شاید تا بحال

صدها و هزاران تفسیر درباره این سوره نوشته شده است و هرکسی که چیزی نوشته، اذعان کرده که فقط آنچه را که به ذهن او، و به فهم او رسیده را توانسته است بیان کند، والی این سوره خودش اقیانوسی است که هر غواصی نمی تواند به اعماق آن برسد. سوره حمد خودش خلاصه‌ای است از کل قرآن کریم. در سوره حمد توحید، معاد، بحث ولایت، بحث اخلاق، هدف آفرینش، راه بشریت را نشان داده و تقسیم بندی انسان ها را نشان داده است. فقط آیه آخر آن که أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ یک چکیده ای است از کل تاریخ بشر.

بعد از آن وارد سوره بقره که می شویم که در واقع تفسیر قرآن از این جا شروع می شود اشاره می کند به حقیقت قرآن کریم و عظمت آن و بعد شروع می کند به تقسیم بندی انسان ها، انسان ها را شاید به 3 یا 4 دسته تقسیم بکند. اول اسمشان را می گذارد متقین، آنها کسانی هستند که هدایت قرآن در آنها تأثیر می گذارد، یعنی آنها هستند که به هدف قرآن خواهند رسید. هدف قرآن همان هدفی است که در برنامه های قبل تقدیم حضورتان کردیم که هدف نهایی عبودیت است و هدف میانی استقرار دین و امنیت است و هدف مقدماتی ایجاد نظام عادلانه الهی در جهان است. این توسط این دسته اول یعنی متقین تحقق پیدا می کند. اما در معرفی متقین به 2، 3 تا آیه بسنده می کند، دسته دیگری را قرآن کریم معرفی میکند به نام کفار، ان الذین کفروا سواء علیهم ء انذرکم ام لم تنذرهم لایومنون، 2 آیه هم کفار را معرفی می کند که اینها در مقابل دسته اول هستند. دسته اول کسانی که دعوت الهی را لبیک می گویند به خاطر ویژگی هایی که در خودشان ایجاد کرده اند یعنی تقوا، دسته دوم نقطه مقابل هستند که در لجاج و عناد هستند نه اینکه حق را نمی فهمند، نه می فهمند اما نمی خواهند، در برابر حق می ایستند، چرا؟ به خاطر خود بزرگ بینیشان به خاطر استکبارشان و به خاطر دنیا طلبیشان. اینها وقتی که در برابر حق ایستادند می شوند معاند،

می شوند کسانی که با این کار فهمشان را هم از دست می دهند. کسانی می شوند که خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ خدا بر دلها و گوش‌های آنها که مرکز فهم و دریافت است مهری می‌نهد که اینها دیگر نفهمند، خودشان نخواستند که بفهمند، و علی ابصارهم غشاوه، بر چشم اینها پرده ای است که دیگر حق را نمی بینند و لهم عذاب عظیم. خوب 2 آیه هم نقطه مقابل متقین را معرفی می کند.

یک مرتبه سلسله ای از آیات به روی ما باز می شود که اینها بخش دیگری را معرفی می‌کنند، که ما اصطلاحاً نام اینها را می گذاریم منافقین، که به طور اولی و ابتدایی 15، 16 آیه ولی در حقیقت شاید 10 آیه و شاید تا بیش از 100، 150 آیه بعدی در باره این دسته سوم است.

همین جا یک درس بزرگ می گیریم و در واقع راه ما در دکترین انتظار روشن می‌شود که نشان می دهد که در دکترین انتظار ما 2 گروه انسان داریم، 1 - انسان هایی که منتظر هستند یعنی در تلاش دائمی و پیوسته هستند در طول تاریخ برای لیبک گفتن دعوت الهی و برقراری حاکمیت عادلانه الهی در جهان و 2 - کسانی که در برابر آنها می ایستند، کسانی که برای اینها اندرز و هدایت سودی ندارد و فایده ای ندارد چرا که اهل لجاجت و تکبر و خود بزرگ بینی هستند و دسته سوم که شاید بتوانیم اینها را دسته سوم معرفی کنیم یا اینکه از اینجا به بعد در واقع تفسیر همان دسته دوم باشد، دسته دوم بخش هایی دارد که یکی از آنها منافقین هستند که از اینجا شروع می شود و من الناس من يقول امنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين، بعضی از مردم کسانی هستند که به زبان می گویند ما ایمان آورده ایم اما اینها ایمان ندارند، به دنبال فریب و خدعه هستند می‌خواهند خدا را هم با او خدعه کنند، نیرنگ کنند و با مؤمنین می‌خواهند نیرنگ کنند. در حالی که دارند به خودشان نیرنگ می زنند، چون خدا که از اینها بی نیاز است و اینها درسته

که در برابر مؤمنین مانع ایجاد می کنند ولی نهایتاً نابود خواهند شد و خودشان را به ورطه هلاکت خواهند کشاند پس این مسیر قبل از اینکه به مؤمنین صدمه ای بزند خود اینها را به هلاکت کشانده است. فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ، اینها کسانی هستند که در دلشان مرض است. این دسته یا می توانیم بگوییم که دسته سوم هستند، یعنی 1 – متقین 2 – کفار 3- منافقین، یا می توانیم بگوییم که 2 دسته داریم یعنی 1- متقین 2- کفار، یعنی کفار معاند، که این کفار معاند بخش هایی دارد که یکی از آنها منافقین هستند، اما دسته دوم از کفار یا دسته چهارم کلی ما، چه کسانی هستند؟ آنها را قرآن اسمشان را گذاشته است شیاطین، نه اینکه اینها انسان نیستند نه شیطان اسم عام است، هر کسی که به دنبال شیطنت و به دنبال گمراه گری و اغوا باشد عنوان شیطان به خودش می گیرد فرقی نمی کند انسان باشد یا غیر انسان. و با توجه به سیاقی که این آیات دارد نشان می دهد که منظور انسان ها هستند، در آیه 14 بقره می خوانیم که وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا إِنَّ مَنَافِقِينَ وَقْتِي که مؤمنین را می بینند می گویند ما هم ایمان آورده ایم، مثل شما هستیم. آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ وَقْتِي با شیاطینشان خلوت می کنند می گویند نه ما با شما هستیم، إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ ما مؤمنین را مسخره می کردیم. دسته چهارم می شود شیاطین. چهار دسته ای که سوره بقره ابتدا برای ما معرفی می کند 1- متقین 2- کفار معاند 3- منافقین 4- انسان های شیطان صفت و شیاطینی که شاید اینها راهبران منافقین هستند و پشتیبانان منافقین هستند. یا می توانیم بگوییم که 2 دسته کلی وجود دارد: 1- متقین 2- کفار معاند و که این کفار معاند هم 2 بخش هستند 1- منافقین 2- شیاطین، که آنها کفار صریح و روشن و آشکار هستند که آنها در پشت پرده هدایتگران این منافقین هستند. بنابراین می بینیم که قرآن کریم چگونه راه را در ترسیم دکترین انتظار برای ما روشن می کند.

«جلسه ششم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آخرین بحثی که داشتیم منابعِ دکترینِ انتظار بود که گفتیم اولین منبع ما قرآن کریم است که درباره آن بحث کردیم. و اما دومین منبعِ بیاناتِ رسولِ خدا (ص) و عترتِ طاهره (ع) است.

منظور ما این است که بیاناتِ پیامبر و اهل بیت هم درست مانند قرآن است یعنی از همان منبع و سرچشمه ای که قرآن آمده بیاناتِ پیامبر و اهل بیت هم از همان جا آمده، آنچه که در سنتِ واقعی، در بیاناتِ پیامبر و اهل بیت (ع) ما پیدا می کنیم، اینها یافته های بشری نیستند، بلکه ترجمانِ معارف الهی هستند، چیزی است که خدای تبارک و تعالی در اختیار اینها گذاشته و علمِ این بزرگواران علمی است الهی، از این جهت منبعی است لایزال، برای اینکه ما بتوانیم مبانیِ مباحثمان را از آنجا بگیریم، لذا منبع اصلی دکترینِ انتظار، بیاناتِ آن بزرگواران است.

روشن است که ما درباره بیاناتِ اهل بیت (ع) فرصت نیست که مفصل صحبت بکنیم، همان طور که درباره قرآن کریم یک نمونه مطرح کردیم، در اینجا هم فقط یک نمونه از بیاناتِ اهل بیت (ع) به عنوان شاهد تقدیم حضورتان می کنیم و آن هم فقط معرفی اجمالی است. تقریباً ما می توانیم بگوییم که تمامِ مباحث ما در دکترینِ انتظار برگرفته از این 2 منبع است. اما آن نمونه ای که از اهل بیت (ع) می خواهیم معرفی کنیم دعای ندبه است. که شاید بعضی از ما دعای ندبه را صرفاً به عنوان یک توسل و فضیلت و ثواب جمعه ها آن را زمزمه بکنیم. اما حقیقت این است که دعای ندبه مانیفستِ دکترینِ انتظار است، یعنی منشوری است از بیاناتِ اهل بیت (ع) که این دکترینِ انتظار را به زیبایی هرچه تمام تر ترسیم کرده و تبیین کرده. این دعا یک آمیزه ای است و مجموعه ای است از یک جهان بینی و یک معرفت شناسی، یک ولایت شناسی، معرفی

پیامبر، معرفی انبیاء، معرفی صالحین، معرفی اولیاء الهی، و اینکه اساساً دنیا چه خبر است، آنهم از منظر الهی. مثل اینکه شما در جایگاهی مثل عرش الهی ایستاده باشید و از آنجا به خلقت و بشریت و انسان و تاریخ انسان بخواهید نگاه کنید. دعای ندبه چنین تصویری را در اختیار ما می‌گذارد و مفاهیم بلندی را برای ما روشن می‌کند که در دکترین انتظار بشدت مورد انتظار ما است.

یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم در این بحث دکترین انتظار، بحث ابتلاع است، بحث آزمون است، یکی دیگر از کلیدی‌ترین مفاهیم، بحث ولایت است، بحث اولیاء الهی است. یکی دیگر از کلیدی‌ترین مفاهیم، بحث رهبری، نبوت، ولایت و امامت است. و از همه اینها کلیدی‌تر مسئله ارتباط انسان با ولی الهی و رهبرش است، ارتباط منتظران، ارتباط صالحان، ارتباط کسانی که باید در این مسیر قرار بگیرند و نامشان را در نهضت بزرگ انتظار ثبت بکنند و به همیشه تاریخ و به آن برگ‌های زرین تاریخ پیوندند همه اینها را دعای ندبه برای ما تبیین کرده است.

و به همه پیشنهاد می‌کنیم که با این نگاه یک بار دعای ندبه را مرور کنند تا ببینند که دعای ندبه حقیقتاً چه اکسیری است و چه گوهری است که هم به ما مبانی نظری می‌دهد و هم بینش ما را روشن می‌کند و هم تاریخ را در پیش روی ما باز می‌کند و هم راه ارتباط را به ما نشان می‌دهد و هم دست ما را می‌گیرد و مرتبط می‌کند با مرکز هستی و با مرکز رهبری جهان.

بنابراین منابع در دکترین انتظار، عبارتند از 1- قرآن کریم، 2- بیانات پیامبر و اهل بیت (ع)

سرفصل دیگری که ما در درس دکترین انتظار با آن مواجه هستیم، مبانی نظری است و بعد از آن مبانی عملی است.

مبانی نظری را به دو بخش می‌توانیم تقسیم بکنیم، یکی مبانی کلان‌نظری ما، که مبانی کلان‌نظری ما عبارتند از: توحید که شامل بحث ولایت هم می‌شود چرا که ولایت و توحید در حقیقت 2 چهره از یک حقیقت هستند، به بیانی توحید حقیقتی است که برآیند آن و تجلی آن در هستی از طریق حقیقتی به نام ولایت صورت می‌گیرد. ولایت همان توحید است چیزی به غیر از توحید نیست.

دوم تداوم حیات که در مباحث کلامی از آن به معاد تعبیر می‌شود و می‌خواهیم بگوییم که انسان موجودی نیست که چند روزی در پهنه دنیا به ظهور می‌رسد، زندگی می‌کند، رشد می‌کند و بعد پیر می‌شود و به نقطه پایانش می‌رسد. بلکه حیات انسان تداوم دارد و مرگ نقطه پایان زندگی او نیست، مبانی سوم ما در دکترین انتظار مفهومی است به نام استخلاف که باید این را به طور مفصل بررسی کنیم. آنچه که از قرآن کریم درباره استخلاف فهمیده می‌شود این است که اولاً به یک معنای عام همه انسان‌ها و همه بشریت و همه جوامع نوعی خلافت از جانب خدای تعالی دارند. یعنی به نوعی جانشین خداوند هستند. اما به چه معنا، صرفاً به این معنا که آنچه که خدای تعالی در اختیار یک جامعه گذاشته از سرزمین و از منابع، از جنگل‌ها، از ثروت‌ها، مراتع، معادن و امکاناتی که اینها می‌توانند از آنها استفاده کنند برای پیشبرد صنعت و تکنولوژی و ایجاد زمین‌های کار و تولید ثروت. تمام این منابعی که در اختیار انسان است اینها مال خودش نیست، خودش اینها را به وجود نیاورده، خودش اینها را خلق نکرده، خداوند اینها را در اختیار او گذاشته است. برای چه چیزی در اختیار او گذاشته است؟ برای اینکه او را امتحان کند. برای اینکه به وسیله اینها او را به کمال برساند. بنابراین انسان از این جهت خلیفه الله است که این منابع برای او نیست، او به نیابت از خدا باید در این راه تصرف کند، وقتی به خلافت و نیابت از جانب خدا می‌خواهد در این منابع روی زمین و ثروت‌ها تصرف کند لازمه اش این است که باید رضای او را در نظر بگیرد، باید ببیند که او این ثروت‌ها را

چرا در اختیار او گذاشته و از او چه می‌خواهد، اگر در این مسیر درست حرکت کرد، در مسیر استخلاف درست گام برداشته، اگر نه خود را فاسد کرده و از میان برده.

برای این که این مفهوم خلافت عمومی انسان ها روشن تر شود آیاتی را می‌خوانیم.

مثلاً در سوره حدید آیه 7 می‌خوانیم:

ءَامِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ (به خدا و رسولش ایمان بیاورید) وَ اَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُّسْتَخْلَفِيْنَ فِيْهِ (و انفاق کنید از آنچه که خداوند شما را خلیفه خودش قرار داده درباره آنها) یعنی اموالی که در اختیار شما است، شما در این اموال خلیفه خدا هستید. خطابش به همه است، ءَامِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ (ایمان بیاورید به خدا و رسول و از آنچه که خدا شما را خلیفه خودش قرار داده درباره آنها قرار داده انفاق کنید) پس همه انسان ها، هرکسی که خدا چیزی و مالی در اختیار او گذاشته و جوامعی که خدای تعالی ثروت ها و سرزمین ها را در اختیار آنها گذاشته، اینها از این حیث خلیفه الله هستند.

در سوره انعام آیه 165 می‌خوانیم وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ اَلْاَرْضِ (او کسی است که شما را خلیفه های روی زمین قرار داده) وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ (بعضی شما را بر بعضی برتری داده) لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ (برای اینکه در آنچه که به شما عطا کرده و به شما داده شما را امتحان کند) پس این استخلاف به خودی خود فضیلتی نیست، البتّه از این جهت که خدای تعالی به انسان منت گذاشته و او را گرامی داشته و لقد کرّمنا بنی آدم ، به او کرامت را داده که او را خلیفه خودش قرار داده فضیلت است. اما به صرف این نوع استخلاف انسان برتر از سایر موجودات نمی‌شود، موقعی برتر از سایر موجودات می‌شود

که این استخلاف را به خوبی از عهده‌اش بر بیاید یعنی اموال و ثروت‌هایی که خدا در اختیار انسان و جامعه گذاشته آنها را در راهی که او می‌خواهد و به آن گونه ای که او می‌خواهد مصرف کند.

در سورة یونس آیه 14 می‌خوانیم

ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم لننظر کیف تعملون (شما را بعد از آنها خلیفه قرار دادیم تا ببینیم که شما چگونه عمل می‌کنید)

و باز مبنای دیگر آینده زمین است که بر مبنای آنچه که قرآن کریم معرفی می‌کند به ما، آینده زمین از آن صالحان، نیکان، پاکیزگان، مؤمنان و متّقین خواهد بود، اینها مبنای نظری کلان دکترین انتظار هستند. پس توحید، ولایت، تداوم حیات، استخلاف و آینده روشن زمین مبنای کلانی نظریه دکترین انتظار هستند.

«جلسه هفتم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همان طور که می‌دانید در درس گذشته بحثمان درباره مبانی نظری کلان‌دکترین انتظار بود که آن را تا حدودی که امکان داشت تبیین کردیم که عبارت بودند از توحید، ولایت، تداوم حیات، استخلاف و آینده روشن زمین. و اما مبانی دیگر نظری دکترین انتظار که لازم است یک مقداری درباره آن بیشتر بدانیم، چرا که دکترین انتظار یک تئوری و نظریه صرف نیست، یعنی صرفاً به مباحث نظری نمی‌پردازد بلکه یک تئوری و نظریه‌ای است که نگاهش به عمل است، می‌خواهد راه عمل را هموار بکند و روشن بکند که برنامه ما چیست و چه باید بکنیم، از این جهت هم دکترین انتظار مبانی دارد، که اینها را می‌توانیم به عنوان مبانی خورد و شاید هم مبانی اصلی دکترین انتظار بنامیم.

یکی از این مبانی صف بندی تاریخی حق و باطل است. یعنی یکی از مفروضات در دکترین انتظار و یکی از اصول موضوعه، یکی از مباحث بدیعی که خیلی روشن و واضح است اگرچه تاریخ خیلی این مسئله را باز نکرده است و بگونه ای تاریخ توسط شاید در بعضی از عرصه ها شیاطینی نگاشته شده است که عمداً خواستند این نگاه را به تاریخ حذف کنند و پاک کنند، تاریخ را صرفاً تاریخ تمدن ها، تاریخ تلاش بشر برای زنده بودن یا بدتر از آن صرفاً تاریخ را تاریخ کسانی که تلاش برای رسیدن به قدرت انجام داده اند. یعنی تاریخ ملوک و پادشاهان و انسان های قدرتمند و انسان های ظالم و جبار و ستمگر را اینها را به عنوان تاریخ مطرح کرده اند. در حالی که حقیقت این است که تاریخ برآیند و تصویر رویارویی و صف آرایی 2 گروه بوده است. 1 گروه کسانی که به دنبال این بودند که حق و حقیقت را زنده کنند، فضیلت ها را زنده کنند و حاکمیت الهی را در جهان پیاده بکنند، انسان ها را برای رسیدن به هدف نهاییشان که عبودیت است آماده

بکنند و دسته دوم کسانی که به خاطر وابستگی شان به دنیا، دلبستگی شان به دنیا، به خاطر اینکه اسیر شهوت ها و خشم های خودشان بودند، به خاطر اینکه دلم می خواهدهای آنها و استکبار های آنها و خشم و غضب آنها ، آنها را به دنبال این می کشانده که بر دیگران سیطره و تسلط پیدا کنند، منابع و ثروت ها را همه را برای خود بکنند و دیگران را برده خودشان بکنند. این دو گروه به طور طبیعی رویاروی هم قرار می گیرند چون اهدافشان ضد همدیگر است و اینها نمی توانند با همدیگر جمع شوند از نظر دکتترین انتظار مبنای اصلی یکی از مبانی موضوعی ، اصول موضوعی است که اولین مبنای نظری خرد خودمان را مطرح می کنیم در دکتترین انتظار صف بندی تاریخی حق و باطل است. یعنی از ابتدای تاریخ بشر 2 مکتب وجود داشته است یکی مکتب الهی ، مکتبی که آماده به انبیاء عرضه شده از سوی خدای تعالی و انبیاء هم آن را به بشریت عرضه کرده اند. و انسان های صالح و انبیای الهی تلاش کردند که این مکتب را گسترش دهند. دوم مکتب شیطانی ، مکتبی که بعدها به ترتیب ساخته شد، مکتبی که بر مبنای هوس و بر مبنای شهوت و بر مبنای خشم و بر مبنای استکبار و علو و برتری جویی بنیاد گذاشته شده. این 2 خط از ابتدای تاریخ وجود داشته است. تقابل حق و باطل بیک حقیقت مسلم در همه طول تاریخ بشر بوده، بنابراین تقابل این 2 مکتب، صف آرای این دو اردوگاه چیزی است که مبنای اولی نظری دکتترین انتظار است. یعنی دکتترین انتظار بر مبنای این که تاریخ را این گونه می بیند که در طول تاریخ این دو جریان همیشه مقابل هم بوده اند این دکتترین بر این مبنا به وجود آمده تا نشان بدهد که این 2 جریان تاریخی چرا به وجود آمده اند و هدفشان چیست و چگونه با هم رویاروی خواهند شد و نهایتاً کدام یک به پیروزی خواهند رسید.

دومین مبنایی که به عنوان مبنای نظری خرد دکتترین انتظار می توانیم معرفی کنیم وحدت، پیوستگی و تسلسل ولایت حق است. در روی زمین در هر زمان همیشه یک حجت از جانب خدای تعالی وجود داشته و

هیچ گاه زمین از حجتِ الهی خالی نبوده، این حجت کسی بوده که از طرفی این مکتبِ الهی را و آن دینِ الهی را پرچم دارش بوده و هر کسی که می خواهد دین الهی را به حق بشناسد باید زیر این پرچم قرار بگیرد و دوم اینکه این حجتِ الهی پرچم دار مبارزه برای تحقق اهداف دین و برقراری حاکمیت عادلانه بوده و در نقطهٔ اولی و سر پیکان مبارزه با آن مکتب باطل و مکتب شیطانی قرار دارد. بنابراین این تسلسل ولایت که هیچگاه زمین از حجتِ خالی نبوده یکی دیگر از مبانی دکترین انتظار است.

از این چه نتیجه ای می گیریم؟ این نتیجه را می گیریم که در همیشه تاریخ، رهبری که حجتِ الهی بوده وجود داشته و امروز هم قطعاً این رهبر وجود دارد و حضور دارد و وظیفه ما شناختن او است. وظیفه ما این است که فرماندهان زیرمجموعه او را بشناسیم و وظیفه ما این است که تحت ولایت و رهبری او قرار بگیریم.

مبنای نظری سوم دکترین ولایت حاکمیت فقه سیاسی بر تمامی ابعاد فقه است. یعنی چی؟ یعنی اینکه ما در دین شاید یک برآیندی از آن در فقه باشد دسته بندی هایی داریم. روایات فراوانی در اصول کافی و سایر مجامع روایی ما وجود دارد که اینها با این عبارت شروع می شوند بنیه اسلام علی خمس یا خمسة الشیاء، اسلام پنج مبنا دارد، نوعاً این پنج مبنا را شمرده اند که نماز، زکات، روزه، حج و ولایت است. در تمام این روایات در 4 تای اولی گاهی یکی از آنها ممکن است عوض شود. که نماز، زکات، روزه هست که گاهی ممکن است که به جای اینها جهاد ذکر شده باشد ولی ولایت همیشه ذکر شده است. در تمام این روایات یا در اکثر اینها که یک مقدار مفصل تر هستند یک نقطه مشترک وجود دارد و آن این که در بین این پنج مبنا آخرین آنها که ولایت است از همه آنها دیگر مهم تر و بر همه آنها تفوق و برتری دارد. یعنی ولایت بر همه ابواب دیگر تفوق و برتری دارد. دکترین انتظار هم دقیقاً بر همین مبنا پایه ریزی شده است.

در نتیجه در دکترین انتظار همه رفتارهای انسان باید تحت ولایت ولی و رهبری الهی قرار بگیرد. اگر کسی گمان بکند که به همه ابواب فقه عمل می کند، به همه تکالیف دین عمل می کند. به احکامش به مسائل مربوط به نماز، روزه، زکات و حج و مباحث اخلاقی و مباحث انسانی همه اینها را پیش می برد.

اما در عرصه ولایت اگر کوتاه آمده باشد ولی اش را نشناخته باشد اعمال او، تک تک اعمالش تحت ولایت و رهبری اون ولی الهی نباشد، چنین کسی اساساً از دایره دین خارج است اگرچه از نظر خودش همه احکام دین را دارد اجرا می کند، چرا که همه اون موارد دیگر تحت ولایت معنی پیدا می کند. به بیان دیگر همه آن مبانی دیگر اسلام تحت هدایت و ارشاد ولایت می توانند انسان را به کمال برسانند.

نمازی که سایه ولایت بر آن نباشد، روزه ای که سایه ولایت در آن نباشد، حجتی که روح ولایت در آن نباشد. جهادی و زکاتی و انفاقی که تحت تدبیر ولایت صورت نگیرد انسان را به هدفش خودش که عبودیت است و رسیدن به خلافت الهی است هرگز نمی رساند. بنابراین مبنای آخر ما در مبانی نظری ولایت است که اگرچه این ولایت در مبانی کلان هم وجود داشت اینجا مشخصاً به عنوان رهبری، رهبری سیاسی و الهی و اجتماعی چه در واقع رهبری معصوم است تجلی پیدا می کند و تسلسل این ولایت ها.

در آینده، مبانی عملی دکترین انتظار را مطرح خواهیم کرد.

در این درس مبانی خرد و غیر کلان مبانی نظری را بررسی کردیم که این مبانی عبارت بودند از یک صف بندی تاریخی حق و باطل. دوم وحدت، پیوستگی و تسلسل ولایت حق، و سوم حاکمیت فقه سیاسی بر تمامی ابعاد فقه.

امیدواریم که این سلسله بحث ها بتواند بینش ما را نسبت به موضوع انتظار عمق ببخشد و ما را از سربازان واقعی حضرت مهدی قرار بدهد.

«جلسه هشتم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیدواریم این بحث ها بتوانند راهشگا باشند در جهت امور بخشیدن به مبحث انتظار و اینکه ما بتوانیم منظومه معارفی خودمان را در بحث دین در قالب یک دکترین به نام دکترین انتظار ارائه بکنیم و از این رهگذر بتوانیم منتظری واقعی برای ظهور و فرج حضرت ولی عصر (ع) و پایان همه مسائل و آلام بشریت باشیم.

در چند درس گذشته بحثمان مبانی دکترین انتظار بود. که مبانی را به 2 بخش تقسیم کردیم. مبانی نظری و مبانی عملی. مبانی نظری را هم به 2 بخش تقسیم کردیم. مبانی نظری خرد و مبانی نظری کلان که اینها را در برنامه های گذشته مطرح کردیم، در این برنامه و در این درس مبانی عملی نهضت انتظار را بررسی خواهیم کرد.

مبانی عملی دکترین انتظار 2 مبنا است یکی آرمان گرایی و دیگری واقع بینی، قبل از اینکه ما این 2 مبنا را تشریح کنیم یادآوری می کنیم که ما در مبنای نظری دکترین انتظار گفتیم که اولین مبنای خرد نظری ما صف بندی و رویارویی 2 جبهه حق و باطل بود. حقیقت این است که تاریخ عبارت از رویارویی این جبهه، که در یک طرف همه فضیلت ها و همه ارزش ها قرار دارد و در طرف دیگر همه رذیلت ها و پستی ها. و گفتیم که هدف دکترین انتظار که تبیین کننده هدف دین است 3 هدف مهم بود که یکی عبودیت بود، دوم برقراری دین و امنیت، استقرار دین و امنیت در همه جهان بود و مقدمه همه اینها که به عنوان هدف اولی برای همه انبیا، و هدف اولی برای دین مطرح می شود عبارت بود از تلاش برای برقراری حاکمیت عادلانه الهی. یعنی اینکه همه جهان تحت یک مدیریت اداره شود تا بستری برای تحقق اهداف دین فراهم شود.

برای اینکه این هدف تأمین بشود ما در دکترین انتظار به 2 مبنای عملی باید توجّه داشته باشیم، اول آرمان گرایی، یعنی آن صالحان و آن متقین و آن انبیاء و رهبرانی که می‌خواهند آن هدف بزرگ را که برقراری عدالت در همه‌جهان و ایجاد یک مدیریت الهی در همه گستره گیتی است می‌خواهند آن را برقرار بکنند باید آرمانگرا باشند. یعنی قلباً به این آرمان اعتقاد داشته باشند و باید قلباً اعتقاد داشته باشند که این هدف محقق خواهد شد و با یک امید سرشار و لایزال به صورتی جهاد گونه برای رسیدن به آن آرمان تلاش بکنند. آرمان ما همان تشکیل دولت حق فراگیر و پایدار است. این آرمان را باید در دل پیروانند و برای اینکه ایمان به این آرمان داشته باشند و برای اینکه قلبشان با این آرمان کاملاً خو گرفته باشد باید نسبت به آن معرفت هم داشته باشند و در سایه یک معرفت و یک شعور و یک بینش بسیار قوی باید به این آرمان و باور رسیده باشند. اگر کسی نسبت به این آرمان تزلزل داشته باشد و احساس بکند که این یک آرمان دوردستی است که هرگز بشریت دستش به آن نخواهد رسید چنین کسی نمی‌تواند جزء منتظرین باشد.

بنابراین مبنای دکترین انتظار آرمان گرایی است و کسانی که به دنبال این آرمان بزرگ باشند و به تحقق آن ایمان داشته باشند می‌توانند در این نهضت حضور پیدا بکنند. این مبنای اول بود.

مبنای دوم واقع بینی است یعنی چی؟ یعنی اینکه آن آرمان نهایی را نباید برایش عجله کرد. یعنی نباید گمان بکنیم که ما می‌توانیم بلافاصله به این آرمان برسیم. نه، موانع جدی وجود دارد راه پر سنگلاخ است، راه پر مانع است، شیاطینی در مسیر کمین کرده‌اند که اجازه نمی‌دهند که به سادگی این آرمان محقق شود.

خوب حالا که چنین وضعیتی وجود دارد باید چکار کرد؟ مبنای دوم دکترین انتظار واقع بینی است، یعنی باید این واقعیت را دید، نباید بر این واقعیت چشم را بست، نباید بگوییم که ما چشمان را می‌بندیم و حرکت می‌کنیم، و باید به همین زودی به مقصد و نتیجه برسیم و این دولت الهی در جهان باید برقرار شود.

نه باید شرایط را دید، باید واقعیت را دید، باید در هر زمانی بررسی کرد و برانداز کرد، به قول معروف ترتیب نیروی دشمن را باید دید، باید ببیند که موانع چه چیزهایی هستند؟ دشمن چه کسانی هستند؟ و آنها برای جلوگیری از این هدف چه توانی دارند؟ چه صف آرایی کرده اند؟ چه امکاناتی دارند؟ چه تجهیزاتی دارند؟ الان استراتژی‌شان چی هست؟ الان تاکتیک‌شان چیست؟ الان چگونه دارند حرکت می کنند؟ در سطح منطقه ای از چه ابزارهایی استفاده می کنند؟ در سطح جهانی از چه ابزارهایی استفاده می کنند؟ فرماندهانشان در هر کدام از این بخش ها چه کسانی هستند از این طرف کسانی که باید در این مسیر همراه باشند و این نهضت را پیگیری بکنند، مردم در چه وضعیتی هستند، از نظر آمادگی فکری، آمادگی علمی، آمادگی ذهنی، آمادگی به لحاظ همت ، آمادگی به لحاظ درک و شعور، وضعشان نسبت به زندگیشان، فرهنگشان، اقتصادشان چیست؟ همه اینها باید با دقت و جدیت مورد بررسی قرار بگیرد تا اینکه ما بتوانیم این نهضت را به سرانجام برسانیم در این میان مهمترین واقعیت وضع و شرایط مردم و میزان آمادگی آنهاست. به هر میزانی که مردم آماده باشند بر حجت خدا تکلیف است که به همان میزان کار را دنبال کند و اگر مردم آماده نباشند تکلیف چیست؟ تکلیف ایجاد آمادگی است. یعنی اگر انسان ها آماده یک قیام جهانی برای برقراری این حاکمیت هستند باید قیام کرد. اگر مردم آماده نیستند نمی توانیم به بهانه اینکه آماده نیستند دست به دست بگذاریم بلکه وظیفه همگان ، وظیفه صالحان ایجاد این آمادگی است یعنی باید بشناسند که چگونه باید این آمادگی را ایجاد کرد. در بحث واقع بینی به عنوان یک مبنا در دکترین انتظار باید شرایط را سنجید. امروز باید دید که چه استراتژی و چه تاکتیکی و چه راهبردی می تواند ما را یک قدم به هدف نزدیکتر بکند. گاهی اوقات استراتژی استراتژی است باید فریاد باشد گاهی

اوقات باید سکوت باید باشد. گاهی اوقات کوتاه آمدن باید باشد، گاهی اوقات بلند پروازی کردن باید باشد.

رسول خدا (ص) تاریخ سیاسی زندگی آن حضرت از شروع بعثت تا زمان رحلت آن بزرگوار (ص) خودش به ما نشان می دهد که چگونه باید واقع بینی را در عمل پیاده کرد. آن روز که در ضعف چگونه حرکت کند. آن روزی که یاور ندارد چگونه باید حرکت کند. آن روزی که سرزمین پیدا می کند چگونه باید حرکت کند. اگر دشمن حمله کرد باید چه بکند؟ اگر دشمن نیرنگ کرد چه باید بکند؟ در جریانی مثل حدیبیه تکلیف چیست آیا باید کوتاه آمد و صلح کرد و یا باید جنگید؟ در ماجرای فتح مکه، تمام تک تک این اتفاقات که در زندگی این بزرگواران وجود دارد و همچنین در تاریخ زندگی همه ائمه (ع) تک تک اینها به ما این درس را می دهد که مهم ترین مبنا در دکترین انتظار واقع بینی است یعنی دیدن شرایط، نه اینکه شرایط را نادیده بگیریم و چشم بسته حرکت کنیم این دیدن شرایط همان واقع بینی است.

بنابراین مبانی عملی نهضت انتظار یا مبانی عملی دکترین انتظار عبارتند از: 1- آرمان گرایی و 2- واقع

بینی

«جلسه نهم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همان طور که می دانیم در جلسه قبل موضوع بحث ما در زمینه دکتترین انتظار است که تابحال در درس های گذشته ضمن تبیین چهارچوب کلی درسمان و بحثمان مفاهیم دکتترین، انتظار و مهدویت را با هم بررسی کردیم، اهداف دین را در نگاه دکتترین انتظار با هم بررسی کردیم، منابع دکتترین انتظار را هم مطرح کردیم و مبانی نظری و مبانی عملی نهضت انتظار را هم مورد بررسی قرار دادیم.

در این درسمان با یاری آفریدگار مهربان تلاش می کنیم که یکی از بحث های نظری جدی در دکتترین انتظار را که ما در مبانی نظری فقط اشاره ای به آن کردیم تحت عنوان استخلاف یک مقداری بیشتر بازش بکنیم به خاطر اهمیتی که در این دکتترین واژه استخلاف دارد. واژه استخلاف به معنای جانشین کردن و خلیفه قرار دادن است. مثل اینکه آفریدگار جهان کسی یا قومی را در زمین جانشین کند مثلاً در آیه مبارکه 129 سوره اعراف می خوانیم که قَالُوا أُودِنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا که بنی اسرائیل به حضرت موسی (ع) گفتند که قبل از آن که تو بیایی ما سختی کشیدیم و اذیت شدیم و بعد از آمدن تو هم همینطور که این قسمت آیه بسیار قابل تأمل است که مربوط به بحث ما فعلاً نمی شود اما پیشنهاد می شود که شما حتماً روی این مطالعه کنید که قرآن کریم جامعه ای را به ما معرفی می کند که این جامعه در نهضت انتظار کم آورده اند ، جامعه ای که تنبل هستند، جامعه ای که رهبرشان را به خوبی نمی شناسند و او را در سختی ها تنها می گذارند و حتی به رهبرشان نق هم می زنند. که این باید مقداری بررسی شود که در دکتترین انتظار راه های اینکه جامعه به آن شناختی برسد که بجای اینکه آن حرف ها را بزند بعکس از آن

حرفهای امید بخش به رهبرشان بزند ، و بگوید که ما در هر مسیری که تو بگویی حرکت می کنیم و هرچه تو بگویی ما انجام می دهیم ، بقول معروف از تو به یک اشارت از ما به سر دویدن.

ادامه آیه این است که: قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُهْلِكَ عَدُوُّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ که امید است که خدای تعالی دشمنان شما را نابود کند و شما را در زمین خلیفه قرار دهد. فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ، تا بنگرد که شما چه می کنید. بنابراین استخلاف به معنای خلیفه قرار دادن است. ما در مسئله استخلاف چند جهت داریم یکی مستخلفٌ عنه، یعنی اینکه خلیفه، خلیفه چه کسی قرار می گیرد و یکی مستخلف هست ، یعنی آن کسی که خلیفه می شود و یکی مستخلفٌ فيه، یعنی این خلیفه در چه چیزی خلیفه می شود یعنی گستره خلافت او کجا خواهد بود؟ در قرآن کریم نوعاً مستخلفٌ عنه خدای تعالی است. یعنی هر جا که بحث از خلافت شده همیشه خدای تعالی کسی است که خلافت از جانب او است یعنی دیگران خلیفه او هستند. مثلاً در آیه مبارکه 26 سوره ص می خوانیم يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ ، ای داود ما تو را خلیفه قرار دادیم در زمین، که در اینجا داود (ع) می شود خلیفه اما خلیفه چه کسی ؟ روشن است خلیفه همان کسی که او را خلیفه قرار داده یعنی خلیفه خدای تعالی، اما حیطة خلافت او چیست؟ فِي الْأَرْضِ، یعنی گستره خلافت او زمین است. یا فرض کنید که در آیه مبارکه 62 سوره نمل، می خوانیم که أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ ، یعنی یا کسی که دعای مضطر را اجابت می کند این در ادامه آیات قبل است که یعنی کدام یک از اینها شایسته تر هستند برای توجه یا معلوم است آن کسی که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می کند و وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ و شما را خلیفه

قرار می دهد خلیفه زمین، اینجا هم روشن است که آن کسی که خلیفه قرار می دهد خدای تعالی است و خطابش هم به مؤمنین و به انسان ها است و شما مؤمنین را خلیفه روی زمین قرار می دهد.

نوعاً در این آیات این خدای تعالی است که مستخلف عنه است، یعنی کسی که خلیفه خلیفه او می شود.

علت این که ما تاکید می کنیم به این مطلب این است که در بعضی از ترجمه ها مشاهده می شود که نوعاً

وقتی که خلیفه را معرفی می کنند می شود خلیفه پیشینیان، یعنی یک قومی خلیفه قوم دیگر می شوند که

در قرآن کریم ما هرگز چنین چیزی داریم. البته داریم من بعد آن قول، یعنی بعد از آن قوم، ولی نداریم

که خلیفه آنها می شوید. مثلاً در آیه 133 سوره انعام می خوانیم وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ

يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفَ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ، یعنی پروردگار تو آن با عزت و آن غنی است که دارای

رحمت است. یعنی او بی نیاز است او نیازی به اینکه کسی را خلیفه قرار دهد ندارد اگر هم کسی را خلیفه

قرار می دهد برای اینکه آن خلیفه به جایی برسد، رشد کند و به مقامی برسد. انشایضربهم، اگر بخواهد

همه شما را می برد یعنی اینکه اگر شما خلیفه خوبی برای خدا نباشید و بر طبق خواسته و رضای او خلیفه

خوبی برای خدای تعالی نباشید و بر وفق رضا و خواسته او عمل نکنید شما را می برد وَيَسْتَخْلِفَ مِنْ

بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا وَ خلیفه قرار می دهد بعد از شما هر کسی را که بخواهد.

متأسفانه بعضی از مترجمین اینجا مِنْ بَعْدِكُمْ را خیال کردند منظور این است که کسان دیگری را خلیفه

شما می کند در حالی که قرار نیست خدا خلیفه آن انسان های ناسپاس و کافری که خوب خلافت نکرده اند

کسانی را خلیفه آنها بکند. چرا؟ برای اینکه خلیفه باید از طرف مستخلف عنه عمل بکند اگر خدا عده ای را

خلیفه اقوام کافر بکند یعنی آن افراد باید خلیفه آن افراد کافر شوند یعنی از طرف آنها باید عمل کنند که

قطعاً این صحیح نیست. لذا هیچ جای قرآن کریم هم نداریم که قومی خلیفه قوم کافر یا قومی بشود که عذاب شدند و نابود شده اند.

دربارهٔ مستخلف عنه صحبت کردیم نوعاً در قرآن کریم مستخلف عنه خدای تعالی است. یعنی آن کسی که خلیفه از طرف او خلیفه می شود و خلیفه او می شود این او معمولاً خدای تعالی است. و در قرآن کریم هرکسی که قرآن می فرماید: شما را خلیفه قرار دادیم منظور خلیفه خودش است نه خلیفه کس دیگر یا خلیفه قوم دیگر.

مستخلف فيه که عرض کردیم گاهی اوقات گسترهٔ زمین است که آیه اش را خوانیدم، گاهی اوقات دارایی ها است که قبلاً آیه خوانده بودیم که آیه 7 سوره حدید که می فرماید: آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، به خدا و رسولش ایمان بیاورید و وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ اتفاق کنید از آنچه که خدای تعالی شما را در بارهٔ آنها خلیفه قرار داده. اینجا مستخلف عنه خدای تعالی است و مستخلف ما هستیم و مستخلف فيه اموال و دارایی ها هستند. اما در بیشتر موارد مستخلف فيه در حقیقت اختیارات حکومتی است. سرزمین و حاکمیت بر روی سرزمین است که اکثر آیاتی که دربارهٔ خلافت است به این معنا اشاره دارد.

البته عباراتی هم ما معادل استخلاف داریم که ما فقط فهرست بعضی از آنها را مطرح می کنیم چون فرصت کم است شما خودتان مراجعه به قرآن کریم بکنید.

مثلاً کلمهٔ وراثت در آیه مبارکه 105 سوره انبیاء: وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ، این یَرِثُهَا ها معادل همان استخلاف است. اینکه وارث زمین می شوند یعنی اینکه خلیفه بر روی زمین می شوند. امامت هست وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ

وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ که این هم در آیه 5 سورة قصص است که اینجا وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً آنها را پیشوایان زمین قرار می دهیم یعنی خلیفه ای بر روی زمین قرار می دهیم البته معنای آن نیست و معادل آن است. و همچنین کلمه ولایت در آیه مبارکه 55 سورة مائده کلمه تمکین در آیه 6 سورة انعام، عبارت إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ اگر شما با سرعت حرکت نکنید به سمت اردوگاه شما را عذاب دردناکی می کند و قوم دیگری را تبدیل شما می کند یعنی شما را می برد و قوم دیگری را جایگزین شما می کند که اینجا هم استبدال معادل استخلاف هست و همچنین در آیه مبارکه 54 سورة مائده که می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ. اگر ای مومنین اگر کسی از شما مرتد شود خیال نکنید که ضرری به خدا می رساند چرا که خدای تعالی در آینده قومی را به جای شما خواهد آورد که خدا آنها را دوست دارد و آنها هم خدا را دوست دارند و ویژگی هایی دارند که به خود آیه مراجعه کنید اینجا کلمه يَأْتِي اللَّه می آورد خدا یعنی آنها را خلیفه زمین قرار می دهد.

واژه اسکان هم همین طور است در آیه مبارکه 13 و 14 در سورة ابراهیم (ع) در آیه 14 دارد وَلَنُصَلِّنَكُمْ الْأَرْضَ، یعنی هروقت رسولانی می آمدند دشمنان و کفار با آنها پرخاش می کردند و تهدید می کردند و خدای تعالی به این صالحان و رسولانش وحی می کرد که نگران نباشید آنها را از بین می بریم و وَلَنُصَلِّنَكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ، بعد از آنها شما را ساکن روی زمین قرار می دهیم. که این ساکن قرار دادن بر روی زمین معادل همان استخلاف است.

«جلسه دهم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس این جلسه ما ادامه بحث در زمینه استخلاف است. در جلسه قبل مفهوم استخلاف و اصطلاحات معادل استخلاف را با هم مرور کردیم و همین طور طرفین استخلاف را که مستخلف عنه و مستخلف فیه باشند را با نمونه ای از آیات معرفی کردیم. در این درس می خواهیم انواع استخلاف را در قرآن کریم مطرح بکنیم. در دکترین انتظار بحث استخلاف یکی از مهم ترین بحث ها است که یکی از مبانی نظری بسیار مهم دکترین انتظار است یعنی دکترین انتظار یکی از مبانی مسئله استخلاف است. ما در قرآن کریم با 3 نوع استخلاف مواجه هستیم، یک نوع استخلاف آن استخلافی است که قبلاً هم به آن اشاره کردیم که عبارت است از استخلاف یک قوم و یک ملت در بخشی از زمین. بر اساس سنت الهی هر قوم و ملتی یک مهلت و اجلی دارند. هر ملتی اجلی دارند لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ که وقتی اجلشان برسد یک لحظه کم و زیاد نخواهد شد.

سوره یونس آیه مبارکه 49

در این مهلتی که خدای تعالی به هر قوم و ملتی می دهد به آنها قدرت و تسلطی می دهد، سرزمینی را در اختیارشان می گذارد، ثروت هایی را در اختیارشان می گذارد، یک ثروتی که در واقع ثروت فرهنگی و مادی و تمدنی است اینها را در اختیار اینها می گذارد، این امکان و این حاکمیت در حقیقت آزمونی است برای آنها. تا با بهره گیری از این فرصت به عدالت و حقیقت روی بیاورد و با ظلم و گناه از بندگی خدای تعالی خارج نشوند. در نوع آیاتی که به این نوع از استخلاف اشاره دارد توجه شده است که این امت ها وارث اقوام و امت هایی هستند که پیش از آنها در این سرزمین ها ساکن بودند و باید از سرنوشت آنها عبرت بگیرند به عنوان مثال خطاب به قوم ثمود می فرماید: **وَادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ،**

یعنی ای قوم ثمود یاد بیارید و حواستان باشد که خدای تعالی شما را خلیفه قرار داد بعد از قوم عاد. نه اینکه شما را خلیفه عاد قرار داشت نه اشتباه نشود خلیفه خدا، اما کی؟ بعد از عاد، چرا به قوم عاد اشاره می‌کند؟ می‌خواهد به اینها بگوید که عبرت بگیرید، آنها چکار کردند؟ من بعد عاد و مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ و به شما در روی زمین سکنا داد، زمین داد، جا داد، تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا که کارهایی که در اینجا می‌کنید برای خانه سازی و شهرسازی اما فَادْكُرُوا آيَاءَ اللَّهِ مَبَادَا نِعْمَتِ هِيَ خُدا را فراموش کنید، وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ و در روی زمین به دنبال فساد نباشید تلاشتان برای فساد نباشد سوره اعراف آیه 74 .

بینید این آیه شریفه به قوم ثمود می‌گوید که قبلاً قوم عاد از طرف خدای تعالی خلیفه بودند و آنها درست عمل نکردند و نابود شدند عبرت بگیرید از آنها و الان شما خلیفه هستید.

یا خطاب به همین قوم عادی که اینجا اشاره شده بود در سوره اعراف آیه 69 می‌فرماید: وَادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ ای قوم عاد شما را بعد از قوم نوح خدای تعالی خلیفه قرار داد وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً به شما بسیار گسترش داد فَادْكُرُوا آيَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وظیفه شما این است که بدانید که این نعمت‌ها از جانب خدای تعالی است.

یا خطاب به امت اسلام در سوره انعام آیه 165 می‌فرماید: وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ ، ای امت اسلام خدا است که شما را خلیفه روی زمین قرارداد و رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ و بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داد لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ برای امتحان، حواستان باشد فکر نکنید که خدا

از شما خوشش آمده و همین طوری خواسته به شما نعمت دهد. نه شما را خلیفه خودش قرار داده تا امتحانتان بکند.

پس این خلافت فی نفسه ارزش نیست بستگی به ما دارد. مثل ثروت می ماند. این ثروت فی نفسه ارزش نیست، اگر خدا به کسی ثروت داده باشد این ثروت را داده برای امتحان، مثل خودِ عمر می ماند عمر فی نفسه ارزش نیست. بستگی به این دارد که انسان این عمر را در چه راهی مصرف کند. خدا این عمر را برای امتحان به انسان داده.

از نظر قرآن کریم یک نوع استخلاف، استخلاف عمومی است و در این اقوام و جوامع از طرف خدای تعالی خلافت دارند یعنی اینکه ثروت ها و منابعی که خدا در اختیار آنها گذاشته برای امتحانشان است یک مهلتی هم به آنها داده، ببیند در این مدت چه می کنند اگر به حرف انبیا گوش کردند، به حرف عقل گوش کردند و در مسیر درست قرار گرفتند، آنوقت به مسیر عبودیت می آیند اگر نه خدا آنها را نابودشان می کند.

نوع دوم از استخلاف که معروف تر است و ما بیشتر آن را می شناسیم، استخلاف انسان های کامل است، انسان کامل خلیفه الله است، خلیفه الله فی الارض، خلیفه الله فی العرضین، و خلیفه الله در همه عوالم، اینجا دیگر فرق می کند با آن نوع خلافت عمومی، بسیار هم فرق می کند و اصلاً قابل قیاس با آن نیست. در اینجا خلافت ارزش است، اینجا یک مقام و سمت است. اینجا در واقع خدای تعالی کسی را قائم مقام خودش قرار داده که او از طرف خدای تعالی در عرصه زمین و درباره انسان ها و حتی در همه عوالم و حتی بر طبیعت او حکم فرمایی می کند و در واقع واسطه فیض الهی است. این نوع خلافت در قرآن کریم به آن اشاره شده که در فرهنگ اهل بیت (ع) و در بیانات پیامبر (ص) مفصلاً مطرح شده است.

از جمله آیاتی که به این نوع استخلاف اشاره دارند آیه 30 سوره بقره است. وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي

جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ بِهِ يَدُوبَارِ آن هنگامی را که خدای تعالی به ملائکه فرمود من می خواهم در

زمینه خلیفه ای قرار بدهم. حتماً این آیه و آیات بعدش را مطالعه کنید. و به تفسیر المیزان در ذیل این آیه

مراجعه کنید. بسیار مفصل است و به زیبایی هرچه تمام تر مسئله استخلاف انسان کامل را مطرح کرده

، ارتباط این استخلاف با علم، و اسماء الهی را مطرح کرده است. وقتی که خدای تعالی به ملائکه عرضه می

کند که من می خواهم خلیفه ای قرار بدهم 2 اتفاق می افتد یکی از جانب ملائکه و یکی از جانب ابلیس،

ملائکه ابتدا شاید تعجب می کنند و می گویند که انسان در دیدگاه ما چون موجودی است زمینی طبیعت او

با خونریزی و فساد نزدیک است چگونه می شود که کسی که چنین ویژگی دارد خلیفه الله بشود؟ در حالی

که تو بندگان و موجوداتی داری که آنها اهل تقدیس و تسبیح هستند و کسی شایستگی این نوع خلافت را

دارد که اهل تقدیس و تسبیح باشد. خدای تعالی فرمود: که من چیزی را می دانم که شما نمی دانید، و بعد

برای اینکه برای ملائکه که این ابهام رفع شود وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا همه اسماء را به آدم خدای مبارک

تعلیم کرد ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بعد آنها را به ملائکه عرضه کرد و گفت: که اسم های اینها را به

من بگوئید اگر راست می گوئید و آنها هم گفتند که تو منزّه هستی و چیزی را که به ما نیاموخته ای نمی

دانیم، خوب اگر ما با همین نگاه ظاهری به اینها نگاه کنیم نعوذ بالله، خدای تعالی در واقع به ملائکه نیرنگ

کرده مثل این می ماند که ما معلمان یک شاگردی را بیاوریم و بگوئیم این از همه شما بهتر است من این را

می خواهم جانشین خودم بکنم، بعد بگویند که آخه این چی دارد تو می خواهی این را جانشین خودت

بکنی؟ ما بگیم امتحان می کنیم، و یواشکی جواب سوالات را به این شاگرد یاد بدهیم و بعد بیاییم از بقیه

پیرسیم و بقیه هم بگویند که شما اینها را به ما درس ندادید و ما بلد نیستیم ، به او شاگرد می گوید تو جواب بده و او شروع می کند مثل بلبل جواب دادن. خوب این که نوعی نیرنگ است آیا خدای تعالی چنین کاری با ملائکه کرده ؟ نه، اینجا به تفسیر میزان مراجعه کنید تا ببینید تعلیم اسماء این نیست که یواشکی در گوش آدم یک سری اسم ها را گفته این تعلیم تعلیم حقیقی است ، یعنی حقیقت وجود آدم چنان ظرفیتی را در آفرینش داشته که همه اسماء را می تواند در بر بگیرد.. علم به .. علم تحقق خود آن حقیقت در وجود آن عالم است یعنی حضرت ادم ظرفیت وجودیش این است که همه اسماء الله را در بر می گیرد. علم به معنای صورت حاصله در ذهن نیست بلکه علم تحقق خود آن حقیقت در وجود آن عالم است. یعنی حضرت آدم ظرفیت وجودیش این است که همه اسماء الله را در بر می گیرد ، اسماء الله چیست؟ همه آفریده ها، هر چیزی که است مظهر خدا و اسم خدا است و بنابراین آدم می شود عصاره همه هستی و آدم می شود مظهر همه اسماء الهی ، در حالی که ملائکه هر کدامشان می توانند در حیطه وجودی خودشان تنها مظهر بخشی از اسماء الهی بشوند. نمی توانند اسماء کلها را اینها حمل کنند و منعکس بکنند و تحملش بکنند و ملائکه هم این قصه را فهمیدند و لذا خدای تعالی به آنها فرمودند به آنها سجده کنید، اینها به آن حقیقتی که جامع همه هستی و همه اسماء الله است سجده کردند چنین کسی می شود خلیفه الله چون همه اسما را در همه عوامل در وجود خود قرار داده است. اترعِم اَنَّک جرمٌ صغیرٌ و فیک انطوی عالمٌ اکبرُ این انسان کامل است.

از نظر قرآن کریم سه نوع استخلاف داریم: 1- استخلاف عام که فی نفسه ارزش نیست برای امتحان است ، مخصوص جوامع و هر امتی است که خدا آنها را بر روی زمین آورده.

2- استخلاف خاص الخاص که استخلاف انبیا و صالحان که استخلاف انسان های کامل است که مظهر

همه اسماء و صفات الهی است.

و نوع سوم استخلاف انسان های صالح و مومن خواهد بود.

فناوری اطلاعات

«جلسه یازدهم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس ما در دکتترین انتظار به یکی از مبانی بسیار مهم در این دکتترین رسیده بود. و آن بحث استخلاف بود. مفهوم استخلاف را در درس های قبل مطرح کردیم و همچنین ویژگی های استخلاف را گفتیم. رسیدیم به انواع استخلاف، در انواع استخلاف هم استخلاف عام را از نظر قرآن کریم ارائه کردیم و استخلاف انسان کامل را هم در برنامه قبل با استناد به سوره مبارکه بقره آیه شریفه وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، مطرح کردیم و تاکید کردیم که حتماً در ذیل این آیه شریفه به تفسیر شریفه المیزان مراجعه کنید تا بحث استخلاف، آنهم استخلاف انسان کامل برایمان باز شود.

به یک آیه دیگر اشاره می کنیم در بحث استخلاف انسان کامل و بعد می رویم به سراغ نوع سوم از استخلاف.

در آیه مبارکه 124 سوره بقره، می خوانیم ابراهیم إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ یعنی به یاد بیار آن هنگامی را که خدای تعالی حضرت ابراهیم (ع) را آزمود به وسیله کلماتی، فَأَتَمَّهُنَّ وَحُضِرَ اِبْرَاهِيمُ آن کلمات را به معنای کامل تحقق بخشید یعنی از این امتحانات به بهترین وجهی موفق بیرون آمد که مهمترین این امتحانات که قرآن کریم به آن اشاره می کند مسئله ذبح فرزندش بود، حضرت اسماعیل (ع) که حضرت ابراهیم می فرماید در زمان پیری خدای تعالی به او فرزند عنایت کرد و حالا که فرزند او به این رعنائی رسیده مجبور شد تا او را ذبح کند و قربانی کند در پیشگاه خدای تعالی، این یک آزمون بسیار بزرگی بود، چرا که حضرت ابراهیم قرار است به یک مقام بسیار بسیار بالایی برسد، لازمه این مقام این است که همه

دنيا ببينند و خود ابراهيم هم ببيند که او چگونه از همه تعلقات و همه وابستگی ها و از همه دلبستگی های خودش می برد و تنها روی او به سوی خدای تعالی است که از اول جوانی ادعایی کرد و گفت: **إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ**، من روی دلم را فقط و فقط به سوی آفریدگار آسمان ها و زمین قرار می دهم. حالا خدای تعالی می خواهد به جهانیان اعلام بکند که او نه تنها در زبان بلکه حقیقتاً تنها چیزی که در دلش جای دارد محبت خدای تعالی است. لذا او را امتحان می کند، بعد از این امتحان در مورد حضرت اسماعیل و بقیه امتحانات قبلی، حالا می فرماید: **قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**، حالا من تو را امام قرار دادم بر مردم. همانطور که در درس قبل یا 2 درس قبل گفتیم، که یکی از معانی معادل استخلاف معنای امامت است. یعنی الان من تو را خلیفه خودم قرار دادم، الان من تو را امام قرار دادم. خوب حضرت ابراهيم (ع) که پیامبر بود، نبی بود، رسول هم بود. حضرت ابراهيم حتی خلیل خدا هم بود، حضرت ابراهيم کسی است که اتفاقاً در مقام نبوت و رسالت شاید گوی سبقت از همه انبیای دیگر هم ربوده بود. الان این چه مقامی است که خدای تعالی دارد به او می دهد، آیا مقام رهبری بر مردم که هر پیامبری رهبر مردم است **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ**، هر پیامبری وظیفه اش رهبری مردم است همه موظف هستند از انبیاء پیروی بکنند. پس این چیست؟ این چیزی نیست جز همان استخلاف و خلیفه الهی که خدای تعالی حضرت ابراهيم را الان در همه ارضین و همه سماوات و در همه جای هستی خلیفه خودش قرار می دهد و به او این استیناف را بر دلهای مومنین می بخشد که مومنینی که می خواهند به کمال برسند در زمان حضرت ابراهيم (ع) او بتواند دل های اینها را تصرف کند که مانند خورشیدی که بر گیاه می تابد و مانند آبی که به ریشه گیاه می رسد و او را بالنده می کند و رشد می دهد روح مومنین را و ایمان آنها را رشد دهد و گسترش دهد و

تقویت بکند. این هم آیه دیگری است که از استخلاف انسان کامل بحث می کند. انسان کامل همان کسی است که تدبیر امور هستی را خدای تعالی به او سپرده است.

در ایام ماه مبارک رمضان هستیم، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ، ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ، ملائکه و روح تنزل پیدا می کنند و فرود می آیند در آن شب، نه اینکه یک بار آمدند و تمام شد. حضرت امیر علیه السلام و امام صادق علیه السلام این آیه را تبیین می کنند برای ما که نه اینکه یکبار آمدند و تمام شد، نه تنزل استمرار دارد، فعل مضارع است. یعنی مرتب، لا اقل هر سال و همه ساله در شب های قدر تنزل پیدا می کنند برای چی؟ منکل امر، یعنی می آیند همه امور هستی را تدبیر بکنند، همان شبی که در جای دیگری قرآن می فرماید: فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ، که در آن شب است که همه امور مهم و محکم در آنجا تصمیم گیری می شود و برنامه ریزی می شود و از هم جدا می شود، در این شب ملائکه می آیند بر زمین که این کارها را بکنند، خوب چرا بر زمین ، در همان عرش الهی آن کارها را بکنند. برای اینکه باید بیایند به خدمت آن انسان کامل و آنجا برنامه ها را ارائه دهند و آن را رتق و فتق بکنند و آن انسان کامل که خلیفه الله در همه منظومه هستی است او باید اشراف داشته باشد و این ملائک الله که بی شمار هستند و در تمام امور هستی اینها هستند که دخالت دارند باید از رهبرشان فرمانده شان و رئیسشان، برنامه اشان را اخذ کنند و به تایید او برسانند. اینها همه نشانی از استخلاف انسان کامل است.

تا اینجا 2 نوع استخلاف را با هم بررسی کردیم یک استخلاف عام و استخلاف جوامع و استخلاف امت‌ها و دوم استخلاف انسان کامل. و اما استخلاف نوع سوم که کمتر مورد توجه قرار گرفته یک نوع استخلاف خاصی است که ما اصطلاحاً به آن می‌گوییم استخلاف صالحان یا استخلاف مومنان. یعنی این نوع استخلاف اولاً استخلاف عام نیست، چون در استخلاف عام فرقی نمی‌کند که طرف مومن باشد یا کافر باشد. استخلاف یک امت است که این امت هنوز ممکن است امت مومنی نباشند، تازه خدای تعالی پیامبری را می‌فرستد که به آنها یادآوری بکند این حقایق را. این استخلاف عام است که فی نفسه هم ارزش نیست، بستگی به این دارد که آن امت یا آن فرد در برابر آن نعمتی که خدا به او داده و ثروت‌هایی که در اختیارش گذاشته چگونه رفتار کند. این نوع استخلاف عام در واقع یک نوع امتحان است. و همچنین استخلاف صالحان و استخلاف نوع سوم با استخلاف انسان کامل متفاوت است. چون اینها کسانی نیستند اینها کسانی نیستند که آینه‌ای تمام‌نمایی از صفات الهی باشند. بلکه اینها انسان‌های مومن، انسان‌های متقی و انسان‌های پیرو آن انسان‌های کامل هستند. اینها هم یک نوع استخلاف ویژه‌ای دارند برای اینکه این موضوع روشن شود عرض می‌کنیم که این استخلاف را خدای تعالی به جهت شایستگی که این افراد دارند به آنها عنایت می‌کند در حالی که استخلاف آن بر اساس شایستگی نبود.

اگر آیات الهی را در قرآن کریم بررسی کنیم به این نتیجه می‌رسیم که سنت الهی در همیشه تاریخ این بوده که به اقوام و امت‌ها در روی زمین تمکن و قدرت می‌داده سرزمینی در اختیار آنها می‌گذاشته تا اینکه آنها امتحان شوند همان طور که آیاتش را در درس‌های قبلی مطرح کردیم. مثلاً در آیه 165 سوره انعام می‌فرماید که: **وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ** این سنت الهی بوده. اما قرآن کریم به ما گزارش می‌دهد که ما این انسان‌ها را خلیفه خودمان قرار می‌دادیم این

امت‌ها را خلیفه خودمان قرار می‌دادیم تا آنها از ثروت و قدرتی که خدا در اختیارشان گذاشته برای بسط عدالت و گسترش معرفت حق و برای عبادت آفریدگار جهان استفاده بکنند. لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ ، اما نوعاً این اقوام از مسیر خارج می‌شدند یعنی خدای تعالی تاریخ را به گونه ای برای ما تبیین می‌کند که ما هروقت که پیامبرانی را می‌فرستادیم و قومی را خلیفه خودمان قرار می‌دادیم و این پیامبر می‌آمد به آنها یادآوری کند که شما باید بر مبنای خلافت الهی عمل کنید و نباید بر اساس دل و هوای نفس خودتان عمل کنید، باید ببینید خدا از شما چه خواسته و شما باید عدالت را در زمین برقرار کنید و در مسیر عبودیت قرار بگیرید، اما چه اتفاقی می‌افتاد؟ این تمایلات و دلبستگی‌ها و هواهای نفس و استکبارها و علوها متأسفانه این انسان‌ها را به سمت اینکه از استخلاف الهی خارج بشوند می‌کشاند. در سوره مومنون می‌خوانیم كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ در یک خط کل تاریخ را برای ما ترسیم می‌کند که هر وقت رسولی می‌آمد برای یکی از این امت‌ها او را تکذیب می‌کردند وقتی که او را تکذیب می‌کردند ما هم اونها را پی در پی از بین می‌بردیم یعنی عذاب نازل می‌کردیم از بین می‌رفتند و قوم دیگری را می‌آوردیم. فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ، اما قرآن در سوره یونس آیه 103 می‌فرماید ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ ، این گونه نبود که کل امت از بین بروند چون بالاخره عده ای از اینها در مسیر صلاح ، ایمان و تقوا گام بر می‌داشتند قرآن می‌فرماید که اینها را ما خلیفه خودمان قرار می‌دادیم بدهد .

«جلسه دوازدهم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس ما در دکترین انتظار به یکی از مهم ترین مبانی نظری نهضت انتظار رسیده بود که موضوع استخلاف بود و استخلاف را از نظر قرآن کریم بررسی می کردیم و رسیدیم به انواع استخلاف و گفتیم که در قرآن کریم 3 نوع استخلاف مطرح شده یکی استخلاف امت ها و جوامع، و استخلاف عمومی انسان ها، دوم استخلاف انسان کامل که این 2 را مفصل بررسی کردیم و رسیدیم به استخلاف انسان های صالح، استخلاف مومنین، استخلاف متّقین، این هم یک نوع از استخلاف است.

برای اینکه این استخلاف روشن شود عرض کردیم که از نظر قرآن کریم تاریخ کلاً سرگذشتش این است که خدای تعالی برای هر امتی اجلی قرار داده که وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ این اجل و مهلت را برای چه به اینها داده؟ برای اینکه اینها در این مهلت از آن نعمت و ثروت و امکانات و تمکنی که خدا به آنها داده در جهت خلافت الهی بهره گیری بکنند و در واقع امتحانی است برای آنها، اما قرآن گزارش می دهد که خلاصه تاریخ این است که كُلٌّ مَّا جَاءَ أُمَّةٌ رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ، هر وقت رسولی می آمد که به آنها یادآوری کند که شما باید در مسیر آنچه که خدای تعالی می خواهد گام بردارید او را تکذیب می کردند. و ما هم وقتی که امت به جایی می رسید که دیگر حاضر نبود خلیفه الله باشد، حاضر نبود که بر اساس رضایت الهی گام بردارد آنها را نابود می کردیم و آنها را از بین می بردیم و فاتبعنا بعضهم بعضا پی در پی آنها را از بین می بردیم وَ جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ، آنها را به قول خودمان به تاریخ می پیوستیم، و تنها ذکری و نامی از آنها باقی می ماند. فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ، اما باز

قرآن ادامه می دهد که نه اینکه کل امت ها از بین می رفتند نه، بلکه عده ای که با رسولان همراه می شدند و در این نهضت حرکت می کردند و گام بر می داشتند آنها را ما نجات می دادیم ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا، آنهایی که همراه رسولان ما بودند از مومنین، آنها را به همراه رسولانمان نجات می دادیم، آنوقت اینهایی که نجات پیدا می کردند در واقع اینها می شدند برگزیدگان الهی، خلفای الهی در آن سرزمین، که قومی که ایمان نیاوردند نابود شدند حالا این صالحان که یک نهضتی را طی کرده اند، نهضتی را برای اینکه حاکمیت الهی را در زمین برقرار بکنند، این نهضت را طی کرده اند، آن امتی که این نهضت را با آن همراه نشدند از بین می روند آنهایی که همراه این نهضت بوده اند یعنی صالحان اینها حاکمیت پیدا می کردند که حالا چند آیه از این زمینه را مطرح خواهیم کرد تا موضوع روشن تر شود. اما قبلش این آیه را بیان می کنیم، قرآن می فرماید که حالا که این صالحان در روی زمین مستقر می شدند و می شدند در واقع خلفای صالح الهی به معنای نوع سوم از خلاف ولی نسل های بعدی باز دوباره به سمت خلاف گرایش پیدا می کردند و از مسیر خلافت خارج می شدند.

در سوره مریم آیه 59 می فرماید: فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ، بعد از امت نوح، چون حضرت نوح آمد امتش را بیش از 950 سال تبلیغ کرد اینها یک تعداد کمشان به صورت خالص ایمان آوردند و به نهضت انتظار پیوستند اما بخش عمده آنها نپذیرفتند، عذاب آمد، طوفان آمد آنهایی را که نپذیرفته بودند همه را از بین برد آنهایی که در کشتی سلامت نوح سوار شدند آنها نجات پیدا کردند و اینها را خدای تعالی خلیفه خودش قرار داد. به خاطر شایستگی و ایمان صالحشان، اما نسل های بعدی همین قوم نوح را می فرماید که فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ، یک نسلی بعد از اینها به وجود آمد که

اینها نسل شایسته ای نبودند چرا که به تدریج به خاطر آن رفاه و آسایشی که در این صالحان به وجود آمده بود نسل های بعدیشان به سمت دنیا گرایش پیدا کردند و نماز را ضایع کردند و شهوت ها را پیروی کردند ، فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ، که در آینده هلاکت را اینها خواهند کشید.

این در واقع چکیده ای است از فلسفه تاریخ، اگر ما بخواهیم تاریخ را به صورت آن تاریخی که آفریدگار تاریخ و هستی معرفی می کند بشناسیم این سیر تاریخی است که قرآن کریم به ما معرفی می کند که در آن ابتدا یک قومی خلیفه الله می شوند برای امتحان، انبیائی می آیند به آنها یادآوری کنند جایگاهشان را یک عده می پذیرند و یک عده نمی پذیرند، آنهایی که نمی پذیرند نابود می شوند و آنهایی که می پذیرند و در این نهضت تلاش می کنند اینها مجدداً می شوند خلیفه الله به معنای استخلاف صالحان ، اما قرآن کریم همین جا تاریخ را تمام نمی کند یعنی نمی گوید که همین سیر الی عبد ادامه پیدا خواهد کرد نه، قرآن کریم در واقع تلویحاً بیان می کند که این سیر یک سیر بالنده است یعنی هرچه تاریخ پیش می رود آن جریان حق و آن جریانی که به انبیاء می پیوندند که ما از آنها به عنوان تلاشگران و اعضای نهضت انتظار یاد می کنیم اینها در تاریخ رو به تزاید هستند و کم کم زیاد می شوند و نهایتاً هم اینها پیروز خواهند شد یعنی آینده جهان از آن اینها خواهد بود ، حاکمیت زمین به اینها به ارث خواهد رسید.

چنانچه در آیه مبارکه 55 سورة نور خدای تعالی وعده می دهد که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ، خدا به آن بخش از شما که اهل ایمان و عمل صالح باشند، یعنی همراه پیامبر باشند، پیرو رهبری الهیشان باشند و در این مسیر ثابت قدم بمانند وعده می دهد که لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ، حتماً حتماً حتماً ، چون لیتخلف سه تاکید با هم دارد حتماً حتماً حتماً آنها را خلیفه خودشان قرار خواهد داد. به چه

معنا؟ آیا به معنای آن استخلاف عام که کافر و غیرکافر را خلیفه خود قرار می دهد؟ نه، اینها مومنین اند، آن هم مومنین خاص و خالص هستند. آیا به معنای خلافت انسان های کامل است؟ نه چون اینها انسان های کامل نیستند چون اینها همراهان و مومنینی هستند که همراه رسولان و رهبران الهی هستند پس خلافت اینها چه نوع خلافتی است؟ خلافت اینها از نوع خلافت سوم خواهد بود، تا اینجا ما استخلاف نوع سوم را اجمالاً شناختیم. که آن بخش از مومنینی که در امت ها اینها خودشان را به نهضت انتظار می پیوندند و در انتظار تشکیل حاکمیت الهی در جهان به سر می برند و برای تحقق آن تلاش می کنند خدای تعالی به اینها یک استخلاف موقتی در روی زمین داده و بعد وعده کرده که اینها را برای همیشه خلیفه خودش قرار خواهد داد.

برای اینکه یک مقداری مفصل تر بحث استخلاف را چون در دکترین انتظار اهمیت دارد کار بکنیم، یک مقدار دیگه ای روی این عنوان باقی می مانیم و سه دسته آیه را در زمینه این نوع استخلاف، یعنی استخلاف نوع سوم با هم مرور می کنیم. که این 3 دسته آیات را برای هر کدام اسمی می گذاریم دسته اول آیاتی که گزارش می کنند از گذشته، یعنی برای ما یادآوری می کنند نحوه استخلاف صالحان را در امت های گذشته، این یک دسته. دسته دوم آیاتی که ما را، یعنی امت اسلام را تهدید می کنند که همان سرگذشتی که در امت های گذشته بود ممکن است که سر شما هم بیاید، یعنی اگر شما هم در مسیر استخلاف عام الهی درست گام بردارید، یعنی از رهبر الهیتان درست پیروی نکنید، یعنی در مسیر رضای الهی حرکت نکنید، یعنی تحت ولایت ولی الهی قرار نگیرید شما هم به آن سرنوشت دچار می شوید، یعنی نابود می شوید و از بین می روید، و آن دسته از شما که در این نهضت قرار گرفته اند و به این نهضت پیوسته اند آنها را خدا خلیفه خودش به عنوان خلفای صالح، یعنی خلیفه نوع سوم معرفی خواهد کرد.

دستۀ سوم آیاتی که بشارت می‌دهند به اینکه آیندۀ جهان اینگونه خواهد شد. یعنی بالاخره خدای تعالی انسان‌های صالح را به آن حاکمیت الهی خواهد رساند و آن هدف نهایی که در دکترین انتظار ما معرفی کردیم به عنوان هدف مقدماتی، که حاکمیت الهی بر کل جهان و مدیریت واحد جهانی است آن انسان‌ها را به آن مرتبه خواهد رساند.

«جلسه سیزدهم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درسمان در دکتترین انتظار رسید به یکی از مهم ترین مبانی دکتترین انتظار که مبحث استخلاف بود، و گفتیم در قرآن 3 نوع استخلاف معرفی شده: اولی استخلاف عام است که استخلاف همه جوامع و امت ها در طول تاریخ بوده است. دوم استخلاف انسان کامل و حجت الهی است و سوم استخلاف انسان های صالح و پیروان انبیاء و اوصیاء و کسانی که پیرو راهبران راستین الهی هستند و در این مسیر ثابت قدم هستند و گفتیم که در قرآن کریم درباره استخلاف صالحان 3 دسته آیه ما داریم، از هر کدام از این دسته آیات نمونه هایی را خواهیم گفت.

بخش اول استخلاف صالحان در امت های گذشته است، یعنی قرآن کریم به ما گزارش می کند که در امت های گذشته داستان این بوده که خدای تعالی امتی را به عنوان خلیفه عام خودش می آورده و انبیاء و رسولانی را می فرستاده که به اینها تذکر بدهند که کی هستند و چی هستند و رضای الهی در چیست و چگونه باید عمل بکنند و هدف نهایی چیست؟ و آن بخش عمده ای که به دنیا توجه داشته اند و حاضر نبودند که همراه انبیاء باشند آنها را قرآن می فرماید نابود می کردیم و فقط آن دسته را که ایمان می آوردند و به این نهضت می پیوستند را آنها را نجات می دادیم و خلیفه خودمان قرار می دهیم این دسته اول از آیات است که به عنوان مثال در سوره ابراهیم (ع) در آیات 9 تا 14 می خوانیم، اَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ

مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ یعنی آیا خبر آن کسانی که پیش از شما بودند و همان طور که در آیات قبل گفته که هر کدام از اینها خلیفه خدا در روز زمین بودند این اقوام به شما نرسید، قوم نوح، قوم عاد، قوم ثمود و آنهایی که قبل از شما آمده بودند، خلاصه می کنیم تا اینکه می رسیم

به اینجا که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ كَفَارٌ بِهِ مِنْهُمَا تَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا لَهُمَ أَكْثَرَ كُفْرِهِمْ الَّيْسَ فِيكُمْ بَحْسٌ بِمَا تَدْعُوا إِلَىٰ لَعْنَتِكُمْ أَنْ لَا تُدْخِلُوا فِيهَا الَّذِينَ كَفَرُوا تَكُونُوا لِلَّذِينَ كَفَرُوا حُجَّةً يَوْمَ تَوَدُّ أَنْ يُقَرَّبُوا إِلَيْكُمْ كَيْتَبُوا لَهُمْ جَهَنَّمَ إِنَّكُمْ إِذْئَذٍ لَأَصْحَابُهَا كُنْتُمْ

به اینجا که ای کسانی که کفر کرده‌اید، برای پیامبرانی که می‌آمدند تا آنها را توجه بدهند، آن بخشی که ایمان نمی‌آوردند می‌گفتند که لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا ، این زمین برای ما است و خلیفه چیست؟ ما خلیفه کسی نیستیم، خلیفه خدا نیستیم، این زمین برای خودمان است و ما هر جور که دلمان بخواهد اینجا عمل می‌کنیم و شما را هم که همراه ما نیستید از زمینمان اخراج خواهیم کرد أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا یا اینکه شما هم به این دین و آیین ما برگردید فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ ، اما خدای تعالی به این رسولان وحی می‌کرد لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ که نگران نباشید و سست نشوید ما این کسانی را که با شما اینگونه برخورد می‌کنند و به هیچ وقت حاضر نیستند به شما ایمان بیاورند اینها را هلاک خواهیم کرد. چرا که اینها ستمگر هستند وَلَنَسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ و شما را بعد از اینها خلیفه قرار خواهیم داد. این گزارشی است از امت های گذشته که ما در همه امت ها چنین برنامه ای را داشته ایم. یک نمونه دیگر از قوم نوح داریم.

در سوره شعرا آیه 117 تا 120 می‌خوانیم که قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ ، خدایا قوم من، من را تکذیب کردند(حضرت نوح عرضه می‌دارد) فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتَحًا خَدَايَا گشایشی بین ما و ایشان ایجاد کن وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و من را و مومنینی که همراه من هستند از دست اینها نجات بده، بعد قرآن کریم می‌فرماید: فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَّعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ همان کشتی که شناور بود در

آب در این کشتی آنها را نجات دادیم و هم حضرت نوح را و هم کسانی را که با او بودند ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ و بقیه را همه را نابود کردیم.

در سوره اعراف آیات 137 تا 139 هم باز داستان قوم نوح را مطرح می کند که باز همین قضیه را بازگو می کند. و همچنین آیات فراوان دیگری که راجع به امت های دیگری هستند که چگونگی نابود شدن اقوام و امت ها و نجات صالحین آنها که آنها به استخلاف الهی می رسیدند را مطرح می کند.

دسته دوم دسته ای از آیات هستند که بشارت می دهند به اینکه این فقط مربوط به امت های گذشته نبوده، بلکه خدای تعالی انسان های صالح را نهایتاً وارثان زمین و خلفای روی زمین قرار خواهد داد. از جمله آیاتی که می شود اشاره کرد، آیه مبارکه 105 سوره انبیاء است، وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ. ما در زبور بعد از تورات صبر کردیم که زمین را بندگان صالح ما وارث خواهند شد. در سوره اعراف آیه 128 می فرماید: قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا، حضرت موسی به قومش فرمود: که از خدا کمک بخواهید و صبر کنید إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ زمین برای خدا است یُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ که آن را به آن بخشی از بندگان که بخواهد خواهد رساند و وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ و سرانجام از آن تقوا پیشگان خواهد بود.

در سوره توبه 32 يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش بکنند در حالی که وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ خدای تعالی ابا دارد جز اینکه نورش را به اتمام برساند. ، وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ .

و همچنین در سوره توبه آیه 33 و همچنین سوره صف آیه 9، هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ، و همچنین در سوره قصص آیه 5، وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ، یا در سوره یونس آیات 102 و 103 می‌فرماید: فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ آيَا اینها انتظار می‌کشند جز مانند روزهایی که برای امت‌های گذشته گذشت، قُلْ فَانْتَظِرُوا بگو پس منتظر باشید إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ من هم با شما منتظر هستم ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ وَنَجِّنَا ابْنَةَ نُوحٍ مِنَ الْغَرَجِ وَنَجِّنَا هَارُونَ وَشَاةَ الْكَافِرِينَ ما را نجات می‌دهیم. یعنی در همیشه تاریخ ما این کار را خواهیم کرد. یا در آن آیه ای که از حضرت ابراهیم خواندیم، در آخرش می‌فرماید که : وَلَنَسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ ای رسولان شما را و آنهایی را که با شما بودند نجات می‌دهیم و ساکن زمین و خلیفه روی زمین قرار می‌دهیم و بعد دوباره این را به عنوان قاری کلی برای آینده بیان می‌کند و می‌فرماید که: ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ این دو دسته از آیات بود.

اما دسته سوم از آیات آیاتی هستند که ما مسلمانان را تهدید می‌کنند که به خاطر اهمیت این دسته از آیات در درس بعدی دسته سوم از آیاتی که مربوط به استخلاف صالحان و متقیان است را تقدیم خواهیم کرد.

دربارهٔ استخلاف صالحان 3 دسته آیات وجود دارد. دستهٔ اول آیاتی که سنت الهی را در گذشته معرفی می کند که در امت های گذشته خدای تعالی امتش این بود که وقتی رسولی در امتی می آمد و آنها را بیم می داد و آنها را هدایت می کرد یک اکثریتی بودند که اینها با این که حق را می شناختند ولی به خاطر استکبار و به خاطر دلبستگی شان به دنیا حاضر نمی شدند که ایمان بیاورند و او را همراهی بکنند، که اینها به خاطر این تکذیبشان دچار عذاب الهی می شدند و نابود می شدند و یک دسته هم کسانی که حق را می شناختند و به او ایمان می آوردند، به همراه پیامبران تبلیغ می کردند، مقاومت می کردند در راه عقیدهٔ خودشان، این امتحانی که اینها پس می دادند نتیجه اش این می شد که خدای تعالی آنها را به عنوان انسان های صالح و مومن حاکمان روی زمین قرار می داد، که این را مطرح کردیم و آیاتی هم برای شما خواندیم، دسته دوم از آیاتی که به استخلاف صالحان اشاره دارند آیاتی هستند که وعدهٔ این را می دهند که در آینده هم چنین اتفاقی خواهد افتاد و نهایتاً زمین در اختیار صالحان قرار خواهد گرفت. روشن است که این وعده ها مربوط به اولاً همهٔ انسان ها نیست چرا که انسان ها بسیاریشان در مقابل امتحانات کم می آورند و به خاطر دلبستگی به دنیا و به خاطر ریاست طلبی ها و استکبارها و غرور های خودشان حاضر نمی شوند ایمان بیاورند و از طرفی این وعده ها مربوط به انسان کامل هم نیست. چون انسان کامل در واقع خلافتش محقق شده است، از زمانی که خدای تعالی انسانی کاملی را به خلافت خودش انتخاب می کند و بر می گیزند او در همهٔ عوامل خلافت دارد، دیگه وعده دادن برای او ضرورتی ندارد و معنایی ندارد. بلکه این وعده ها مربوط به مومنینی است که به رسولان ایمان آورده اند، مومنینی که بویژه در آخر الزمان به پیامبر خدا و به امام زمان خودشان ایمان می آورند و پایمردی و مقاومت و تلاش می کنند و در نهضت فراگیری که از ابتدای تاریخ شروع شده برای حاکمیت الهی در این نهضت تلاش می کنند و نهایتاً خدای تعالی وعدهٔ خودش را

عملی می‌کند بر اساس آیه مبارکه 55 سوره نور که می‌فرماید: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ، این وعده را خدای تعالی محقق می‌کند و انسان های صالح را به خلافت روی زمین بر می‌گزیند، که این آیات هم البته فراوان هستند از جمله در سوره انبیاء آیه 105 تصریح می‌فرماید که: وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ، ما در زبور بعد از تورات ثبت کردیم و نوشتیم و مقرر کردیم که زمین را بندگان صالح من وارث خواهند شد. زمین به ارث به آنها خواهد رسید که قبلاً گفتیم که این به ارث رسیدن زمین معادل همان حاکمیت آنها بر روی زمین و استخلاف آنها بر روی زمین است.

یا در سوره اعراف آیه 128 می‌فرماید: قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. حضرت موسی به قوم خودش فرمود که به خدای تعالی چنگ بزنید و از او استعانت کنید و از او کمک بخواهید و مقاومت کنید و صبر پیشه کنید چرا که زمین از آن خدا است و آنرا به هر یک از بندگان که بخواهد به ارث خواهد رساند و عاقبت و سرانجام از آن متقین است. یعنی اینکه این متقین خواهند بود که حاکمان روی زمین خواهند شد. یا در سوره توبه آیه 32 می‌فرماید: يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ ، کفار می‌خواهند که نور الهی را با دهانشان خاموش کنند در حالی که خدای تعالی جز اینکه نورش را به اتمام برساند هیچ ابایی ندارد و هیچ کار دیگری نخواهد کرد وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ، یا در سوره صف آیه 9 ، و همچنین باز در سوره توبه آیه 33 ، می‌فرماید: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ.

خدای تعالی همان کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد برای این که او را بر همه دین ها پیروز کند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ اگرچه مشرکان خوششان نیاید.

در سوره قصص آیه 5 هم می خوانیم: وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً، اراده ما این است که بر مستضعفان کسانی که توسط مشرکان و کفار به ضعف کشیده شده اند آنها را پیشوایان زمین قرار دهیم بر آنها منت بگذاریم، وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً، آنها را پیشوایان قرار دهیم، وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ، و آنها را وارث قرار دهیم یعنی حاکمیت زمین را به آنها برسانیم، این هم باز وعده و مژده دیگری است بر اینکه سرانجام زمین و حاکمیت آن از آن انسان های صالح خواهد بود.

و اما دسته سوم از آیاتی که در باره استخلاف انسان های صالح مطرح شده آیاتی است که امت اسلام را تهدید می کنند این آیات آیاتی هستند که در واقع می خواهند بگویند همان طور که در امت های گذشته سنت الهی این بود که اگر امت ایمان نمی آوردند و یک عده ای فقط ایمان می آوردند، خدای تعالی ابایی نداشت از اینکه آن اکثریتی را که حاضر نیستند زیر بار حق بروند و آنها را با عذاب خودشان نابود کند و آن افراد مومن را حاکمان روی زمین قرار بدهد این را امت اسلام هم تهدید می کند که اگر شما هم مانند امت های گذشته بخواهید عمل بکنید و بسیاری از شماها زیر بار حق نروید خدای تعالی کسانی را خواهد آورد که آنها انسان های صالحی باشند، و آنها در واقع عمل بکنند، مقاومت بکنند و در نهضت حضور مستمر داشته باشند، حضور جدی داشته باشند و خدای تعالی آنها را حاکم روی زمین قرار بدهد. به عنوان مثال اشاره می کنیم به آیه 38 و 39 سوره توبه که در آنجا می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ

لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتِلُمُ إِلَى الْأَرْضِ. خطاب به مسلمانان است که این البته در قضیه جنگ

تبوک بود که می فرماید: که شما را چه شده که وقتی رسول خدا به شما می فرماید که به شدت و با سرعت و حدت حرکت کنید و آماده بشوید در اردوگاه برای جنگ شما ها سنگین می شوید و می چسبید به زمین ،

أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ ، آیا شما در برابر زندگی آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده اید.

فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ، متاع زندگی دنیا نبت به آخرت بسیار بسیار اندک است. و

در آیه بعد می فرماید : إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ، اگر به شدت و سرعت و حدت حرکت نکنید و

فرمان پیامبران را نپذیرید خدای تعالی شما را عذابی دردناک خواهد کرد وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ، و قوم دیگری را با شما عوض خواهد کرد. آن قومی که مثل شما نباشند و آنها آماده نفر، و آماده حرکت و آماده حضور مستمر و جدی در این نهضت باشند آنها را خواهد آورد وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا و شما هیچ صدمه ای به

اهداف الهی نخواهید رساند. وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، آیه ای که اتفاقاً این آیه را هم بیشتر برای ما

باز می کند آیه 54 سوره مائده است. می فرماید : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ، باز خطاب به مسلمانان است که ای مومنین اگر شما از دینتان برگردید

در واقع بدانید که شما ضرری به اهداف الهی نمی رسانید، چرا که فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ، خدای تعالی قومی را خواهد آورد که آنها دیگر مثل شما نیستند بلکه اینها خدا را دوست دارد و

خدا هم آنها را دوست دارد. این محبت محور کانونی این قوم است یعنی آنها خدا را دوست دارند و به او

محبت دارند در نتیجه مثل شما نیستند که دنیا را ترجیح دهند و افراد دنیا را ترجیح بدهند بلکه آنها در هر

جایی فقط خدا و رضای او را ترجیح می دهند. بعد می فرماید: اینها این ویژگی ها را دارند که أَذِلَّةٌ عَلَى

الْمُؤْمِنِينَ دَرَبَرَابَر مومنین فروتن و خاکسار هستند و برای آنها گردنکشی نمی کنند بلکه خدمتگذار مومنین هستند أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ اما در برابر کفار و دشمنان پروردگار کاملاً ایستادگی می کنند و مقاومت می کنند، يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و در نهضتی مستمر در راه خدای تعالی شرکت دارند و حضور دارند وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ، از هیچ سرزنشی هم ترس ندارند. (این ویژگی هایی که گفتیم در واقع ویژگی های کسانی است که در این نهضت شرکت دارند) بنابراین در دکتترین انتظار که گفتیم یک نظریه ای است معطوف به عمل دارد دارد ویژگی کسانی را که در این نهضت حضور دارند بیان می کند که در نهضت انتظار بیان می کند که : أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. این فضل بزرگ خدای تعالی است که به هر کسی که بخواهد می دهد و خدای تعالی بسیار پر عطا و پر بخشش و دانا است.

در سوره محمد آیه 38 می فرماید : هَآأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعُونَ لِنُفْقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَّنْ يَبْخُلُ وَمَن يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَن نَّفْسِهِ ، فرمود که شما دعوت می شوید برای اینکه در راه خدای تعالی انفاق کنید اما بعضی از شماها بخل می ورزند و هرکسی که بخل بورزد در واقع از خودش بخل ورزیده و به خدای تعالی ضرری نرسانده چرا که وَاللَّهُ الْعَنِيُّ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ خدا از شما بی نیاز است و شما به خدا نیاز دارید، بعد می فرماید: وَإِن تَوَلَّوْاْ أَكْرَمُ عَمَلٍ نَّكِنِمْ و به فرمان پیامبرتان و رهبرتان گوش نپارید و انفاق نکنید يَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ، خدای تعالی شما را با قوم دیگری تبدیل می کند و قوم دیگری را می آورد

که آنها مثل شما نباشند ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ بنابراین این قبیل آیات در وقع به ما این را اعلام می کنند که امت اسلام، امتی استثنایی نیست، امتی نیست که سنت های الهی درباره آنها به گونه دیگری رقم بخورد. همان طور که در امت های گذشته اگر اکثریتی بودند که ایمان نیاوردند خدای تعالی آن عده ای را که ایمان آوردند و مقاومت کرده اند و پایمردی کرده اند و اخلاص ورزیدند و آنها را حاکمان روی زمین قرار داد در امت اسلام هم همین سنت جاری است است. اگر مردم مسلمان و همه مسلمین در راه خدای تعالی کوشیدند و بر اساس ایمانشان در نهضت الهی که برای فراگیر شدن دولت الهی است مجدانه تلاش کردند که همه آنها می شوند خلیفه الله به عنوان انسان های صالح اما گر اینگونه نشد و بخشی یا بخش هایی از این امت حاضر نشدند که در این نهضت حضور پیدا نکنند و خودشان را از نهضت انتظار خارج کردند این گونه نیست که خدای تعالی دستش بسته باشد، خدای تعالی یا در آن زمان یا در زمان های بعدی یا در آینده انسان هایی را از همین مسلمانان یا از همین مومنین که آنها اهل پایمردی و پایداری و مقاومت، اطاعت از رهبری الهی باشند این انسان ها را بر خواهد گزید و آنها را حاکمان روی زمین قرار خواهد داد. بنابراین استخلاف یکی از عناصر کلیدی و از مبانی اصلی دکترین انتظار است. و به ما نشان می دهد که آینده زمین پیروزی انسان های صالح و برقراری حاکمیت عادلانه الهی در همه گستره زمین خواهد بود.

«جلسه چهاردهم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث ما دكترین انتظار هست، در دكترین انتظار مباحثی را قبلاً مطرح كردیم، اهداف دكترین را مطرح كردیم، منابع دكترین انتظار، مبانی نظری و عملی آن را مطرح كردیم و بعضی از آن مبانی را كه مهم تر بودند را تلاش كردیم كه باز بكنیم مثل بحث استخلاف را. مبانی عملی را هم مطرح كردیم. 2 مورد را هم كه از مبانی اصلی عملی در دكترین انتظار بود. یعنی آرمان گرایی و واقع بینی را قبلاً درباره آن صحبت كردیم. در این برنامه 2 مبنای دیگر از مبانی عملی دكترین انتظار را خدمت شما تقدیم می كنیم كه برگرفته شده از آیات قرآن کریم است.

یکی از این دو عبارت است از تولى و دیگری عبارت است از تبرى، ما در 2 جا در قرآن کریم با واژه حزب الله بر مى خوریم كه اتفاقاً این یکی از این 2 واژه در مقام تبرى مطرح شده و دیگری در مقام تولى مطرح شده كه نشان میدهد كه در نهضت انتظار ما دو ویژگی را باید داشته باشیم 1- تولى یعنی ولایت و رهبرى الهی را باید بشناسیم و از او تبعیت بكنیم و اگر كسى چنین پذیرشى نسبت به ولایت الهی داشته باشد و نسبت به ولایت ولی الهی چنین پذیرشى را داشته باشد آن مى شود حزب الله، و تنها حزب الله هستند كه رستگار و پیروز هستند. و همچنین كسى كه تبرى و بیزاری داشتن نسبت به دشمنان خدا، او حزب الله است و باز حزب الله است كه پیروز است. این دو واژه حزب الله یکی در سوره مائده است و دیگری در سوره ممتحنه است. در سوره مائده آیه 55 ابتدا خدای تعالی رهبرى الهی را برای ما معرفی می كند كه رهبرى الهی كیست؟ مى فرماید: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ**، فقط و فقط ولی شما سرپرست شما، رهبر شما، اختیار دار شما عبارت است از: 1- الله 2- **وَرَسُولُهُ** 3- **وَالَّذِينَ آمَنُوا**، سوم كسانی كه ایمان آورده اند. پس 3

گروه و 3 بخش را به عنوان ولی و رهبر مومنین و مسلمانان قرآن کریم معرفی می کند. خوب اول الله که معلوم است خدای تعالی خالق و مالک همه انسان ها است پس ولی آنها هم است. دوم رسول، رسول چرا ولایت دارد؟ این ولایت را خدا داده طبق همین آیه شریفه و رسول هم شناخته شده است برای ما. سوم می فرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا، سومین دسته مومنین هستند، سوال آیا همه مومنین رهبر و ولی مومنین هستند؟ خوب این که قطعاً شدنی نیست چون مخاطب مومنین هستند، چون مخاطب مومنین هستند و جامعه و امت اسلامی است. معلوم است که این بخش جزء مخاطبین نیستند، یعنی این وَالَّذِينَ آمَنُوا که در این بخش از این آیه آمده، اینها مخاطب خود این ایه نیستند بلکه موضوع این آیه هستند. همیشه موضوع آیه غیر از مخاطب آیه است، مثلاً اگر قرآن کریم بفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ، ای مومنین از خدا اطاعت کنید وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ، و از رسول اطاعت کنید. خوب رسول او هم جزء مومنین است. اما چون در اینجا موضوع آیه قرار گرفته و خدای تعالی می خواهد به دیگران بگوید که از چه کسی اطاعت کنید و از رسول اطاعت کنید اینجا دیگر معلوم می شود که رسول مخاطب آن آیه نیست. آنجا هم که می فرماید ولی شما رسول است معلوم است که دیگر خطاب شما به رسول بر نمی گردد. چرا؟ رسول را کنار گذاشته به عنوان ولی، دارد به بقیه مومنین می فرماید که رسول ولی شما است. حالا این الَّذِينَ آمَنُوا هم همین طور است وقتی که می گوید ای مومنین ولی شما الَّذِينَ آمَنُوا هستند یعنی مومنین هستند. معلوم است که این خطاب در واقع الَّذِينَ آمَنُوا را که موضوع ولایت است از مخاطب آیه که بقیه مومنین هستند جدا می کند پس این مومنین می شوند بخشی از جامعه که مخاطب این آیه نیستند بلکه موضوع این آیه هستند. حالا این الَّذِينَ آمَنُوا چه کسانی هستند؟ ویژگی هایی را بیان می کند از جمله اینکه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ

الزَّكَاةَ ، که اینها ویژگی های اصلی این بخش از مومنینی است که اینها ولی هستند اما در آخر یک راهنمایی می کند که می فرماید : وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ، در حالی که در رکوع هستند ذکات می دهند، این نشان می دهد که دارد نشانه و کدی را بیان می کند. چون در تمام تفاسیر و سیره ها مشخص شده که هنگامی که امیرالمومنین (ع) در حال رکوع ذکاتی را داد و انگشتی را به عنوان صدقه به سائل داد و بعد این آیه نازل شد ، نشان می دهد که آیه دارد توجه می دهد که ولی شما همان کسی است که در آن شرایط ذکات و صدقه داد. پس همانطور که عرض کردیم این دیگه همه مومنین نیستند بلکه بخشی از مومنین هستند. حالا که رهبری مشخص شد در آیه بعد می فرماید: وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَسِيَ خَدًا وَ رَسُولًا بِهِ وَلَايَةً بپذیرد، اینجا يَتَوَلَّ به معنای پذیرش این ولایت است، وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا کسی که ولایت خدا و رسول را و ولایت این مومنین را که در آیه قبل گفتیم بپذیرد، چنین کسی می آید در جرگه حزب الله، فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ، پس بدون تردید حزب خدا ، حزب الله همان کسانی هستند که غالب خواهند شد و جهان و زمین تحت سیطره و تصرف این حزب الله قرار خواهند گرفت بنابراین طبق این آیه شریفه حزب الله و کسی که در نهضت انتظار قرار دارد کسی است که ولایت خدا و رسول و ولایت حضرت امیر (ع) و فرزندان آن حضرت را پذیرفته باشد و در این ولایت حرکت بکند. البته ولایت معنای بسیار گسترده ای دارد که حضرت سید الشهداء (ع) در روایت مفصلی فرموده اند که این ولایت به این معنا است که باید هر عملی که انسان می خواهد انجام بدهد تحت نظارت و اشراف ولایت ولی او باشد در غیر این صورت خدای تعالی هیچ تضمینی نمی دهد که چنین کسی را نجات بدهد.

اما سورة ممتحنه كه گفتيم باز حزب الله در آنجا مطرح شده اند اما با ويژگي تبرى، در آخرين آيه سوره مجادله است كه همان آيه 22 است مى فرمايد: لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ، شما هرگز نمى توانيد بياييد كسانى را كه ايمان به خدا و روز قيامت داشته باشند اما يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ با كسانى كه دشمن خدا و رسول هستند با چنين كسانى طرح دوستى و مودت بريزند، يعنى كسى كه ايمان به خدا و قيامت داشته باشد هرگز نبايد با دشمن خدا و دشمن رسول رابطه دوستى و مودت برقرار كند، وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ ، اگرچه آن دشمنان خدا و رسول پدران اين افراد باشند. أَوْ أَبْنَاءَهُمْ ، يا فرزندانشان باشند، أَوْ إِخْوَانَهُمْ ، يا برادرانشان باشند، أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ، يا از فاميل و نزديكان و قوم و عشيره آنها باشد خوب كسانى كه ايمان به خدا و رسول داشته باشند، ايمان به خدا و قيامت داشته باشند و دشمنان خدا و رسول خدا را هم با آنها رابطه مودت برقرار نکنند چه اتفاقي مى افتد؟ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ اينها هستند كه خداى تعالى در دلهای اينها ايمان را ثبت کرده و آيدهم بِرُوحٍ مِّنْهُ و به وسيله روح خودش يعنى آن ملك بزرگواری كه بسيار عظيم است و قدرت عظيمی دارد به وسيله اين روح ، اين بندگان را خداى تعالى تايد مى كند. وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ آنها را هم در بهشت هاى كه از زير درختان و نهرها جارى است داخل مى كند، خَالِدِينَ فِيهَا ، كه در آن جاودان هستند ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ، هم خدا از آنها راضى است و هم آنها از خدا خشنود هستند. أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ ، حزب الله همين ها هستند يعنى گروهى كه بيزارى دارند و هرگز رابطه مودت آميز و محبت آميز ندارند با كسانى كه

دشمن خدا و رسول باشند. أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، آگاه باشید که تنها همین حزب خدا هستند

که رستگارانند. یعنی جهان و آینده زمین از آن این حزب الله خواهد بود.

پس در قرآن کریم 2 ویژگی برای افرادی که در نهضت انتظار قرار دارند شناسایی کردیم که به عنوان مبانی 3 و 4 عملی دکترین انتظار آنها را مطرح کردیم. پس در دکترین انتظار در مبانی عملی آن 4 مبنا را ما مطرح کردیم، 1- آرمان گرایی، 2- واقع بینی، 3- تولی و 4- تبری است.

در قرآن کریم ما بحث مفصلی در باره رهبری داریم شاید اگر بخواهیم بررسی کنیم صدها و صدها آیه درباره رهبری در قرآن کریم وجود دارد که بعضی از آنها صریحاً موضوع رهبری را مطرح کرده اند و بسیاری از آنها هم در واقع جریان هایی را مطرح کرده اند که به سیره رهبر، ویژگی های رهبر و کردار رهبر می پردازد مثلاً در سوره انفال، سوره مائده، سوره توبه، سوره نساء اینها سرشار از آیاتی هستند که در آنها موضوع رهبری یا به صورت خاص و ویژه و یا به صورت عام مطرح شده و مورد بررسی قرار گرفته است. به یک مورد اشاره می کنیم در آیه 100 و 101 سوره آل عمران ما با موضوع رهبری به طور جدی مواجه می شویم آیه 100 برای ما بیان می کند که عامل اصلی انحراف جامعه تخطی از رهبری است و در واقع تغییر دادن رهبری است و توجه نکردن به رهبری اصیل الهی است و در آیه 101 به آن عوامل اشاره می کند که جلوی انحراف جامعه را می گیرند که این عوامل هم چیزی نیست جز رهبری.

«جلسه پانزدهم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحثمان رسید به موضوع بسیار مهم رهبری در این دکترین، دکترین انتظار رهبری را چگونه تبیین می‌کند و چگونه معرفی می‌کند؟ چون منبع ما در این موضوع قرآن کریم است در برنامه گذشته اشاره کردیم به آیات 100 و 101 سوره آل عمران، در آیه 100 در حقیقت خدای تعالی به موضوع بسیار مهمی اشاره می‌کند و آن عامل اصلی انحراف جامعه است. می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ، خطاب به جامعه اسلامی و خطاب به امت است. ای مومنین ، إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ اگر از گروهی از تیمی از اهل کتاب شما اطاعت کنید ، يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ، بعد از اینکه شما داخل در جرگه ایمان بوده اید و در امت اسلامی قرار گرفته بودید شما را به کفر بر می‌گرداند، خوب ممکن است بگویید این چه ربطی به مسئله رهبری داشت اگر توجه کنید می‌بینید که آیه شریفه عامل انحراف را اطاعت از فریقی از اهل کتاب معرفی می‌کند که اطاعت یعنی چه؟ اطاعت همیشه 2 طرف دارد یک طرف مطیعان کسانی که اطاعت می‌کنند و طرف مقابل مطاعان یعنی کسانی که اطاعت می‌شوند یعنی رهبران. در این آیه شریفه می‌فرماید اگر شما مطیع باشید مطاعتان چه کسی باشد؟ فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ، بخشی از اهل کتاب یعنی یهود، آنها بشوند رهبران شما، یعنی شما آن رهبری را که خدای تعالی تعیین کرده رهبر الهی او را کنار بگذارید و به او توجه نکنید، نه اینکه حتماً کودتایی بکنید و او را کنار بگذارید نه همین که شما رهبری را تضعیف بکنید و همین که رهبری الهی را مورد اطاعت قرار ندهید و از فرامین او استقبال نکنید و انجام ندهید دستورات او را ، این یعنی کنار گذاشتن رهبری الهی و همین که شما بروید و فرامین و

دستورات و منویات دشمنان خدای تعالی ، فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ را آن را اطاعت کنید در واقع آنها را رهبر خودتان گرفته اید نتیجه اش می شود انحراف جامعه و کفر جامعه. پس علت و عامل اصلی انحراف جامعه در آیه 100 سوره آل عمران عدم توجه به رهبری الهی، تضعیف رهبری و تغییر رهبری است یعنی قرار دادن دشمنان خدا در جایگاه رهبری، و اما آیه 101 ، آیه 101 عواملی را که مانع این انحراف می شوند را معرفی می کند می فرماید که : وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ ، چگونه می شود که شما کافر بشوید؟ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ ، در حالی که آیات الهی بر شما تلاوت می شود. یعنی تا وقتی که آیات الهی بر شما تلاوت می شود انحراف معنا ندارد، نمی شود که امت و جامعه منحرف شود و از مسیر الهی خارج شود و از مسیر درست که به سمت حاکمیت عادلانه الهی در همه گستره زمین هست از چنین مسیری جامعه خارج نخواهد شد. این عامل اول بود. عامل دوم که جلوی انحراف را می گیرد وَفِيكُمْ رَسُولُهُ، در میان شما رسول او است. رسول یعنی رهبری الهی، یعنی تا وقتی که رهبری الهی در بین شما است شما هرگز منحرف نمی شوید.

تا اینجا آیه 101 برای ما 2 عامل را به عنوان مانع انحراف جامعه معرفی می کند یکی آیات الهی و دوم رهبری رهبر الهی. البته می خواهیم اینجا یک پرانتزی باز کنیم و بگوییم که قرآن کریم در آیه 101 به طرز بسیار بسیار زیبا و ماهرانه ای به گونه ای بیان می کند که عامل اول هم در واقع همان مسئله رهبری است یعنی هردو بازگشتشان به موضوع رهبری الهی است. دقت کنید به آیه شریفه، آیه می توانست اگر منظورش این بود که عامل اول جلوگیری از انحراف آیات الهی است می توانست آیه به این شکل باشد که وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَفِي كَمِ آيَاتُ اللَّهِ؟ چگونه ممکن است که شما کافر شوید و منحرف شوید درحالی

که آیات خدا در بین شما است. اما از آنجا که صرف وجود آیات الهی در جامعه جلوی انحراف را نمی تواند بگیرد و چه بسا اگر آیات الهی توسط انسان های ناشایست و نا اهل مورد سوء استفاده قرار بگیرد همین آیات الهی موجب گمراهی جامعه می شود. چنانچه در آیه 7 سوره آل عمران یعنی در همین سوره در هفتمین آیه تصریح می کند که : فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ، کسانی که در دلشان کجی و انحراف دارند اینها می آیند از آیات متشابه قرآن کریم سوء استفاده می کنند، برای چه این کار را بکنند؟ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ، برای اینکه جامعه را به فتنه بکشاند، جامعه را به انحراف بکشاند، فتنه یعنی شرایطی که در آن شرایط حق از باطل شناخته نمی شود. حق و باطل آمیخته می شود و جامعه سردرگم میشود. پس ببینید آیات الهی به تنهایی هرگز نمی تواند جامعه را از انحراف نجات دهد بلکه چه بسا که اگر در اختیار انسان های ناشایست قرار بگیرد خود همین آیات هم عامل انحراف می شوند خوب به همین جهت است که قرآن نفرموده که: وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَفِي كَمْ آيَاتُ اللَّهِ ، بلکه فرموده وَأَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ، یعنی آیات الهی بر شما تلاوت می شود، تلاوت غیر از خواندن و غیر از قرائت و غیر از مطالعه کردن است. تلاوت چیست؟ قسمتی از بیانات حضرت علی (ع) در نهج البلاغه آمده است که از آن استفاده کردیم، جلد یک صفحه 54 است از خطبه های آن حضرت می فرماید: إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جُهَالًا وَ يَمُوتُونَ ضَلَالًا لَيْسَ فِيهِمْ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ ، من پناه می برم و شکایت می کنم به خدای تعالی از قومی که اینها جاهلانه زندگی می کنند و اینها گمراه هستند لَيْسَ فِيهِمْ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ ، در بین این ها کالایی بی ارزش تر و کسادتر از کتاب خدا نیست اما کی؟ إِذَا تُلِيَ حَقُّ

تِلَاوَتِهِ ، موقعی که درست تلاوت شود. درست تلاوت شود یعنی چه؟ جمله بعد روشن می کند و لا سِلْعَةً أَنْفَقَ يَبِيعًا وَلَا أَعْلَى ثَمَنًا مِنَ الْكِتَابِ ، و باز در همین جامعه هیچ کالایی پررونق تر و پرسود تر از همین قرآن نیست ، إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ ، آن موقعی که از جایگاه خودش تحریف شده باشد تلاوت را در برابر تحریف حضرت به کار برده اند. همچنین در جای دیگری باز حضرت علی علیه سلام همین بیانات را دارد که نشان می دهد که تلاوت در برابر تحریف است. بنابراین آیه 101 که می فرماید: که چگونه شما کافر می شوید و منحرف می شوید وَأَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ ، یعنی کسی هست که آیات الهی را درست انتخاب کند و درست تلاوت کند و درست تفسیر کند در هر بحرانی که ما نیاز به قرآن داریم او بیاید و قرآن را برای ما عرضه کند. و دومین عاملی که جلوی انحراف را می گیرد می فرمایند: وَفِيكُمْ رَسُولُهُ ، خود رهبری رسول است اما آیا با وجود آیات الهی و با وجود رهبری الهی که آیات الهی را تلاوت می کند باز جامعه مصون می شود از انحراف.

اینجا یک نکته مهمی را قرآن اشاره می کند در ادامه آیه 101 سوره آل عمران می فرماید که : وَمَنْ يَعْتَصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ، بلکه ما رهبر و پیامبر را می فرستیم، آیات را هم می فرستیم، این آیات الهی را هم می گوئیم که باید توسط رهبر الهی تلاوت شود و توسط رهبر الهی تفسیر شود و انتخاب شود. این کاری است که ما انجام می دهیم اما برای اینکه جامعه از انحراف نجات پیدا کند یک شرط بسیار مهمی وجود دارد و آن اینکه شما مردم هم تبعیت کنید، اگر رهبر الهی باشد ، آیات الهی

را هم درست بخواند و تلاوت کند اما مردم تبعیت نکنند و اطاعت نکنند در این صورت جامعه هرگز از انحراف نجات پیدا نمی کنند.

این 2 آیه دقیقاً معادل حدیث ثقلین هستند که رسول خدا فرمود: **إِنِّي تَارِكُكُمْ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ، مِنْ 2 چیز** گرانبها را در بین شما باقی می گذارم **كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي** در آیه 101 فرمود: **وَأَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ** آیاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ، اینجا می فرماید کتاب خدا و عترتم، یعنی به جای رسول عترت را قرار می دهم چون رسول به هر حال بشر است و از دنیا می رود در حالی که جامعه برای نجات از انحراف نیاز به رهبری دارد که زنده باشد و با او در ارتباط باشد، در نتیجه عترت جایگزین رسول می شود، در واقع رسول و عترت یکی هستند، یک انسان است که در طول تاریخ دارد حکومت می کند و رهبری می کند. بعد در حدیث ثقلین در ادامه می فرماید که: **مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِيَمَانِي تَضَلُّوا أَبَدًا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا**، اگر شما به این دو کتاب خدا و عترت متمسک بشوید گمراه نمی شوید. در آیه 101 **سورة آل عمران** هم خوانیدم که **وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ صِرَاطَ مُسْتَقِيمٍ** اگر به خدا و آیات الهی شما متمسک بشوید هدایت می شوید، بنابراین از نظر قرآن کریم و به بیان دیگر در دکترین انتظار، یکی از مهم ترین مباحث، مبحث رهبری است که تا وقتی که رهبری الهی بین مردم باشد و مردم متمسک او باشند این نهضت پرشور و پرخروش ادامه پیدا میکند و نهایتاً توسط همان رهبری الهی حاکمیت عادلانه الهی در سراسر گستره زمین چیره خواهد شد.

«جلسه شانزدهم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این جلسه می خواهیم به یکی دیگر از موضوعات این دکترین و به بحث خودمان پردازیم و آن موضوع ویژگی ها و ابعاد انتظار و منتظر و منتظران است. در فرهنگ ما و در بحث دکترین انتظار مسئله انتظار یک امر بسیار روشن و واضحی است. انتظار با 2 سوال در واقع مواجه است. یکی اینکه انتظار چه چیزی را باید کشید و دوم اینکه این انتظار چگونه است و چه ویژگی هایی دارد. در اینکه انتظار چه چیزی را ما داریم می کشیم قبلاً توضیح داده شده که در دکترین انتظار ما منتظر برقراری حاکمیت مطلق الهی در گستره جهان هستیم یعنی اینکه دین خدا حاکم شود بر کل زمین. یعنی اینکه رهبر الهی بر کل زمین حاکمیت پیدا کند و یعنی اینکه صالحان و انسان های خالص و مخلص و بندگان متقی خدای تعالی زمام امور را در همه جهان به دست گرفته باشند یعنی اینکه حکومتی تشکیل شده باشد سراسر عدالت که ظلمی در آن وجود نداشته باشد یعنی اینکه در سایه چنین حاکمیتی بستری فراهم شده باشد تا همه انسان ها آزادانه در مسیر عبودیت و در مسیر کمال و در مسیر تعالی و پیشرفت گام بردارند. پس ما منتظر چنین اتفاق بزرگی هستیم که حتماً این اتفاق خواهد افتاد که در آیه 55 سوره نور خدای تعالی وعده داده وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ، خدای تعالی به آن دسته از شما که مومن باشند و عمل صالح داشته باشند وعده داده که لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ که حتماً آنها را خلیفه های روی زمین قرار بدهد، کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ، همانطور که سنت الهی در گذشته این بوده که بالاخره مومنین را و صالحان را و آنها را حاکم قرار می داد در آینده وعده الهی در کل گستره زمین این است که آینده جهان از آن این

انسان های صالح خواهد بود که چه اتفاقی می افتد که در این زمان و در این جهان و کَیْمَکُنَّ لَهُمْ دِیْنَهُمْ ،
دین آنها را قدرت خواهد بخشید. یعنی شیعه و انسان های صالح در انتظار آن روزی هستند که دین الهی
در همه گستره زمین حاکمیت پیدا کند، اتفاقی که تا به امروز نیفتاده است و این وعده ای است که خدای
تعالی می دهد اما کدام دین؟ آن دینی که خدا آن را پسندیده، و کَیْمَکُنَّ لَهُمْ دِیْنَهُمْ الَّذِی ارْتَضٰی لَهُمْ
خدا کدام دین را پسندیده؟ در سوره مائده آیه 2، می خوانیم که الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَاَتَمَمْتُ
عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ وَرَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا امروز یعنی در روزی که در قدیر خدای تعالی حضرت امیر
(ع) را به عنوان ولی معرفی کرد این آیه نازل شد که امروز من دینم را کامل کرده ام و نعمتم را بر شما
تمام کرده ام و راضی شدم به اسلام برای اینکه دین شما باشد. پس دینی که خدای تعالی نسبت به آن
رضایت دارد، دینی است که در آن مسأله ولایت به شکل روشن و جهانی اعلام شده باشد و معرفی شده
باشد این دین حاکمیت پیدا کند بر همه جهان، و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبذلنهم من
بعد خوفهم امنًا و امنیت در سراسر جهان برقرار شود که خود این باب مفصلی دارد که اگر بفهمیم امنیت
یعنی چی در همه عرصه ها به ویژه در عرصه های فکری، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، این همان چیزی
است که دکترین انتظار به دنبال آن هست و معتقد است که چنین فضایی و چنین حاکمیتی و چنین دنیایی
محقق خواهد شد. پس مشخص شد که ما انتظار چه چیزی را می کشیم، این انتظار چه گونه باید باشد و
چگونه خواهد بود؟

از اینجا به بعد مباحثمان را استناد می دهیم به بیانات یکی از فرهیختگان و فرزانهانی که عمر خودش را در
نهضت انتظار سپری کرده و در این نهضت بیش از همه تلاش کرده و کسی که شاید بتوانیم بگوییم که ما

هرچه در مبحث دکترین انتظار داریم و تابحال گفتیم و خواهیم گفت از حاصل زحمات و رشهات فکری او بهره گرفته ایم و خواهیم برد و او کسی نیست جز رهبر فرزانه و معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای. اینکه این انتظار چگونه باید باشد؟ انتظار برابر روایاتی که به دست ما رسیده و برابر آنچه که از قرآن کریم ما می فهمیم یک عمل است یعنی شما به ظاهر کلمه انتظار توجه نکنید که در عرف وقتی کسی یک جایی بیکار نشسته و به یک طرف نگاه می کند و به راه دارد نگاه می کند می گوئیم چرا نگاه می کنی؟ می گوید من منتظرم. انتظاری منفعلانه، انتظاری که در یک گوشه نشستن و صرف انتظار کشیدن باشد نه این انتظار مورد نظر ما نیست، انتظاری که در روایات ما مطرح شده می فرماید که: افضل الاعمال انتظار الفرج، یعنی برترین عمل ها انتظار فرج است. یعنی انتظار، عمل است نه بی عملی، انتظار تلاش است، انتظار نهضت است، انتظار نهضتی است که همه انبیاء داخل این نهضت هستند. همه اولیاء و همه صلحا و همه شهدا و همه رزمندگانی که در راه خدا جهاد می کنند همه اینها در این انتظار قرار دارند و در این نهضت قرار دارند پس انتظار بی عملی نیست بلکه عمل است.

معنای انتظار فرج به عنوان عبارت الاخرای انتظار ظهور این است که مومن به اسلام، مومن به مذهب اهل بیت (ع) وضعیتی را که در دنیای واقعی وجود دارد عقده و گره در زندگی بشر می شناسد. امام زمان (ع) برای اینکه فرج برای همه بشریت بوجود بیاورد ظهور می کند که هستی را از فروبستگی نجات بدهد، جامعه بشریت را نجات بدهد، بلکه تاریخ و آینده بشر را نجات بدهد. انتظار فرج یعنی قبول نکردن و رد کردن آن وضعیتی که بر اثر جهالت انسان ها، بر اثر غریزه های بشر بر زندگی انسانیت حاکم شده است. این معنی انتظار فرج است. پس مبنای این انتظار این است که این وضعیتی که امروز در دنیا وجود دارد و این حاکمیتی که در دنیا وجود دارد و انسان ها را اسیر خودش کرده، که حاصل غریزه های بشر است و

حاصل جهالت های انسان ها است این وضعیت را باید رد کرد و به دنبال وضعیت مناسب بود. این بیانات را معظم له در 84/6/29 بیان کرده اند. انتظار فرج، انتظار دست قاهر و قدرتمند ملکوتی است که باید بیاید و با کمک همین انسان ها، تاکید می کنیم به این جمله که با کمک همین انسان ها، یعنی فکر نکنید که قرار است که یک اسب سواری، کسی که بر اسب سفیدی سوار است بیاید و شمشیر بکشد و جهان را پر از عدل و داد کند نه اگر قرار بر این بود خدای تعالی همان روز این کار را می کرد و نیازی به غیبت نبود. دقت کنید می فرمایند: که با کمک همین انسان ها سیطره ظلم را از بین ببرد و حق را غالب بکند و عدل را در زندگی مردم حاکم کند و پرچم توحید را بلند کند انسان ها را بنده واقعی خدا بکند برای این کار آماده بود. انتظار معنایش این است. این بیانات هم در 87 / 5 / 25 بیان شده. توجه کنید و ببینید که چقدر این عبارات و بیانات روشنگر است. و چاره ای جز این ندیدیم که عین عبارات را بخواهیم. می فرماید: انتظار یعنی دل سرشار از امید بودن نسبت به پایان راه زندگی بشر، ممکن است کسانی آن دوران را نبینند و نتوانند درک کنند فاصله است اما بلاشک آن دوران وجود دارد لذا تبریک این عید که عید امید و عید انتظار فرج و گشایش است درست نقطه مقابل آن چیزی است که دشمن می خواهد بوجود بیاورد. این بیانات هم در نیمه شعبانی بود، در 1376/9/25، همانطور که گفتیم انتظار معنایش خمیدگی نیست، ایستادن و نشستن و دست روی دست گذاشتن نیست.

به این بیانات توجه کنید، انتظار فرج معنایش این نیست که انسان بنشیند و دست به هیچ کاری نزند، هیچ اصلاحی را وجه همت خود نکند. صرفاً دل خوش کند به اینکه ما منتظر امام زمان هستیم، این که انتظار نیست، انتظار چیست؟ انتظار دست قاهر قدرتمند ملکوتی است که باید بیاید و به کمک همین انسان ها سیطره ظلم را از بین ببرد. در ادامه در همان بیاناتی که گفتیم می فرمایند: انتظار سکون نیست، انتظار رها

کردن و نشستن برای اینکه کار به خودی خود صورت بگیرد نیست. انتظار حرکت است. باید برای این کار آماده بود، تشکیل نظام جمهوری اسلامی یکی از مقدمات این حرکت عظیم تاریخی است. هر اقدامی در جهت استقرار عدالت یک قدم به سمت آن هدف والا است. انتظار معنایش این است.

پس ببینید انتظار در دکترین انتظاری که ما مطرح می کنیم به معنای حرکت است، هر حرکتی که به سمت عدالت و اصلاح باشد در واقع گامی است در نهضت انتظار.

به این بیانات توجه کنید: انتظار فرج یعنی کمر بسته بودن، آماده بودن، خود را از همه جهت برای آن هدفی که امام زمان (ع) برای آن هدف قیام خواهد کرد آماده کردن، آن انقلاب بزرگ تاریخی برای آن هدف انجام خواهد گرفت و او عبارت از است ایجاد عدل و داد زندگی انسانی، زندگی الهی، عبودیت خدا، این معنای انتظار فرج است.

امیدواریم که این بیانات روشنگر تا حدود زیادی دکترین انتظار را برای ما روشن کرده باشد که در این دکترین انتظار چیست و چه ویژگی هایی دارد و منتظر کیست و منتظران چه وظایفی دارند.

رسیدیم به موضوع بسیار مهم انتظار و وظایف منتظران و همانطور که گفتیم تلاش کردیم که این بخش را به ویژه مزین کنیم به بیانات آن منتظر واقعی و کسی که عمر خودش را در نهضت انتظار سپری می کند که یکی از بزرگترین سربازان و بلکه بزرگترین سرداران این نهضت است یعنی رهبر معظم انقلاب، اگرچه بقیه بخش های مباحث ما هم به نوعی از اندیشه سرشار از نور و معنویات این بزرگوار گرفته شده و بیشتر این مباحث را ما از بیانات ایشان استنباط کردیم و استخراج کردیم اما در این تبیین، یعنی در تبیین خود مفهوم انتظار و ماهیت انتظار و وظایف منتظران به قدری بیانات معظم اله زیبا بود که حیفمان آمد که با

بیانات خودمان این مبحث را بیان کنیم و تلاش کردیم که تا آنجایی که می شود عین الفاظ ایشان را تقدیم حضورتان بکنیم.

با ماهیت انتظار آشنا شدیم و دانستیم که انتظار در دکترین انتظار بی عملی نیست و نشستن و دست روی دست گذاشتن نیست بلکه این انتظار که انتظار حاکمیت الهی است و انتظار این است که جهان غرق در عدالت و صلح شود برای رسیدن به آن زمان باید تلاش کرد، نهضتی است این نهضت باید گرم شود و پروتق شود و هرچه این نهضت گسترده تر بشود زمان پیروزی نزدیک تر خواهد بود.

اما درباره وظایف منتظر از بیانات این بزرگوار استفاده می کنیم که می فرماید: ما آن وقتی می توانیم حقیقتاً منتظر به حساب بیاییم که زمینه را آماده کنیم، از همین جا متوجه می شویم که یکی از وظایف منتظران در دکترین انتظار عبارت است از تلاش برای آماده کردن زمینه برای ظهور، برای ظهور مهدی موعود ارواحنا فداء زمینه باید آماده بشود و آن عبارت است از عمل کردن به احکام اسلامی و حاکمیت قرآن و اسلام است. در همین جا در این قسمت توقف می کنیم. پس وظیفه ما آماده کردن زمینه ظهور است. چگونه باید زمینه ظهور را آماده کرد؟ دکترین انتظار به ما می گویند که آماده کردن زمینه انتظار عبارت است از عمل کردن به احکام اسلامی،¹ - وظیفه مان این است که تا آنجا که می توانیم به صورت فردی و خانوادگی به صورت اجتماعی چه در محله کوچک و چه در شهر و چه در کل کشور باید تلاش بکنیم که به احکام اسلامی عمل بکنیم. پس 1- عمل کردن به احکام اسلامی است.

دوم تلاش برای حاکمیت قرآن و اسلام است. متن رهبر معظم انقلاب را توجه کنید می فرمایند که زمینه باید آماده بشود و آن عبارت است از: عمل کردن به احکام اسلامی و حاکمیت قرآن اسلام است، اولین قدم برای حاکمیت اسلام و برای نزدیک شدن ملت های مسلمان به عهد ظهور مهدی موعود ارواحنا فداء به

وسیله ملت ایران برداشته شده است و آن ایجاد حاکمیت قرآن است. این بیانات را ایشان در 76/9/25 ارائه کرده اند. تا اینجا روشن شد که انتظار عمل است، انتظار نهضت است، انتظار حرکت است، انتظار قیام است، انتظار یعنی قرار گرفتن در مسیری که امام زمان برای آن قیام خواهد کرد، انتظار یعنی تلاش برای تحقق آن اهدافی که قیام حضرت مهدی برای تحقق آن اهداف است یعنی عدالت، یعنی قسط، یعنی پیشرفت.

انتظار یعنی سربازی، انتظار یعنی آگاهی، انتظار یعنی امید، انتظار یعنی ایستادگی به عنوان یک سرباز فداکار و مبارزه با همه دنیای استکبار و مبارزه با همه دنیای شیطانی و مبارزه با همه قدرتی که محصول هوس های بشر است، محصول جهالت های بشر است، محصول استکبارات بشر است.

بیانات معظم له نکات روشنگری دارد که بیشتر ما را در جریان اینکه یک منتظر چگونه باید باشد قرار می دهد از جمله در همین بیانات 71/8/30 می فرماید: بزرگترین وظیفه منتظران امام زمان این است که از لحاظ معنوی و اخلاقی و عملی و پیوندهای دینی و اعتقادی و عاطفی با مومنین و همچنین برای پنجه درافکندن با زورگویان خود را آماده کنند. پس به چند نکته اشاره کردند: 1- اینکه یک منتظر، یک عضو نهضت انتظار باید خودش را به لحاظ معنوی و اخلاقی بسازد. معنویت خودش را بالا ببرد. اخلاق را بشناسد و خودش را مخلف کند به فضایل اخلاقی. و از همه اینها مهم تر یک منتظر باید پیوندی عمیق و گسترده، پیوندی دینی و اعتقادی و پیوندی عاطفی با سایر مومنین داشته باشد. پس در دکترین انتظار یکی از مهم ترین مسائل ایجاد پیوند و ارتباط بین مومنین است. باید تشکیلات داشت. باید مومنین و منتظران با همدیگر ارتباط وسیع یک ارتباط تشکیلاتی که امروز در دنیا در سازمان ها مرسوم است بلکه یک ارتباط و یک پیوستگی عمیق دینی و عاطفی چنین ارتباطی باید بوجود بیاید. برای چه؟ برای پنجه درافکندن با

زورگویان باید برای چنین شرایطی خودمان را آماده کنیم و در ادامه می‌فرمایند: کسانی که در دوران دفاع مقدس سر از پا نشناخته در صفوف دفاع مقدس حضور داشته‌اند منتظران حقیقی بوده‌اند، کسی که وقتی کشور اسلامی مورد تهدید دشمن است، آماده دفاع از ارزش‌ها و میهن اسلامی و پرچم برافراشته اسلام است می‌تواند ادعا کند که اگر امام زمان بیاید پشت سر آن حضرت در میدان‌های خطر قدم خواهد گذاشت، اما کسانی که در مقابل خطر انحراف و چرب و شیرین دنیا خود را می‌بازند و زانوانشان سست می‌شود کسانی که برای مطامع شخصی خود حاضر نیستند حرکتی که مطامع آنها را به خطر می‌اندازد انجام بدهد اینها چطور می‌توانند منتظر امام زمان به حساب آیند، کسی که در انتظار آن مصلح بزرگ است باید در خود زمینه‌های صلاح را آماده سازد و کاری کند که بتواند برای تحقق صلاح بایستد. اینهم بیانات آن بزرگوار در 81/7/30 بود. تا اینجا متوجه شدیم که منتظران چه وظایفی دارند، پس باید بدانیم که انتظار در حقیقت تکلیف آور و الزام آور است انسان منتظر کسی که در نهضت انتظار قرار می‌گیرد نمی‌تواند تن به استراحت دهد بلکه باید خودش را مکلف بداند و برای خودش احساس مسئولیت بکند. این بزرگوار در 90/4/18 بیانات روشنگری دارند و می‌فرمایند: این انتظار تکلیف بر دوش انسان می‌گذارد، وقتی انسان یقین دارد که یک چنین آینده‌ای است، همچنانی که در آیات قرآن هست. *وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ* مردمانی که اهل عبودیت خدا هستند می‌فهمند باید خود را آماده کنند، باید منتظر و متعصب باشد. انتظار لازمه اش آماده سازی خود است. بدانیم که یک حادثه بزرگ واقع خواهد شد و همیشه منتظر باشیم، هیچ وقت نمی‌شود گفت که حالا سالها یا مدتها مانده است که این اتفاق بیفتد، هیچ وقت هم نمی‌شود گفت که این حادثه نزدیک است و در همین نزدیکی اتفاق خواهد افتاد. همیشه باید منتظر بود. انتظار ایجاد می‌کند که انسان خود را به آن شکلی

، به آن صورتی به آن هیئت خلقی نزدیک کند که در دوران مورد انتظار ، آن خلق و آن شکل و آن هیئت متوقع است. این لازمه انتظار است، وقتی بنا است در آن دوران منتظر عدل باشد، حق باشد، توحید باشد، اخلاص باشد، عبودیت خدا باشد، یک چنین دورانی قرار است باشد ما که منتظر هستیم باید خودمان را به این امور نزدیک کنیم، خودمان را با عدل آشنا کنیم، آماده عدل کنیم، آماده پذیرش حق کنیم. انتظار یک چنین حالتی را به وجود می آورد. این هم در سال 90 بیان شده است.

با همین بیاناتی که گفتیم این مبحث انتظار و ویژگی های منتظران را می بندیم .

دکترین مهدویت و وظایف منتظران به کارشناسی استاد محمد عینی زاده موحد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در برنامه گذشته بحثمان در دکترین انتظار رسید به این جایی که مهم ترین جریاناتی که در برابر نهضت انتظار می ایستند کدام جریان ها هستند و سه جریان را به طور مشخص معرفی کردیم و گفتیم که اینها جریانات اصلی هستند و بقیه جریان ها اگر وجود داشته باشند تابعی از اینها هستند. این سه جریان عبارت از ۱- شرک و کفر ۲- نفاق و ۳- یهود است. این سه جریان در طول تاریخ در برابر نهضت انتظار با تمام قوا قد علم کردند و ایستادگی کردند و تا به امروز هم این رویارویی ادامه دارد یعنی امروز هم شما اگر بخواهید مهمترین و بزرگترین جریانات را در برابر نهضت تاریخی انتظار شناسایی کنید باز همین است جریان شرک و کفر که مسلح به زور و مسلح به قدرت و ثروت است. و دوم جریان نفاق که در درون اسلام قرار دارد و در درون نهضت انتظار خودش را همرنگ نشان می دهد و هم شکل نشان می دهد در حالی که در حقیقت در برابر این نهضت قرار دارد و تلاش می کند برای نابودی این نهضت و برای انحراف این نهضت. و سوم جریان یهود که امروزه در قالب صهیونیسم خودش را معرفی میکند . البته این تذکر لازم است بگوییم که منظور ما از جریان یهود هرگز این نیست که اگر

کسی امروز معتقد به آیین کلیمی باشد و معتقد به آیین حضرت موسی باشد این دشمن است و در برابر نهضت انتظار قرار دارد، نه ما چنین چیزی را هرگز ادعا نمی کنیم. چنان که در مورد شرک و کفر هم این ادعا را نمی کنیم منظور ما این نیست که هرکسی که امروز دین حقیقی را شناخته، اسلام درست را شناخته و کافر است یا مشرک است چنین کسی در برابر نهضت انتظار قرار دارد، نه، انسان ها عقایدشان برای ما محترم است، کسانی که حجت برای آنها تمام نشده و طبق آیینی که از ابتدا داشته اند و به آن عمل می کنند اینها به عنوان انسان هایی که در دنیا زندگی می کنند به عنوان هموعان ما و به عنوان برادران انسانی ما شناخته می شوند و ما با هیچ کسی هیچ خصومتی نداریم و به هیچ کسی هم هیچ تهمتی نمی زنیم و هیچ کسی را هم دشمن خودمان نمی دانیم منظور ما چه در جریان شرک و کفر و چه در جریان حتی نفاق و چه در جریان یهود منظور ما سردمدارانی هستند که حق را شناخته اند و در برابر حق بعد از آنکه آن را شناخته اند ایستاده اند. چنانچه قرآن کریم درباره همین کسانی که در برابر حضرت موسی(ع) ایستاده بودن می فرماید: « و جهدو بها» معجزات موسی را و دین موسی را و پیام او را انکار کردند در حالی که وستیقنها انفسهم یقین به حقانیت او داشته اند. با اینکه یقین به حقانیت او داشتند در برابرش ایستادند ما منظورمان از جریان شرک و کفر و جریان نفاق و جریان یهود آن سرانی هستند و آن کسانی هستند که دانسته و آگاهانه

حق را شناخته اند اما به دنبال مطامع شیطانی و دنیایی خودشان در برابر حق و حقیقت ایستاده اند، منظور ما از جریانات مقابل نهضت انتظار این دسته و این گروه هستند.

درباره شرک و کفر خیلی نیازی به توضیح نیست چون جریان آشکار و رویارویی هستند. اما در مورد نفاق لازم است که توضیحی بدهیم. در قرآن کریم ابتدای قرآن را که باز می کنید در سوره بقره بعد از آنکه متقین را معرفی می کند ۲ آیه به معرفی کفار می پردازد و می فرماید که: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ دَسْتَةٌ دومی را که قرآن معرفی می کند بعد از متقین کفار هستند. اما کفار را نمی فرماید کسی که حق را شناخته و کسی که نمی داند حق کجاست؟ بلکه می فرماید منظور ما از کفار کسانی هستند که سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ یعنی برای اینها فرقی نمی کند که آنها را بیم بدهی یا بیم ندهی؟ چرا چون اینها معاند هستند، اینها حق را شناخته اند، کسی که حق را شناخته ولی با آن مبارزه می کند بیم دادن برای او سودی ندارد. کسی برای او هدایت و انظار و تبشیر سودمند است که حق را شناخته و عنادی هم با حق ندارد. حالا می شود او را با صحبت کردن، با استدلال و با منطق او را آشنا کرد با حقیقت، و وقتی حقیقت را بشناسد چه بسا بپذیرد، اما قرآن می فرماید منظور ما از کفار کسانی هستند که اینها دیگه برایشان فرقی نمی کند اینها کسانی هستند که بر قلب و بر گوش اینها مهر نهاده شده و بر چشم های اینها پرده ای است که هرگز این حقیقت را نمی بینند و نمی شنوند و درک نمی کنند. بالافاصله دسته بعدی را که معرفی می کند

کسانی هستند که اینها در ظاهر خود را مومن نشان می دهند اما مومن نیستند. وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا مِی گویند ایمان آورده ایم اما وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ اینها مومن نیستند خطر اصلی این جاست، اینها کسانی هستند که چون دیده نمی شوند و شناخته نمی شوند و از پشت خنجر می زنند بسیار بسیار خطرناک هستند. در نهضت اسلام و در نهضت رسول خدا هم این جریان خطرش به مراتب بیش از خطر شرک بود. منتها یک نکته بسیار مهم این است که غالباً تصور بر این است که این جریان در دوران مدینه شکل گرفت. یعنی بعد از آن که اسلام قدرتی و دولتی پیدا کرد. ظاهراً هم باید همین طور باشد یعنی اینکه جریان نفاق جریانی است که برای بدست گرفتن قدرت خودش را می آید هم رنگ و هم شکل نشان می دهد، در دوران مکه که اظهار اسلام جز اذیت و آزار، جز بی اعتنائی و بی مهری و جز شکنجه و حتی در این اواخر قتل چیز دیگری را به ارمغان نمی آورد چرا باید یک کسی به دروغ خودش را مسلمان نشان دهد و این خطرات را به جان بخرد. یعنی بدون اینکه ایمان داشته باشد بیاید خودش را مومن نشان دهد و به خطر بیفتد اما به کمال تعجب می بینیم که قرآن کریم حتی در مکه خطر نفاق را معرفی می کند، آیا این برای این است که می خواهد بگوید که مراقب باشید در آینده ممکن است نفاق بوجود بیاید؟ نه، بلکه قرآن می خواهد بفرماید که همین الان در دوران مکه که نهضت در دوران اولیه خودش قرار دارد اینجا هم نفاق وجود دارد اما چرا؟ قبل از این که چرایش را بگوییم اول اصل مدعا را روشن می کنیم و اثبات می کنیم آیا واقعاً قرآن کریم در

دوران مکه اظهار می کند که منافق وجود دارد ؟ مراجعه بفرمایید به سوره مدثر و
 سوره عنکبوت، در سوره عنکبوت که سوره مکی است و در مکه نازل شده است و
 شاهدش هم آیات اولیه و خود این آیه ای که می خواهیم اشاره بکنیم یعنی آیه ملک ۱۱
 می فرماید: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ یعنی بعضی از مردم می آیند می گوید که من
 ایمان دارم به خدا فَإِذَا أُذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةً لِلنَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وقتی که در راه خدا
 اذیت بشود دردسری به آن برسد آنوقت این فتنه مردم و دردسر مردم را مانند عذاب
 خدا قرار می دهد وَلَئِن جَاء نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولَنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ اما اگر پیروزی به شما
 برسد آنوقت می آیند می گویند که ما هم با شما هستیم و ما هم بودیم جزء نهضت
 بودیم. أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ آیا اینطور نیست که خدای تعالی به
 سینه های همگان آگاه است، وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ خداوند حتماً هم
 مومنین را و هم منافقین را برای دیگران شناسایی خواهد کرد. در سوره عنکبوت که
 سوره ای است که در مکه نازل شده سریعاً دارد از منافقینی صحبت می کند که همین
 الان حضور دارند و اینها به طمع پیروزی آمده اند خود آیه تصریح می کند که وَلَئِن جَاء
 نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولَنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ وقتی که پیروزی برسد آنوقت خواهند گفت که ما با
 شما بودیم إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ یعنی پیروزی الان نمی رسد پیروزی بعداً می رسد ولی اینها می
 دانند که پیروزی خواهد رسید و به خاطر رسیدن به آن پیروزی است که آمده اند اما

چون ایمان ندارند در طول مسیر همین که بالاخره سختی می کشند هی ابراز ناراحتی می کنند.

سوره مدثر که جز اولین سوره هایی است که نازل شده است در اینجا هم اشاره ای به بحث نفاق می کند وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً مَا آنَ مَسْئُولِينَ جَهَنَّمَ را قرار ندادیم مگر ملائکه ای وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا اما اینکه تعدادشان چقدر است این را موجب آزمون و فتنه و آزمایش کفار قرار دادیم، لَيْسَتِيقِينَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ تا اینکه کسانی که کتاب به آنها داده شده اینها به یقین برسند وَيَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا و مومنین هم ایمانشان ازدیاد پیدا کند، اما شاهد بحث ما اینجاست وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ اما اهل کتاب و مومنین اینها به تردید نمی افتند وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا این در واقع کسانی که در دلشان مرض هست و کافر هستند اینها می گویند که این چه مثلی است که خداوند زد راجع به تعداد ملائکه و مسئولین جهنم ، شاهدمان همین جا بود که آیه شریفه اشاره می کند به اینکه در همین دوران مکه یعنی اول اسلام عده ای هستند که در دلشان مرض است و کسانی که در دلشان مرض است در فرهنگ قرآنی منظور منافقین هستند چنانچه در همین سوره بقیه هم ما داشتیم که می فرمایند که وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ

وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ اینها می خواهند با خداوند نیرنگ کنند و با مومنین نیرنگ کنند بعد می فرماید: فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ اینها در دلشان مرض است زَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ خدا مرضشان را زیاد کند و برای اینها عذابی دردناک است بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ بنابراین وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ از نظر قرآن کریم منافقین هستند، سورۀ مدثر هم تصریح می کند به اینکه در دوران مکه هم منافق بودند اما چه گونه می شود در مکه نفاق بوجود بیاید؟ این در برنامه بعد قدری در موردش صحبت خواهیم کرد.

دکترین مهدویت و وظایف منتظران به کارشناسی استاد محمد عینی زاده موحد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث ما این بود که در دکترین انتظار مهمترین جریاناتی که در برابر نهضت انتظار صف آرای می کنند کدام جریان ها هستند؟ گفتیم که ۳ جریان عمده وجود دارد ۱- شرک و کفر، دوم نفاق و سوم یهود است، که بحثمان در برنامه گذشته درباره نفاق بود و روشن کردیم که از نظر قرآن کریم حتی در دوران مکه که رسول خدا نهضت خود را آغاز کرده بود در آن دوران هم نفاق وجود داشت. سوالی مطرح بود و آن این که چگونه می شود که در دوران مکه که ادعای اسلام مساوی با خطر است یک عده ای منافقانه بیایند و ادعای اسلام بکنند. خوب این که با عقل جور در نمی آید. موافق کسی است که خودش را مومن نشان می دهد تا اینکه بتواند در قدرت سهیم باشد ولی اینجا هنوز قدرتی وجود ندارد. اما بعد از آن که اصل وجود نفاق در مکه اثبات شد که فهمیدیم از نظر قرآن کریم در دوران مکه هم نفاق وجود داشته حالا در پاسخ به این سوال می گوییم که طبیعی است که نفاق به وجود بیاید چون انگیزه نفاق رسیدن به قدرت است اما شرطش این نیست که قدرت حی و حاضر آماده باشد بلکه اگر کسی بداند و احتمال بدهد که در آینده این نهضت پیروز خواهد شد و قدرتی به دست خواهد

آورد برای اینکه در آن زمان بتواند در قدرت سهیم باشد یا حتی بتواند قدرت را بدست آورد در همان دوران نهضت می آید خودش را با نهضت همراه نشان می دهد. که البته این همراهیش هم منافقانه خواهد بود یعنی تلاش می کند که خطری متوجه او نشود همیشه لب مرز حرکت بکند و هرجایی هم که سختی دید غرغر کند و رهبری را تضعیف کند اما اگر پیروزی رسید آنجا بتواند ادعا کند که ما هم بودیم و ما هم سهیم هستیم. خوب آیا نهضتی که پیامبر شروع کرده بود عده ای احتمال می دادند که این نهضت به پیروزی برسد؟ قرآن می فرماید بله خیلی ها بودند که این احتمال را می دادند، از کجا این احتمال را می دادند؟ از قرائن متعددی، مثلاً یکیش این که ماجرای ظهور آخرین پیامبر و پیامبری که منجی باشد این در کتب پیشینیان ثبت شده بود و بشارت ها داده شده بود. قرآن کریم در سوره صف تصریح می کند که آخرین پیامبر قبل از پیامبر اسلام یعنی حضرت عیسی (ع) خودش تصریح می کند که من بشارت دهنده هستم به پیامبری که پس از من می آید به نام احمد(ص) و همچنین قرآن کریم باز تصریح می کند به این که نام پیامبر در کتب پیشینیان مکتوب شده بود.

در سوره اعراف آیه ۱۵۷ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ كَسَانِيَّ كَتَبُوا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ
پیامبری که رسول است و امی است الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ
همان پیامبری که نام او را در تورات و در انجیل نوشته شده می یابند. اگر خواستید در این زمینه بیشتر تحقیق کنید می توانید به تفسیر سوره صف کتاب "احمد موعود انجیل"

که نوشته حضرت آیت الله سبحانی است مراجعه کنید و در آنجا به بشارت هایی که در کتب پیشیان آمده دسترسی پیدا کنید. بنابراین ظهور پیامبر اسلام از قبل اعلام شده بود و اینکه او به چه پیروزی هایی دست خواهد یافت این اعلام شده بود باز قرآن می فرماید که یهود و مسیحیان که در مکه و مدینه بودند اینها پیامبر را می شناختند، يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ، پیش از آن که او مبعوث شود او را می شناختند خب کافی است که عده ای که اهل کتاب و بویژه یهود را در زبان خودشان یعنی در دوران جاهلیت افراید فرهیخته و مرجع می شناختند و معمولاً در مسائل مهم به اینها مراجعه میکردند تحت تاثیر افکار و اندیشه های اینها لااقل به این باور رسیده باشند که کسی ظهور خواهد کرد که شرق و غرب عالم را تصرف می کند و ثروت های زمین را او به تصرف خواهد آورد و همین می تواند انگیزه ای باشد برای کسانی که از روی طمع بیایند و همراهی بکنند با نهضت، در این زمینه البته اسناد و مدارک فراوان است و دلایل زیاد است که در کلاس ما گنجایش بحث بیش از این نیست فقط همین قدر بدانید هم قرآن کریم می فرماید که در دوران مکه منافق وجود داشت و هم عقل ایجاب می کند که باید چنین اتفاقی افتاده باشد ضمن اینکه یک انگیزه دیگری هم برای نفاق می تواند وجود داشته باشد و آن دو جریان دیگر هستند. یعنی جریان اول که جریان شرک و کفر بود و جریان سوم جریان یهود بود که اینها به دنبال نابودی نهضت اسلام و نهضت انتظار بودند و به دنبال انحراف آن بودند یکی از ابزارهایشان این است که بتوانند در درون

این نهضت نفوذ بکنند تا از اخبار درون آن مطلع بشوند. علاوه بر آنکه از اخبار نهضت مطلع شوند بتوانند در شرایط و مواقع مقتضی از درون ضربه بزنند یا اینکه بتوانند از درون آنها را منحرف بکنند. بنابراین انگیزه ها و عوامل برای اینکه جریان نفاق در اسلام و در نهضت انتظار شکل بگیرد کاملاً طبیعی است و وجود داشته. اما جریان نفاق در دوران مدینه که دیگر اظهر من الشمس است و هیچ جای توضیحی ندارد که جریان بسیار نیرومندی بود که هر جا که می توانست خود را نشان می داد و هر جا که احتمال میداد که بتواند به پیروزی برسد و قدرت را به دست بگیرد تحرکاتی می کرد اما وقتی که به نتیجه نمی رسید باز سالوسانه و مزورانه خودش را همراه نهضت نشان می داد و این تا زمان رحلت رسول خدا ادامه داشت. نمونه های بارز آن که قرآن کریم اشاره می کند از جنگ بدر که شما عزیزان می توانید به سوره انفال مراجعه کنید که کل این سوره در مورد جنگ بدر است و آنجا به وضوح دست نفاق و توطئه ها و تحرکات نفاق را مطالعه بکنید و بعد در جنگ احد، در جنگ احزاب، در جنگ تبوک همین طور تا آخر عمر رسول خدا این جریان روز به روز با شدت و حدت بیشتری وجود داشت و تلاشش این بود که این نهضت انتظار را متوقف کند یا منحرف کند تا قدرت را به دست بگیرد. این نهضت بسیار قدرتمندانه عمل می کرد اما موفق شد یا نشد می گوئیم که رسول خدا (ص) هدف بسیار بلندی را در سر داشت و خدای تعالی ماموریت بزرگی به او داده بود که در آن ماموریت و در دستیابی به آن هدف هیچ جریانی نتوانست او را متوقف کند و

منصرف کند و آن این بود که بتواند در بشریت نهضتی را تقویت کند و به وجود بیاورد که این نهضت دارای یک کتاب روشنگر باشد و دین کامل و جامع را به بشریت عرضه بکند.

هدف اصلی رسول خدا این بود که در این هدف هیچ جریانی نه جریان شرک و نفاق، نه جریان یهود هیچ کدام نتوانستند جلوی این موفقیت بزرگ را بگیرند اما در اینکه بتواند در کوتاه مدت آن هدف نهایی را که برقراری حاکمیت عادلانه الهی در سراسر زمین و نابودی همه دشمنان خدا باشد در این هدف هم بتواند موفق بشود نه در این هدف قطعاً رسول خدا موفق نشد و این جریان ها که نام بردم در جلوگیری از این موفقیت آنها موفق بودند و همانطور که گفتیم هدف اصلی رسول خدا این نبود و رسول خدا در هدف اصلی خودش که عبارت بود از اینکه این پیام بزرگ را دست نخورده به بشریت ارائه کند و به گونه ای طراحی کند که تا زمان پیروزی نهضت انتظار این دین و این کتاب و این پیام دست نخورده باقی بماند برای بشریت و نه تنها دست نخورده باقی بماند بلکه این نهضت روز به روز بالنده تر بشود در این هدف بزرگ کاملاً پیروز شد و کاملاً موفق شد.

نکته دیگری که باید تذکر دهیم درباره این جریان هایی که در برابر نهضت انتظار ایستاده اند این است که این سه جریان به جهت هدف مشترکی که دارند با هم دیگر اتحاد استراتژیک دارند یعنی اگرچه ما در ظاهر فکر بکنیم که اینها متفرق و جدای از هم

هستند اما به جهت هدف مشترکی که دارند کاملاً با همدیگر متحد هستند و هماهنگ عمل می کنند و تاریخ نهضت رسول خدا کاملاً این اتحاد این سه جریان را نشان می دهد که هر سه جریان در مقاطع متعدد و مختلف با هم، هم داستان بودند و اما یکی دیگر از قرائنی که ما را راهنمایی می کند به این که بگوییم که این سه جریان، جریانات اصلی بودند که در برابر اسلام ایستادند نتیجه ای است که این سه جریان گرفتند. این سه جریان هر کدام سودی را از این مبارزه بردند. جریان اول که جریان شرک و کفر بود اگرچه در ابتدا شکست خورد اما بعد به سردمداری ابوسفیان و فرزند بزرگش یزید و بعد فرزند بعدی او معاویه بن ابوسفیان حاکمیت شام را به دست گرفتند و بعد از مدتی هم قدرت همه کشور اسلامی را یعنی خلافت اسلامی را در دوران بنی امیه توسط معاویه به دست گرفتند. جریان دومی را هم که بلافاصله بعد از نهضت رسول خدا قدرت را به دست گرفتند، جریان سوم که جریان یهود بود به دنبال این بود که یا دین اسلام را و نهضت انتظار را کلاً نابود کند که در این موفق نشد و تلاش کرد که او را از درون منحرف کند و به زعم خودش در بخش عمده ای از جهان اسلام توانست به این موفقیت برسد اما از آنجایی که خدای تعالی اراده اش بر این بود که نور خودش را تکمیل کند و تطمیع بکند این جریان نتوانست نور الهی را خاموش بکند و امروز نور خدا و اسلام ناب و اسلام حقیقی روشنتر از هر روز دیگری در دنیا می درخشد و نهضت

اصیل انتظار قدرتمندانه تر از هر زمان دیگری در طول تاریخ در جریان است و در حرکت است و نشانه های پیروزی برای این نهضت هویدا است.

فناوری اطلاعات

دکترین مهدویت و وظایف منتظران به کارشناسی استاد محمد عینی زاده موحد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در برنامه گذشته بحثمان را در مورد موانعی که در برابر نهضت انتظار قرار دادند را پی گرفتیم و درباره شرک ، یهود و نفاق که گفتیم این سه در واقع مثلی هستند که به طور جدی در برابر نهضت بزرگ انتظار، نهضت تاریخی و بالنده انتظار ایستادگی می کنند و البته این را بدانیم که تمام این موانع مانند کفی هستند که بر روی آب هستند و از بین خواهند رفت. اینها در حقیقت، حقیقت انتظار را درک نمی کنند اینها فقط ظاهری از دنیا را می بینند و گمان می کنند که این نهضت انتظار، این نهضتی که در صدد برقراری عدالت جهانی و حاکمیت خدای تعالی و دین الهی بر همه جهان است گمان می کنند که این با اهداف اینها و خواسته ها و هوس های آنها مغایر است و در برابرش می ایستند و اینها قطعاً اینها حقیقت خدای تعالی، حقیقت قرآن، حقیقت دین، و حقیقت عدالت را درک نکرده اند و فقط برای اینکه آن قدرت چند روزه ای که در دنیا به دست می آورد به خطر نیفتد در برابر دین ایستادگی می کنند. در حالی که دین بسیار بسیار متعالی است و حقیقت زلال و نابی دارد ، از این جهت است که می گوییم انتظار یک جریان زلال و نابی است که ماندگار است و نهایتاً آن است که باقی خواهد ماند در حالی که شرک و کفر و

نفاق اینها یک خس و خاشاکی هستند و کف های بر روی آب هستند که اگرچه وقتی که ما نگاه می کنیم ممکن است در هنگامی که دریا طوفانی است نگاه می کنیم چیزی جز کف را بر روی آب نمی بینیم و چیزی جز خس و خاشاک را نمی بینیم و سر و صدای آنها را نمی شنویم اما حقیقت این است که اینها همه از بین رفتنی است و آنچه که ماندگار است آن آب زلال و آن اقیانوس بی کران است که در واقع آن باقی خواهد ماند، در دوره نفاق بحث مفصلی را مطرح کردیم که جریان نفاق مهم ترین مانعی است که در برابر نهضت انتظار قرار دارد و حتی از شرک و کفر و آن جریان یهود هم خطرناکتر اگرچه بر مبنای قرآن کریم آن جریان یهودی که در حقیقت اسمشان در واقع یهود است و الا اینها به هیچ آیینی پایبند نیستند اینها فقط قدرت خودشان را طالب هستند و به دنبال تسلط خودشان هستند اگرچه به عنوان نژاد پرستی هم یهودیت و آیین یهود را برای خودشان مستمسک قرار می دهند اما اینها نه یهودی هستند نه کلیمی هستند نه به خدای تعالی اعتقاد دارند و نه به آخرت ایمان دارند اینها کسانی هستند که خیلی خطرناک هستند و در برابر نهضت حقیقی اسلام و نهضتی که حضرت موسی(ع) و حضرت عیسی(ع) هم خودشان از سرداران این نهضت بزرگ هستند این جریان هم مخالفت می کنند و مانع بزرگی هستند در برابر نهضت انتظار. اما آنچه که این جریان یهود را هم کمک می کند جریان نفاق است و جریان نفاقی که به ظاهر خودش هم عضوی از نهضت انتظار و خودش را مسلمان نشان می دهد و در درون جبهه عدالت

طلبان و حقیقت پرستان نشان می دهد اما چون به ظاهر ناشناخته است و خودش را همرنگ می کند خطرش فوق العاده زیاد است که باید در برابر این هوشیاری کامل را حفظ کرد بنابراین مهم ترین موانع در برابر نهضت انتظار مثلث شرک، یهود و نفاق هستند.

اما بحثمان را ادامه می دهیم با دیگر موانعی که در برابر نهضت انتظار قرار دارد که در رده بعدی هستند که این موانع در واقع عواملی هستند که کمک کار آن دشمنان اصلی نهضت انتظار خواهند بود این دو عامل یکی جهل است و دیگری دنیا زدگی و دنیا طلبی است آنچه که این مثلث شوم و این مثلثی که دشمن نهضت انتظار است کاملاً از آن بهره گیری می کند در درجه اول جهل مردم است. جهل که می گوئیم به معنای پایین بودن سطح فهم و دریافت و تحلیل مردم است. اگر مردم توان تحلیلشان از مسائل، از حوادث و از جریانات مختلف پایین باشد اصطلاحاً ما این را جهل می نامیم که این جهل در برابر علم نیست بلکه چیزی است فراتر از آن. چون علم را اگر به معنای دانستی ها و آگاهی ها بگیریم صرف علم و آگاهی و دانستن نمی تواند انسان را نجات دهد بلکه چیزی باید فراتر از این باشد یعنی آن علمی انسان را نجات می دهد که توأم با بینش باشد و به انسان همت دهد که در راه آنچه که دانسته عمل بکند که چیزی است فراتر از علم و در ذیل عقل قرار می گیرد بنابراین جهل در برابر علم نیست آنچه که ما می گوئیم بلکه در برابر عقل است. لذا در منابع روایی ما هم اگر شما مطالعه بفرمایید مثلاً در

اصول کافی ما بابی به نام جهل و علم نداریم یا علم و جهل، بلکه منابع روایی ما بابی را که باز کرده اند باب عقل و جهل است یعنی جهل در برابر عقل است بنابراین چه بسا انسانی یا چه بسا جامعه ای و گروه هایی و سازمان هایی و مجتمع های انسانی که اینها به لحاظ اصطلاحی علم دارند و به لحاظ اصطلاحی آنچه که در علوم اجتماعی آنها مطرح می شود ممکن است که سطح سوادشان هم پایین نباشد و بالا باشد. اما ممکن است که جهل داشته باشند، جهل به این معنا که توان تحلیل مسائل و حوادث را نداشته باشند، نتوانند تشخیص دهند که در دنیا چه خبر است، چه کسانی هستند که تلاش می کنند که دنیا را استثمار کنند، چه کسانی هستند که در پس پرده در جهان استیلا پیدا کرده اند و اراده آنها می خواهد که در جهان حاکم باشد. چه کسانی هستند که می خواهند انسان ها را به ضعف بکشانند و از آنها بهره کشی کنند و همه منابع را به خودشان اختصاص دهند و حوادث را نتوانند تحلیل کنند که این حادثه علت اصلیش چی هست و عوامل اصلی آنها کدام ها هستند؟ همان به ظاهری بسنده کنند آنچه که رسانه ها اعلام می کنند به همین ها بسنده می کنند ولو اینکه انسان های باسوادی باشند و در اصطلاح امروزی فرهیخته باشند و سطح سوادشان هم بالا باشد. اما اگر این بینش را و این قدرت تحلیل را نداشته باشند اینها جاهل محسوب می شوند ابزاری که در اختیار نفاق و شرک یهود قرار دارد برای اینکه اهداف خود را پیش ببرد و در برابر نهضت انتظار ایستادگی بکند همین جهل است لذا برای اینکه نهضت انتظار قدمی جلوتر بردارد و

زودتر به اهدافش برسد یکی از بزرگترین راه ها این است که این مانع بزرگ یعنی جهل از پیش پای مردم و ملت ها برداشته شود. انسان ها باید آگاه شوند و بیدار شوند و حقایق را ببینند و بفهمند و خودشان درک بکنند. اگر به این درک برسند دیگر این دشمنان نمی توانند از ملت ها به عنوان یک ابزار استفاده کنند و بر آنها سوار شوند، مانع دیگر که در برابر نهضت انتظار قرار دارد و ابزاریست که این دشمنان از آن ابزار به خوبی استفاده می کنند مسئله دنیا و وابستگی و دلبستگی به دنیا است. انسان هایی که به دنیا وابسته می شوند و دنیا در برابرشان جلوه می کند و عظمت پیدا می کند اینها دیگر نمی توانند حقیقت را ببینند و اگر ببینند، حس و توان و همت اینکه از حقیقت دفاع بکنند را نخواهند داشت لذا یکی از بزرگترین ابزارها در خدمت دشمنان نهضت انتظار و یکی از بزرگترین موانع در برابر نهضت انتظار همین دنیا خواهی و دنیا زدگی است چه در نخبگان باشد این دنیا خواهی و ریاست طلبی و چه در توده های مردم باشد در بسیاری از مقاطع تاریخی آنچه که در برابر نهضت انتظار به سختی ایستاده و در مقطعی نهضت انتظار را مورد توقف قرار داده همین وابستگی به دنیا از جانب ملت ها است. این دنیا زدگی و وابستگی به دنیا هم به این معنی نیست که حتماً دنیا دار و مالدار و ثروتمند باشند جزء ملع و مترفین باشند ممکن است انسانی و حتی جامعه ای در فقر بایشند و به شدت هم نیازمند باشند اما نسبت به همان چیزی که دارند به شدت دل بسته باشند و نسبت به آنچه که ندارند به شدت آرزومند باشند و به آنها دل بسته

باشند اینها هم در واقع در زمرهٔ افرادی قرار می گیرند که دنیا زده هستند و دلبسته به دنیا هستند. این دلبستگی به دنیا چه در نخبگان و چه در ملت ها مهمترین مانع در برابر نهضت انتظار است. بنابراین در این جلسه علاوه بر تکمیل بحث قبلیمان به دو مورد از موانع مهم در برابر نهضت انتظار هم توجه کردیم که یکی جهل بود و دیگری دنیا. امیدوار هستیم که با تلاشی که شما عزیزان می کنید روز به روز جهالت ها از مردم و از ملت ها زدوده شود و دنیاخواهی و دنیا طلبی هم از بین برود تا اینکه با یاری خداوند تحقق نهضت انتظار را همه ما شاهد باشیم.

دکترین مهدویت و وظایف منتظران به کارشناسی استاد محمد عینی زاده موحد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موضوعی را که بیان خواهیم کرد، فرایند تحقق اهداف در نهضت انتظار است. ما قبلاً در مورد اهداف مفصل بحث کردیم که ما در واقع سه بخش هدف داشتیم در اهداف اصلی نهضت انتظار که هدف نهایی به کمال رسیدن همه انسان ها است که تجلی آن در عبودیت است، عبودیت است که انسان را به منشاء هستی و به حقیقت اصلی متصل می‌کند و همه انوار و اسماء و صفات رحمت الهی و صفات قدرت و علم الهی را در وجود انسان متجلی می‌کند و انسان را به معنای واقع به کمال خودش می‌رساند برای اینکه به این هدف برسیم، هدف میانی حاکمیت دین است این که دین الهی و قانون الهی باید مستقر شود و حاکم شود و اجرا شود برای اینکه این هدف میانی هم محقق شود هدف مقدماتی ایجاد یک نظام عادلانه در گستره زمین است. برای اینکه این هدف اخیر یعنی ایجاد نظام عادلانه الهی و حاکمیت دین در همه جهان محقق شود یک فرایندی باید طی شود فرآیندی که در عصر ما معرفی شده و تبیین شده یک فرآیند ۵ مرحله ای است و فرآیندی است بسیار دشوار و فرآیندی است که باید طی شود و باید سربازان و سرداران نهضت انتظار این فرآیند را خوب بشناسند و برای تحقق این فرایند تلاش بکنند

و همت بگمارند، البته این فرآیند، فرآیندی که در عصر ما مطرح است و ما برنمی‌گردیم به این نهضت تاریخی انتظار، بلکه می‌خواهیم در عصر خودمان این فرآیند ۵ مرحله‌ای را بشناسیم. مثلاً در یک کشوری مثل ایران خودمان اگر بخواهد که اهداف دین و اهداف نهضت انتظار محقق شود باید ۵ مرحله طی شود.

قدم اول برداشتن مانع است که مهم‌ترین مانعی که در برابر این نهضت در یک کشور می‌تواند وجود داشته باشد حکومت جائز است. البته ما می‌توانیم این را به دنیا هم تعمیم دهیم و بگوییم که در دنیا هم حکومت‌های جائز یا آن نظام مستکبرانه‌ای که یک عده‌ای را بر جهان به ناحق حاکم کرده این باید برداشته شود.

این اتفاق در کشور ما با انقلاب اسلامی محقق شد یعنی مرحله اول تحقق اهداف اسلامی، فرآیند تحقق اهداف اسلامی با انقلاب اسلامی این مرحله طی شد یعنی رژیمی که مانع بود در برابر نهضت انتظار رژیمی که دست‌نشانده قدرت‌های بزرگ بود این کنارزده شد و در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ این اتفاق بزرگ افتاد و این گام برداشته شد.

مرحله دوم ایجاد نظام الهی و اسلامی است که این مرحله هم در کشور ما با رأی قاطع مردم به جمهوری اسلامی و تحقق نظام اسلامی و همچنین تصویب قانون اساسی و رای مردم به قانون اساسی این اتفاق هم افتاد و یک نظام اسلامی و الهی مستقر شد که دیگر نه تنها مانع نیست بلکه آن ابزاری و آن وسیله‌ای که باید این اهداف را محقق کند

در کشور ما به وجود آمد، این ۲ مرحله است، که در کشور ما این ۲ مرحله طی شده در دنیا این اتفاق هنوز به طور کامل نیفتاده است.

اما مرحله ۳ و سومی گام در تحقق اهداف اسلامی ایجاد دولت اسلامی است ممکن است این سوال پیش آید که بگویید که پس گام دوم چی بود؟ گام دوم هم تشکیل استقرار نظام اسلامی بود، گام دوم به لحاظ نهادهای سیاسی بود و به ایجاد یک نظام بود، نظام سازی بود اما گام سوم وقتی که می‌گوییم ایجاد دولت اسلامی منظورمان نظام نیست بلکه منظورمان افراد هستند و انسان‌هایی هستند که در این نظام مسئولیت‌های اجرایی را به عهده دارند که از سران قوای سه‌گانه شروع می‌شود در راس و همان طور به تدریج به پائین‌تر می‌آید در هر قوه‌ای مثلاً در قوه مقننه مسئول قوه مقننه، هیئت رئیس نمایندگان مجلس و همین‌طور کمیته‌ها و کمیسیون‌ها و بخش‌های مختلفی که وابسته مجلس هستند کسانی که مصدر امر هستند در این نهاد و در این قوه همه باید در آن تحول ایجاد شده باشد. در قوه مقننه هم همین طور از شخص رئیس قوه گرفته تا معاونین تا همه قضات، همه بازپرس‌ها و سازمان‌های مختلفی که وابسته به این قوه هستند که مسئولیت خطیر عدالت برقراره عدالت و احقاق حقوق و همچنین دفاع از مظلومین را بر عهده دارد تمام کسانی که در این سیستم و در این مجموعه فعالیت می‌کنند و مصدر کار هستند در اینها هم باید یک تحول بزرگی بوجود بیاید، و همچنین در قوه مجریه، از شخص رئیس این قوه، رئیس جمهور گرفته تا معاونین، وزرا، هیئت

دولت، استانداران، مدیران کل و همه مسئولین در همه رده ها و در همه سطوح ، در همه اینها یک تحول بزرگ باید صورت بگیرد تا بتوانیم ادعا کنیم که دولت اسلامی محقق شده، یعنی گام سوم برداشته شد است، آن تحول چیست؟ آن تحول این است که اولاً همه افراد در همه این سطوحی که گفتیم که مجموعه دولت اسلامی را تشکیل می دهند، دولت نه به معنای فقط قوه مجریه یا هیئت وزیران، بلکه دولت به معنای مجموعه کارگزارانی که در همه قوا مسئولیت اجرای دین را به عهده دارند و مسئولیت اداره امور کشور را به عهده دارند، اینها اولاً باید خودشان به نهضت انتظار ایمان پیدا کرده باشند به طور تفسیری، اهداف را کاملاً باید شناخته باشند و به لحاظ معرفتی دین را و احکام دینی را تا آنجایی که در جهت تحقق اهداف دین لازم است به طور جدی و عمیق باید شناخته باشند. پس یک تحول علمی عمیق باید در همه این سطوح اتفاق افتاده باشد.

دوم یک تحول روحی عمیق باید در همه رده ها اتفاق افتاده باشد و آن تحول روحی این است که این افراد کسانی که مسئولیتی را در مجموعه این نظام و این دولت بزرگ اسلامی به عهده می گیرند باید خودشان را به عنوان یک سرباز و به عنوان یک سردار وقف تحقق اهداف الهی کرده باشند و باید خالصانه و بدون هیچ چشم داشتی در جهت تحقق این اهداف حرکت بکنند هر وقت شما دیدید که از سر تا ذیل ، از روسای قوا گرفته تا پایین ترین رده های مسئولیتی در این نظام این ۲ تحول در آنها اتفاق افتاده آن آنوقت

ما می توانیم ادعا کنیم که این گام سوم هم برداشته شده، برای اینکه تصور نکنید که ادعایی است که احیاناً ممکن است متضمن اهانت و توهینی باشد، مگر نظام ما، دولت ما، دولتمردان ما، اگر اسلامی نیستند نه بحث این نیست. همه به توفیق الهی و به یاری خدای تعالی به دنبال این هستند که اسلام اجرا شود و عدالت بر پا شود. آنچه که ما گفتیم عیناً بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی بود، ایشون سالیان سال بیش از یک دهه یا دو دهه است که اصرار بر این دارند که ما در گام سوم قرار داریم و هنوز دولت اسلامی به معنایی که مطلوب است و مورد نظر است هنوز محقق نشده، بنابراین ما اگر بخواهیم که اهداف نهضت انتظار و اهداف الهی هرچه زودتری محقق بشود امروز وظیفه ما این است که اگر خودمان عضوی از این دولت بزرگ هستیم چه در مقوه مجریه، چه در قوه مقننه و چه در قوه قضائیه در هر رده ای، چه در سطوح بالایی و مدیریت های ارشد و چه در سطوح بسیار پایین تر، در هر رده ای هستیم باید تلاش کنیم این دو تحول را، تحول علمی و تحول روحی و اخلاقی را در خودمان بوجود بیاوریم و تلاش کنیم که این دو تحول فراگیر بشود در همه مسئولیت ها و در همه مدیریت ها که با یاری خدای تعالی این اتفاق اگر بیفتد گام سوم هم برداشته شده است.

دو گام دیگر و دو مرحله دیگر که باعث می شود که اهداف نهضت انتظار محقق شود و به بیان دیگر در فرایند تحقق اهداف نهضت انتظار باید طی شود عبارتند از ایجاد کشور اسلام است یعنی بعد از اینکه ما موفق شویم که دولت اسلامی را محقق کنیم نوبت

تشکیل کشور اسلامی است یعنی یک کشور الگو ، کشوری که در آن مناسبت های اقتصادی، مناسب های فرهنگی و رفتار مردم با همدیگر، مسئولین با مردم، مردم با مسئولین ، همه اینها بر اساس موازین شرعی شود و در دنیا یک کشور نمونه و الگو که در علم در صنعت، در رفاه و به ویژه در عدالت و در فرهنگ و در دین الگو و نمونه باشد به دنیا معرفی کنیم و عرضه کنیم و گام نهایی یعنی گام پنجم این است که کل جهان اسلام در آن این تحول بوجود بیاید جهان اسلام بشود یک جهان نمونه برای بقیه دنیا .

که اگر این پنج مرحله محقق شود آنوقت می توانیم ادعا کنیم که زمینه برای قیام جهانی حضرت مهدی(ع) تحقق نهایی اهداف و آرمان های الهی فراهم شده است.

دکترین مهدویت و وظایف منتظران به کارشناسی استاد محمد عینی زاده موحد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جلسه قبل به فرآیند تحقق اهداف اسلامی اشاره کردیم و گفتیم که بر اساس بیانات رهبر معظم انقلاب ۵ مرحله و بعد ۵ گام برای تحقق اهداف نهضت انتظار باید برداشته شود که ۲ گام برداشته شده که عبارت بودند از: انقلاب اسلامی و ایجاد نظام اسلامی، گام سوم گفتیم که تحقق دولت اسلامی بود به یک جمله از معظم له استناد می کنیم که ایشان می فرماید: بعد از آنکه نظام اسلامی پیش آمد نوبت به تشکیل دولت اسلامی به معنای حقیقی می رسد یا به تعبیر روشن تر تشکیل منش و روش دولتمردان (یعنی ما ها) به گونه اسلامی، چون در جمع کارگزاران دولت این بحث را مطرح کرده اند اشاره می کنند یعنی ماها، چون این در وهله اول فراهم نیست به تدریج و با تلاش باید بوجود آید، مسئولان، دولتمردان باید خودشان را با ضوابط و شرایط که متعلق به یک مسئول دولت اسلامی است تطبیق کنند یا چنین افرادی اگر هستند سرکار بیایند یا اگر ناقص هستند خودشان را به سمت کمال در آن جهت حرکت دهند و پیش ببرند بنابراین بر مبنای بیانات مقام معظم اسلامی، تشکیل دولت اسلامی یعنی اینکه تک تک دولتمردان در سطوح مختلف و در همه قوا اینها این ۲ تحول در آنها اتفاق افتاده باشد، ۱- تحول علمی

و ۲- تحول روحی و اخلاقی، آنوقت است که ما می توانیم ادعا کنیم که دولت اسلامی را محقق کرده ایم.

گام بعدی ایجاد یک کشور نمونه اسلامی است که در آن همه مناسبات اسلامی شده باشد و مردم به یک رشدی به لحاظ بینش دینی، سیاسی و فرهنگی رسیده باشند و خودشان بدون اینکه نیازی باشد که اینها را کسی تحریک بکند، نیازی باشد به اینکه چیزی گفته باشد، خودشان ضرورت تحقق عدالت را در گستره کشور درک کرده باشند و نه تنها ضرورتش را بلکه خود عدالت و نحوه عدالت را هم شناخته باشند و خودشان قیام کنند برای برپایی عدالت و به این وسیله کشور اسلامی بشود یک کشور الگو و نمونه در سطح جهان و گام نهایی هم ایجاد بین الملل اسلامی و در واقع جهان اسلام متحد شود و یکپارچه شود و این تحولات در کل جهان اسلام اتفاق بیفتد که زمینه برای قیام حضرت مهدی (ع) فراهم شود.

یک جمع بندی کلی می کنیم از مباحثی که در طی این ۲۴ درس تقدیم حضورتان کردیم. در مجموعه مباحثی که ما داشتیم ابتدا به تبیین اصطلاحاتی که در درس دکترین انتظار مورد توجه است پرداختیم، خود واژه دکترین را بررسی کردیم که خلاصه اش این می شود که دکترین به معنی نظریه و آن دانش کلی است که برآیند مهمترین مباحث در یک مجموعه نظام مند فکری می شود اما به شرط اینکه معطوف به عمل باشد، یعنی صرف نظریه پردازی نباشد بلکه یک جهان بینی باشد و یک منشوری باشد و یک تبیینی

باشد که بر مبنای آن یک استراتژی بشود طراحی کرد و بر مبنای آن بشود راه عمل را هموار کرد از این جهت ما اسم این نظره را گذاشتیم دکترین انتظار، و راجع به انتظار هم مفصل بحث کردیم که انتظار به معنای نشستن و منتظر یک اتفاق شدن نیست بلکه انتظار یک عمل است، انتظار فعالیت است، انتظار تلاش است آنهم تلاشی پیگیر و جهاد گونه، البته جهادگونه هم نه بلکه خود جهاد یعنی نهضت انتظار یک جهاد است، جهادی است که باید کسانی که عضو نهضت انتظار می شوند باید خودشان را مهیای جهاد کند، جهاد هم یعنی تلاش خستگی ناپذیر و بدون چشمداشت و مخلصانه برای تحقق اهداف الهی. بنابراین دکترین انتظار نظریه ای است بسیار فراگیر که در واقع مبنای عمل جهاد گونه ای را برای یک هدف بزرگ فراهم می کند و آن هم بزرگ که در دکترین انتظار مطرح شد عبارت بود از حاکمیت حق، حاکمیت عدالت و حاکمیت دین الهی در گستره زمین و حاکمیت انسان های صالح بر سراسر زمین برای اینکه زمینه ای و بستری مساعد در کل جهان فراهم شود برای رشد و نمو و سعادت و تعالی همه انسان ها. یعنی زمینه عبودیت برای همه فراهم شود، منابعی که در دکترین انتظار مورد نظر است و همه گزاره ها و احکام و اصول این دکترین از آنجا استخراج می شود عبارت اند از قرآن کریم و بیانات اهل بیت (ع)، مبانی نظری دکترین انتظار را گفتیم که عبارت است از: توحید، ولایت و تداوم حیات، یعنی اینکه زندگی به این دنیا ختم نمی شود بلکه یک زندگی ابدی برای انسان وجود دارد، بحث استخلاف از مبانی نهضت انتظار را داشتیم

که انسان های کامل خلیفه الله در تمامی عوالم هستند و بقیه انسان ها هم و جوامع و ملت ها هم به نوعی خلیفه خدای تعالی هستند در برابر آن ثروت ها و آن داده هایی که خدای تعالی در اختیارشان قرار داده برای آنکه آنها را امتحان کند، بنابراین به این معنا همه خلیفه خدای تعالی هستند و باید ببینند که خداوند از آنها چه خواسته و از جانب او عمل بکنند. همچنین یک نوع دیگر از خلافت که در دکترین انتظار بسیار مورد توجه است استخلاف صالحان است، وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ، آیه ۵۵ سوره نور تقریباً خلاصه و چکیده همه مباحث دکترین انتظار است که در آنجا وعده می دهد که انسان های صالح مصدر امور قرار خواهند گرفت و دین الهی قدرت پیدا خواهد کرد که تا به امروز چنین وعده ای محقق نشده که نتیجه استخلاف صالحان و حاکمیت دین الهی این خواهد شد که امنیت در همه عرصه ها، بویژه در عرصه های فرهنگی، در عرصه های اقتصادی، در عرصه های قضایی در همه جهان این امنیت برقرار خواهد شد که نتیجه همه اینها عبودیت خواهد بود که زمینه برای عبودیت به طور مطلق و کامل فراهم خواهد شد لذا در آخر می فرماید که: وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ یعنی اگر بعد از تحقق چنین آرمانی و چنین جامعه ای کسی کافر شود او را می شود فاسق نامید چرا؟ برای اینکه چنین جامعه ای اصلاً برآیندش وجود فسق و وجود کفر نمی تواند باشد و اگر کسی در

چنین فضایی کافر شود او را می شود به عنوان مصداق کفر و فسق معرفی کرد و نهایتاً غیر از بحث استخلاف ، بحث آینده زمین بود که آینده ای بسیار درخشان و روشن دارد و همچنین گفتیم که ۲ ، ۳ تا مبنای نظری دیگر هم به آن اشاره کردیم که عبارت بودند از اینکه در طول تاریخ صف بندی بین حق و باطل وجود داشته ، که بررسی و شناختن این صف بندی و دو اردوگاه جزء مبنای نظری دکترین انتظار است ، یکی دیگر از مبنای نظری دکترین انتظار وحدت و پیوستگی ولایت حق در طول تاریخ بوده و دیگر مبنای نظری دکترین انتظار حاکمیت فقه سیاسی بود بر بقیه ابعاد فقه که چون راجع به این قبلاً مفصل صحبت کردیم تکرار نمی کنیم. مبنای عملی دکترین انتظار هم ۴ مبنا را ذکر کردیم ، آرمان گرایی، واقع بینی، تولی ، تبری که همه اینها در مجموعه حزب الله خلاصه می شود که آیاتش را مطرح کردیم. یکی دیگر از مباحث بسیار مهم در دکترین انتظار مسئله رهبری بود که مفصل صحبت کردیم که محور اساسی است و آن نقطه تمرکز دهنده همه قدرت های حق است که بدون رهبری قدرت هایی که انسان ها دارند ولو انسان های صالحی باشند و جوامع اینها هرز می رود و هیچ گاه به نتیجه نمی رسد ، از بحث هایی که مطرح کردیم ویژگی ها و ابعاد مسئله انتظار و منتظران بود و سرداران انتظار بود و نهایتاً به بررسی موانع نهضت انتظار پرداختیم و در این اواخر فرآیند تحقق اهداف دکترین انتظار را مرور کردیم.

امیدواریم این مجموعه مباحثی که ارائه شد و مطرح شد ضمن اینکه بینش ما را درباره مسئله انتظار و در واقع درباره همه هستی که خلاصه می شود در مبحث انتظار بالا برده باشد و ما را آماده کرده باشد که بتوانیم در جرگه حزب الله و کسانی که منتظر هستند و در این نهضت طوفانی انتظار ما هم سهمی داشته باشیم در این جرگه قرار بگیریم.